



عصر اجل

فهرست

عنوان	نویسنده	مترجم	صفحه
در راه ایجا در حزب	تویا ماروها	بهمن	۳
یکی رفت و ...	—	—	۱۶
بمناسبت سالروز شهادت گل سرخی و دانشیان	طغیان	—	۱۸
مقدرات تاریخی آئین کارل مارکس	لنین	کیوان	۲۴
زند انهای رژیم و زندانیان سیاسی	چریکهای فدائی خلق	—	۲۹
در باره اروگوئه (۳)	رژیس دبره	بهرامی	۴۵
یادداشتهای زندان	یکی از مبارزان داخل	—	۷۸
منطق نظامی	—	—	۹۳
وحدت در میدان نبرد	سازمان مجاهدین خلق ایران	—	۹۵
بیاد مرضیه احمدی اسکوتی	مرضیه احمدی اسکوتی	—	۱۰۵
و شعر از او	کارلوس ماریگلا	—	۱۲۴
دوستند	—	—	۱۳۶
چند پاسخ	—	—	

غلطنامه

- در شماره سوم مجله، مناسفانه چند اشتباه رخ داده است که بشرح زیر تصحیح میشود:
- ۱- در "فهرست"، این اشتباهات وجود داشته است:
در سطر ۲، ردیف ۲، کامیلوتورس درست است.
در سطر ۱۳، ردیف ۲، احمد فواد - شیخ امام درست است. شیخ امام، در همین سطر ردیف ۳، زائد میباشد.
 - در سطر ۱۶، ردیف ۲، نگوین ویت خائی درست است. خائی در همین سطر، ردیف ۳ زائد میباشد.
 - ۲- جای صفحات ۶۱ - ۶۰ در کلیه نسخه ها، و صفحاتی چند در بعضی از نسخه ها - غلط صحافی شده است. لطفا این صفحات رانه آنطوری که صحافی شده، بلکه بنحویکه شماره گذاری شده است، مطالعه کنید.

در راه ایجاد حزب

نوشته از : توپا ماروها

ترجمه از : بهمن

حزب یا عمل

ماهیگاه قادر نیستیم که این دو مقوله، یعنی سازمان (Organisation) و روش مبارزه یا عمل (Methode) را در مقابل یکدیگر قرار دهیم. حزب، یک سازمان سیاسی است؛ در حالیکه عملیات مسلحانه، یک روش مبارزه میباشد. یک حزب میتواند عملیات مسلحانه را ترتیب دهد بدون اینکه بعداً این سؤال پیش بیاید که مسئله برسر عملیات مسلحانه است یا حزب؟ — همانطوریکه بعنوان مثال، حزب کمونیست چین در بی نان، بچنین کارهایی دست زد. یک حزب و یا یک سازمان سیاسی — که خود در راه ایجاد حزب است — نیز میتواند به عملیات مسلحانه بپردازد. در اینجاست که حزب میتواند، یا در طول جریان مبارزه و یا در نقطه اوج مبارزه مسلحانه، بوجود آید. نظریه غلط در مورد ایجاد حزب و عملیات مسلحانه از آنجاست که: حزب فقط در "مبارزه و تبلیغ توده ها" می بینند، یعنی حزب برابر است با توده های بسیاری که مبارزه و تبلیغ میکنند. تاریخ مبارزه احزاب کمونیست در چین و شوروی نشان میدهد که آنها بارها دست به عملیات مسلحانه زدند، بدون اینکه خاصیت حزب بودن خود را از دست داده باشند. با وجود این باید بگوئیم که چریکها همواره در کنار مبارزه مسلحانه، به تبلیغ سیاسی در بین توده ها پرداخته و آنرا از نظر درنمیدارند. مسئله فقط برای ما، تشخیص موقعیت زمانی است: اول باید اعتماد توده ها را جلب کرد، امکان تماس گرفتن با آنها را فراهم کرد، اصولاً توده را برای پذیرش مسائل آماده نمود، و بعد به تبلیغ سیاسی دست زد. اول باید دست به عملیات مسلحانه زد تا چند و چون جنبش انقلابی برای توده ها روشن گردد. در "سی سؤال از یک توپا مارو" (۱) این مسئله بطور دقیق مورد بررسی قرار گرفته و به آن جواب داده شده است. امروزه این حقیقت، که مبارزه مسلحانه، آگاهی انقلابی و سازمان انقلابی را بوجود می آورد، بر هیچکس پوشیده نیست و کسی در آن شک ندارد. بعنوان مثال، ماحقایق زیر را بیان میکنیم:

اگر تا چند وقت پیش بیک کارگزار زانتینی یک اعلامیه میدادید، آنرا خوانده و مجاله میکرد؛ زیرا این اعلامیه بنظر اوازیك مشت "حروف" تشکیل شده بود که برایش هیچ مفهومی نداشت. ولی امروزه، اعلامیه هائی که خبر از تشکیل و فعالیت سازمانهای رامیدهد که بر علیه قدرت بورژوازی وارد مبارزه گشته اند، علاقه کارگران را بخود جلب میکند. آنچه در ابتدا ای کار لازمست، عملیات مسلحانه است و بعد، تبلیغ سیاسی در بین توده ها. در اوایل، فرصت طلبان میتوانند از دوران سکون استفاده کرده و ما را مورد حمله قرار دهند که کار توده ای نمیکنیم. زیرا هر حزب و سازمان سیاسی که به مبارزه مسلحانه فکر میکند باید شرایط کار مخفی را بکار گیرد، در نتیجه تماس گرفتن آن با توده ها بسیار مشکل میگردد. سازمانهای چپی که بطور علنی فعالیت میکنند و رهبران و فعالین آنها شناخته شده میباشند، بمجرد اینکه دست بیک عمل مسلحانه بزنند، از طرف پلیس دستگیر خواهند شد. در صورتی که بنحود یگری عمل گردد، یعنی سازمان زیرزمینی فقط بطور مخفی با سازمانهای توده ای و علنی، تماس داشته باشد، امکان لورفتن افراد و فعالین کمتر میگردد. بطور مشخص این نحوه فعالیت در انقلاب الجزایر و کوبا بکار گرفته شد و خود را موثر نشان داد. باید این راهم اضافه کرد که در اینحال، شرایط بسیار سخت میگردد، ولی سازمان آهنین و استوار باقی میماند. بعنوان مثال اگر میخواهیم در کارخانه ای اعلامیه پخش کنیم، میتوانیم کارخانه را اشغال کنیم؛ اگر میخواهیم توده ها را ارگانیزه کنیم، باید از گرد هم آئی های بزرگ و وسیع خود اری نمائیم و خبرهائی از نیروی نظامی خودی را انتشارند هیم تا رد پائی برای پلیس گذاشته نشود. یک حزب سازمان یافته زیرزمینی، احتیاج ندارد که از طرف رژیم، قانونی یا غیر قانونی شناخته شود. توده های مسلح، تنها تضمینی هستند که انقلاب را جلو میرانند. تا بحال شرح دادیم که یک جنبش مسلحانه قادر است که بکار توده های سنتی دست بزند، اکنون دلایل یگری را برای درست بودن این امر - و اینکه عملیات مسلحانه، نه تنها وسیله ای برای کار توده ای سنتی، بلکه حتی وسیله ای برای تغییر وضع سیاسی یک کشور میباشد - ارائه میدهیم:

خصوصه سیاسی عملیات چریکی: تا بحال سعی کرده ایم که در مقوله یعنی عملیات سیاسی و عملیات نظامی را توصیف کنیم. آیا وقتی یک رجل سیاسی رژیم اقدام میگردد، تاثیر بیشتری در توده ها خواهد گذاشت، یا نشریات و تبلیغات چپ سنتی؟ وقتی مبارزی زیر شکنجه شهید میگردد و یا یک چریک اسلحه بدست بقتل میرسد، تاثیر بیشتری در توده ها خواهد داشت و خاطره شان برای همیشه در قلب توده ها باقی خواهد ماند و

آگاهی آنان را بالا خواهد برد. تنها سخنگوی يك گرد هم آئی جلسه عمومی نیست که باتوجه هادرتاس می باشد. تازه بعد از انجام عملیات چریکی است که امید ایجاد سازمان و مبارزه بر علیه اولیگارش و حکومت مورد نفرت عمومی، در توده ها بوجود می آید. اگر عملیات مسلحانه برای توده ها بی مفهوم بود، چرا بطور مرتب و دائمی، بیش از يك پنجم جمعیت کشور، ام. ال. ان (توپا ماروها) را مورد حمایت و پشتیبانی قرار میدهند؟ و این نسبت حتی در بعضی از موارد مانند عملیات -a la Mailh ۲۰۵۸ (۲) و یا عملیات Monty (۳)، تا به ۹۰ درصد هم میرسد. رژیم سعی دارد بین توده ها و توپا ماروها جدائی بیندازد، بدین منظور حتی بکاربردن واژه توپا مارورا ممنوع اعلام کرده است.

برای اینکه خصیصه سیاسی چریک را بویژه در زمان حاضر نشان دهیم لازمست عملیاتی که اخیراً انجام یافته است، مورد بررسی قرار دهیم. چریکها موفق شده اند بمراکزی که بمثابة قلب دشمن است، وارد شده و عملیات انجام دهند. قبلاً مبارزه در کوهها صورت میگرفت، در این اثناء، رژیم با خیال راحت در شهرهای بزرگ، بزندگی خود ادامه میداد. وزیران و رجال سرشناس، با کمال آسودگی بکار خود مشغول بودند، و شعارشان این بود: "شجاعت داشته باشیم و بجنگیم". و در واقع، این خلق بود که بجنگ خلق فرستاده میشد. ولی از زمانیکه چریکها به شهرها روی آوردند خیلی چیزها عوض شده است. مقامات برجسته (منظور مقامات احزاب و سازمانهای علنی، چپ سنتی می باشد)، جزء اولین کسانی بودند که بخاطر شرکت در عملیات توده ای، بوسیله رژیم بازداشت میگرددند. اعضا، اولیگارش نیز باید در اثناء مورد مراقبت قرار گیرند و در ترس و وحشت بسر ببرند، درست همانند يك چریک که مرتباً تحت تعقیب پلیس میباشد، آنها نیز در اثناء مورد تهدید چریکها هستند. این امر، از نظر سیاسی، برای جنبش چریکی، اهمیت و تاثیر بسزائی دارد. بعنوان مثال، ما میتوانیم بوسیله کماندهای شهری، به بانگها و موسسات بزرگ سرکشی کنیم و بدینوسیله احتیاجات مالی جنبش را برطرف نمائیم؛ ما میتوانیم شکجه گران را بسزای اعمال خود برسانیم و سرمایه دارانی را که فقط در جهت منافع خود حرکت میکنند، مجازات نمائیم؛ ما میتوانیم عمال دستگیر رژیم را اسیر کرده و طبق قوانین مخصوص بخود، تنبیه شان کنیم. اینست معنای وجود قدرت و گاه در ریایتختهای دشمنان ما.

نتیجه اینکه: دستگاه رهبری يك جنبش چریکی باید از نظر سیاسی، بسیار قویق، حساس و تیزبین باشد؛ باید اعضا، خود را با چنان انضباط انقلابی تربیت کند که

آمادگی پذیرش هرگونه عملیاتی را داشته باشند؛ باید پس از انجام هر يك از عملیات، بمیان مردم رفته و دلیل آن عملیات را برایشان تشریح کرده و نتیجه اش را با وقت مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد؛ باید تمام دقایق امور را محاسبه کرده و در لحظه معین از فرصت پیش آمده استفاده و کامل ببرد؛ باید با تمام وجود، در راه خلق و برای خلق قدم بردارد، و حتی زمانی که خلق، خمود و ساکت است، دست از حمله برندارد؛ باید با چشمانی باز و با داشتن هدفهای رازمدت، در خلاف جریان آب شناکند، چه جنبش چریکی - بغیر از هدفهای سیاسی که تا بحال درباره اش صحبت گردید -، بالاترین وظیفه یعنی بدست گرفتن قدرت سیاسی را در پیش دارد؛ و بالاخره، (دستگاه رهبری) باید از تمام امکانات و وسائل تکنیکی و نظامی استفاده نکند تا دشمن را عقب زده و نابود سازد. استراتژی جنبش چریکی باید پیش بر دین امر سیاسی و اصولا کار سیاسی باشد.

سازمانهای سیاسی و سیاسی - نظامی: از آنچه تا کنون گفته شد چنین نتیجه می گیریم: ما معتقد نیستیم که سازمانهای سیاسی، سازمانهایی هستند که یابسه مبارزه مسلحانه عقیده دارند و یا اینکه به آن اعتقاد ندارند. حتی اگر مجبور شویم که تقسیم بندی سازمانها را بنا بر استراتژی آنها (نه بر مبنای نظریه و دشمنان) انجام دهیم، باید بگوئیم که در نوع سازمان وجود دارد: سازمانهایی که معتقد به مبارزه مسلحانه و کار سیاسی در بین توده ها هستند، و سازمانهایی که بکار صرفا سیاسی اعتقاد داشته و نیروی خود را در تشکیل حزب و جمع آوری توده ها مصروف میدارند. کاملا واضح است که این تقسیم بندی برای مرحله کنونی جنبش در کشورمان صادق می باشد. زیرا رأینده، پس از اینکه اوضاع سیاسی کشور عوض شد، شرایط تغییر کرد، و چنان حزب توده ای ساخته شد که هستی خود را بر پذیرش عملیات انقلابی مسلحانه بنانهد، خواه ناخواه سازمانهای اخیرا ذکر نیز تغییر عقیده خواهند داد.

تجرباتی از جنبشهای انقلابی دیگر: همانطور که تاریخ و تجربیات عینی بهمانشان میدهند، نبرد مسلحانه، نقش عمده ای در تکامل يك حزب، و نفوذ و تاثیر آن در توده ها، و کار سیاسی در بین توده ها بازی کرده است.

انقلاب روسیه: حزب سوسیال دموکرات روسیه (که بعد ها به احترام خاطره مارکس تغییر نام داد و حزب کمونیست نامیده شد)، در طول حیات خود، دستخوش تغییرات بسیاری شده است. در سال ۱۸۹۸، اولین کنگره سوسیالیستها تشکیل شد که در آن نماینده شرکت جست بود. چهار سال بعد، یعنی در سال ۱۹۰۲، دومین کنگره

که در آن ۴۳ نماینده شرکت داشتند، تشکیل گردید و از میان ۲۶ هسته سیاسی، "حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه" ایجاد گردید. در این زمان، اولین اختلاف بر سر سازمان حزبی، بین بلشویکها (اکثریت) و منشویکها (اقلیت) بوجود آمد. سومین کنگره در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد، در این سال، بزرگترین قیامهای خلقی بوقوع پیوسته بود و هزاران قربانی را به همراه داشت. در این کنگره فقط ۲۴ نماینده از طرف بلشویکها شرکت کرده بودند. با اینکه انقلاب در سال ۱۹۰۵ به شکست منجر گردید ولی حزب روحیه جنگندگی خود را از دست نداد، آنرا تقویت کرده و نتایج پرتشتری از آن واقعه بدست آورد. بود که در این جبهه لنین در رهبری از قیام مسلحانه مسکو "تجلی خود را بازمی یابند": "ما میبایستی مصمانه تردست به اسلحه می بردیم" (۱۹۰۶). لنین اثر خود درباره جنگ و جنگ پارتیزانی را نوشت که در آن بروی مسئله عطیات مسلحانه و مصادره بانکها، در آن ایام، توجه و تاکید گردیده است. این را نیز باید اضافه کنیم که چنین عملیاتی در همان ایام انجام میگرفت. در همان سال، چهارمین کنگره سوسیال دموکرات با شرکت ۲۰ نماینده، مرکب از ۶۰ هسته سیاسی، تشکیل گردید. بهنگام تشکیل کنگره پنجم در ۱۹۰۷ حزب دارای ۱۵۰ هزار نفر عضو بود که حامل عقاید مختلفی بودند. از ۳۳ نماینده اعضای به کنگره، ۱۰۵ نماینده از بلشویکها، ۹۵ نماینده از منشویکها و بقیه از سازمانهای ملی بودند. اوایل جنگ جهانی اول (۱۸ - ۱۹۱۴)، سالهای بدی برای حزب بشمار می آید، زیرا با خطر جنگ و بالا گرفتن روحیه وطن پرستی و فشار و خفقان، منجر به بازداشت تعداد زیادی از کادرهای نظامی و مهاجرت رهبران به خارج از کشور گردید. در سال ۱۹۱۲، بهنگام اولین انقلاب، تعداد اعضا "حزب بلشویک" به ۴۰ هزار نفر رسید. با نگاهی به آمار جمعیت آن روز روسیه و تعداد کارگران (جمعیت کل: ۱۵۰ میلیون - تعداد کارگران: ۶/۵ میلیون نفر)، و مقایسه آن بعنوان مثال با آمار کنگره امروز، میتوان حزبی با ۷۰۰ نفر عضو در جلوی چشم خود مجسم کرد. بنابراین شکست حزب در انقلاب فوریه نباید تعجب آور جلوه کند. در ۲۳ فوریه، "روز زمین الطلی زنان"، کارگران دست بیک اعتصاب ناگهانی زدند و به تظاهرات خیابانی پرداختند. اولین درهم جوشی برادرانه در این روز بین کارگران و سربازان بوجود آمد (البته تعداد زیادی از سربازان را دهقانانی تشکیل میدادند که بخدمت سربازی گرفته شده بودند). در ۲ فوریه، اولین حمله علیه پلیس آغاز شد و در ۲ فوریه، برخوردی بین سربازان و پلیس در گرفت. تازه در این هنگام بود که کمیته بلشویکی، فرمان اعتصاب عمومی در سرتاسر کشور را داد؛ در حالیکه قبلاً ۲۴ هزار

کارگرد ریترزبورگ وارد اعتصاب شده و دست در کار مبارزه مسلحانه بودند . در ۲۷ فوریه قیام موفق گردید . جای تعجب نیست در آن لحظه ای که مسئله قدرت (برای کارگران سوویت ، سربازان سوویت و وما) ، نقش تعیین کننده ای را ایفا میکرد ، بلشویکها با خطر تعدد افراد کمترشان ، قدرت را در حکومتهای محلی از دست بدهند . رهبری حزب در يك لحظه قادر به دیدن راز مدت نشد ، علی رغم اینکه تمام کارهای نظامی را وارد مبارزه کرده بود ؛ دیگران هم که در سوویت در اقلیت بودند میبایست همچنان تارشد و قدرت گرفتن شان در آستانه اکتبر ، باقی بماندند . این وقایع در ماه فوریه ، تاثیر سخت و تکان دهنده ای از خود برجای داشت . از ماه آوریل تا اکتبر ، حزب تحت رهبری لنین ، مبارزه رویاروی خود را جهت سرنگونی حکومت کرنسکی ، تحت شعار " تمام قدرت برای سوویت " بطور مستقیم دنبال کرد . تترهای آوریل از طرف لنین تقدیم کنگره حزب شد و در ۲ فوریه با مسرت مورد قبول کنگره واقع شد ؛ و تجدید سازمان ارتش سرخ در دستور کار کنگره قرار گرفت . در ایام انقلاب فوریه ، تعدد زیادی از نظامیان خلع سلاح شده و اسلحه هایشان بدست کارگران افتاده بود . اولین کارهای نظامی کارگری (Arbeiter-Milizen) که ارتش سرخ را در ۱۹۰۹ تشکیل داده بودند و بعد منحل گردیدند ، نتوانسته بودند سنت شکر دهی بیک مبارزه مسلحانه را برجا بگذارند . دوتن از کارهای نظامی بلشویک بنامهای اره مژن (Eremejen) و کلیپنکو (Kilap-nikowe) توانستند در آوریل ۱۹۱۷ در تجدید سازمان ارتش سرخ ، نقش عمده ای ایفا کنند . لنین هم در نوشته های خود تحت عنوان " نامه هایی از دور " که از سوتیس مینوشت ، لزوم تقویت کارهای نظامی کارگری را تاکید و دستورات مربوطه را صادر میکرد . تشکیل کارهای نظامی کارگری ، از نظر زمانی مقارن بود با حمله همه جانبه حزب و طبق استراتژی کلی که در تترهای آوریل " عنوان شده بود . و نظریه چهره تالزی (Tschereetalji) ، سوسیال رولوسیونر ، در مورد خلع سلاح کارگران سوویت ، خریداری نداشت . این راهم باید ذکر کنیم که در آنوقت سوسیال رولوسیونرها با منشویکها اکثریت را تشکیل میدادند ، ولی در نواحی مختلف يك قدرت حکومتی ، که همه تحت نظریه قدرت مرکزی بودند ، وجود داشت . در ریترزبورگ ، در ماه ژوئیه بیش از ده هزار ، و در اکتبر بیش از ۲۰ هزار نفر سرباز ارتش سرخ وجود داشت . البته قابل تذکر است که این ارتش نه تنها در کار بلشویکها بلکه همچنین در جرگه منشویکها ، سوسیال رولوسیونرها و میانه روها نیز چشم

میخورد. کسانی میتوانند بعضویت ارتش سرخ در آیند که از طرف یکی از احزاب سوسیالیستی، یا ساندیکاها و یا کمیته کارخانه معرفی شده باشند. توسعه ارتش سرخ، در مسکو نیز به همین منوال صورت میگرفت. سوسیال رولوسیونرها و منشویکها سعی در خلع سلاح کارگران مسلح داشتند و بدین ترتیب، پیشبرد انقلاب را مشکل میساختند. جنگهای شش روزه مسکو، خونین ترین نتایج را در تمام دوره انقلاب اکبر بار آورد، ولی در پترزبورگ، در شب ۲۵ اکتبر، ارتش سرخ توانست مخفیانه تمام نقاط مهم شهر را به تصرف در آورد و راه را برای موفقیت آماده کند. وقایع پترزبورگ و مسکو مثال روشنی هستند در اینکه مبارزه مسلحانه که از پیش تدارک دیده شده باشد برتری چشمگیری نسبت به قیام مسلحانه خود بخودی خواهد داشت؛ و کمک موثری به پیشبرد انقلاب خواهد کرد. نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه تدارک مبارزه مسلحانه، که از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ دیده شد، همراه با تبلیغات و پروپاگاندا سیاسی در بین توده ها بود. در این فاصله، تعداد اعضای حزب از ۴ هزار نفر در فوریه به ۸۰ هزار نفر در آوریل و به ۲۴۰ هزار نفر در ژوئیه رسید. حزب توانست بنحوقابل توجهی در توده ها نفوذ کند. به همین نحو، در جبهه جنگ، در بین سربازان، در بین ملوانان و نیروی دریائی.

کمیته های انقلابی که توسط حکومت سوویت در پترزبورگ تشکیل یافته بود در کنار ارتش سرخ توانستند عملیاتی را با همکاری سربازان ارتش و ملوانان تدارک ببینند - که جرقه پیروزی انقلاب را در شهرهای مهم و در جبهه جنگ ممکن گردانید. در انقلاب روسیه، حزب توده ای بعد از شروع مبارزه مسلحانه تشکیل گردید. انقلاب، ثمره فعالیتهایی بود که بموازات یکدیگر انجام میگرفت: ایجاد یک سازمان مسلح، یک سازمان تبلیغ توده ای و سازماندهی توده ها.

انقلاب چین: در چین، در مقام مقایسه با انقلاب روسیه، مدت زمان کمتری لازم بود تا حزب به ضرورت مبارزه مسلحانه پی برد؛ و تقریباً تشکیل حزب و آماده گسی نظامی در یک زمان صورت گرفت؛ و قبل از اینکه حزب اقت لازم را یافته باشد، اولین عملیات مسلحانه انجام گرفت. حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۰ از اجتماع سازمانهای محلی تشکیل یافت. در اولین کنگره در ماه ژوئیه ۱۹۲۱، ۲ نماینده شرکت داشتند که از طرف ۷ عضو انتخاب شده بودند. در ماه مه ۱۹۲۲، دومین کنگره حزب تشکیل شد که باز ۲۱ نماینده در آن شرکت داشتند که اینبار نمایندگی ۲۳ عضو را برعهده داشتند. در ژانویه ۱۹۲۴، آکادمی نظامی پایه گذاری شد

تاکد رهای نظامی برای مبارزه مسلحانه تربیت کند . شوروی مقداری اسلحه و متخصص در اختیار آنان قرار داد . چوئن لای ، معلم سیاسی آکادمی بود . در این ایام ، حزب کمونیست به یک گروه وسیع ، کمین تانک ، پیوست که بعد از آن جدا گردید . عملیات نظامی ، چند ماهی در ایالت "یانگ انگ" در جریان بود . در ۳۰ مه ۱۹۲۳ ، وقتی که پلیس شانگهای ، اعتصاب کارگران را درهم شکست و خون کشید ، مبارزه مسلحانه ، جلوه و اهمیت بیشتری پیدا کرد . در سال ۱۹۲۶ ، ارتش انقلابی توده ای بوجود آمد . در نوامبر ۱۹۲۶ ، جیانگ کایچک خیانت کرد : در این وقت تعداد اعضای حزب کمونیست ، از ۹۰۰ نفر در اواسط سال ۱۹۲۵ ، به ۷۵ هزار نفر ترقی کرد . در نظریه مائوتسه تونگ ، راه را برای حزب هموار کرد . اول ، کشاندن مبارزه از شهرها به داخل روستاها ، دوم ، اینکه از هسته مبارزه مسلحانه در روستاها نباید فقط بمنظور تسخیر شهرها و هدفهای دیگر استفاده کرد ، بلکه بیشتر از زمست آنرا بعنوان عاملی برای بسیج توده ها بکار گرفت .

ارتش ، که ارتش سرخ نامیده میشد ، مبارزه مسلحانه را تحت رهبری مائو ، تدارک می داد . این ارتش ، مرکب از دهقانان و سربازان بود . این ارتش ، در اکتبر ۱۹۲۷ موفق گردید در منطقه کوهستانی "جیانگ - کانگوستیانگ" (مرز بین "یون آن ایالت" "جیانگ - سی") ، تشکیل حکومت دهد . این هسته مرتباً از طرف جیانگ کایچک مورد حمله قرار میگرفت ، و ناچاراً در بین سالهای ۳۵-۱۹۳۴ ، در راه پیمائی طولانی بطرف "ینان" تغییر مکان داد . در اینجا ، دومین هسته مسلحانه تشکیل گردید . انقلابیون چینی ، پس از سالها مبارزه علیه جیانگ کایچک و ژاپن ، و باز جیانگ کایچک ، در "ینان" موفق گردیدند که جنبش توده ای را بوجود آورند ؛ جنبشی که در سال ۱۹۴۹ ، با فتح سراسر چین ، به پیروزی رسید .

در مورد چین هم این نظریه ، که اول حزب توده ای بوجود آوریم و بعد دست به مبارزه مسلحانه بزنیم ، نتوانست صدق کند . مثال چین بجا ثابت کرد که بوسیله ارتش انقلابی میتوان یک حزب توده ای بوجود آورد .

انقلاب الجزایر : از سالها قبل از انقلاب ، احزاب بیطرفی وجود داشتند که در حقیقت مانعی بودند بر سر راه مبارزه خلق ؛ و اولین وظیفه برای مبارزین ، از بین برداشتن این موانع بود . در سال ۱۹۲۵ ، هالی حاج (Messali Ha-di) عملاً سازمانی برای آزادی الجزایر پایه ریزی کرد که در اوایل با حزب کمونیست فرانسه در ارتباط بود . این حزب که بنام حزب توده ای الجزایری (Populäre

Partei Algeriens) نامیده می‌شد، قادر بود در بیشتر انتخابات اکثریت را بدست آورد، ولی این اکثریت بمجرد اینکه می‌خواست شکل سیاسی بخورد بگیرد، توسط سلطه استعماری فرانسه سرکوب و عملاً سلب قدرت از آن میگردید. در سال ۱۹۵۳، حزب به دو جناح تقسیم شد. یک جناح از آن طرف ارره برقدیمی (Messali) گردید که در جستجوی راهی برای مصالحه با فرانسویان بود؛ و جناح دیگری به طرف اری از مرکزیت (Zentralisten) بود، قاطع تر و خواهان شدت عمل بیشتری بود. جناح اخیرالذکر، که از اعضای کمیته مرکزی حزب تشکیل یافته بود، ترتیب پایه ریزی یک سازمان مسلحانه بنام O.S (سازمان امنیت - Sicherheits Organisation) را دادند. در سال ۱۹۵۳، O.S، خود را از دو جناح دیگر جدا کرد و اساساً به سازماندهی پرداخت؛ و یک تاریخ معین، یعنی اول نوامبر ۱۹۵۴ را برای آغاز مبارزه مسلحانه تعیین کرد. در روزنامه‌ها، عملیات مختلف نظامی، همراه با پخش اعلامیه صورت گرفت. در اعلامیه ذکر شده بود که "ارگان مربوط به عملیات مسلحانه" F.L.N تشکیل یک سازمان را داده و مستقیماً وارد مبارزه گردیده است. افراد متشکله این سازمان، محدود به ۳۰۰ نفر بودند که در کوههای Aznes موضع گرفته بودند و ۷۰۰ نفر دیگر در مرزهای تونس متمرکز شدند. ولی سازمان به سرعت رشد یافت و حتی توانست عملیات مسلحانه را تا پایتخت هم گسترش دهد؛ و با مبارزه مسلحانه، بتدریج ولی محکم و آهنگین خود را سازمان دهد و خلق الجزایر را بدست نیال خویش بکشد.

مثال فوق بمانشان میدهد در حالیکه سازمانهای مختلف از سالها پیش، کار خود را برداشته و انجام داده بودند بی اینکه قادر گردند موفقیتی بدست آورند، ولی یک سازمان سیاسی - نظامی که با هسته های کوچک شروع به فعالیت کرد توانست بیک سازمان سیاسی بزرگ تبدیل شده و به موفقیت برسد. بعد از اینکه سازمانهای زیرزمینی، بعد کافی پایگاه توده ای پیدا کردند، به تلفیق کار خفی زیرزمینی و همکاری با سازمانهای علنی و قانونی مبادرت ورزیدند. کارگران الجزایری در سندیکا کارگری U.G.T.A (اتحادیه عمومی کارگران الجزایری)، سازمان یافته بودند. این سازمان و کلیه سازمانهای توده ای دیگر، تماس خود را با F.L.N حفظ کرده بود؛ و F.L.N در هر منطقه یک نماینده سیاسی داشت. سرانجام کشور از نظر سیاسی و جغرافیائی به مناطق مختلفی تقسیم بندی شده بود، و این

تقسیم بندی شباهت بسیاری به تقسیم بندی فرانسویان داشت. در این تقسیم بندیها، قدرت سیاسی درست سازمانهای انقلابی بود و تمام امور مشکلات مردم (از قبیل ازدواج، دعاوی و غیره)، بوسیله آنها حل و فصل میگردد. این راهم باید اضافه کرد که تمام تجربیات زکشته متعلق به کمونیست که مردمش تحت استثمارشدید قرار داشتند، و رشد تمام نقاط کشور از نظر اقتصادی و سیاسی، یکسان نبود و اختلافات زیادی باهم داشتند. و تمام اینها، باید مسئله وجود دشمن در خانه شان را اضافه کرد.

انقلاب کوبا: ما در اینجا سعی میکنیم که عمده ترین نکات آنرا روشن و متبیلور سازیم. از عمده ترین نکات اینکه بوجود آوردن يك سازمان سیاسی - نظامی برای حرکت در آوردن توده ها ضروری بنظر میرسد. عملیات "مونکادا"، یک عمل سیاسی - نظامی بود که توسط جوانانی صورت گرفت که از حزب چپ سنتی جدا شده بودند. ثمره اینکار، آزادی فیدل و رائول کاسترو در ۱۳ مه ۱۹۵۵ که بگذریم، پایه ریزی هسته های سیاسی يك مبارزه مسلحانه بود. البته این نکته قابل ذکر است که قبل از آن هم هسته های کوچک سیاسی - نظامی وجود داشته است. جنبش ۲۶ ژوئیه توانست در سراسر کشور هسته هایی را بوجود آورد. آنها در امریکا شروع به جمع آوری پول کردند و در مکزیک، به تربیت و آموزش افراد پرداختند. انقلاب با پیاده شدن ۱۲ نفر از باقی ماندگان کشتی "گرانما"، در "نیگرو" شروع شد و بتدریج بالا گرفت و تا سطح شهرها گسترش یافت. در انقلاب کوبا نیز چون انقلابهای گذشته (شوروی و چین)، با بالا گرفتن جنبش مسلحانه و در کنار آن، سازمانهای زیرزمینی دیگر پدید آمد. همه جا، در کنار مبارزه مسلحانه، عملیات تبلیغاتی نیز انجام میگرفت. از جمله کارهای دیگر، کارهای تبلیغاتی، حرکت در آوردن توده ها، جلب پشتیبانی مالی و ترتیب ایجاد جنبشهای کارگری بود.

در اگوست ۱۹۵۷، فرانک پایز (Frank Pais) بقتل رسید، در هاوانا يك اعتصاب چهار روزه و در سانتیاگو يك اعتصاب هفت روزه براه افتاد. بعد از این واقعه، جبهه کارگران ملی (F.O.N) پایه ریزی شد، که در کنار جنبشهای کارگری، عملیات مسلحانه را نیز انجام میداد. و گذشته از اینها، در ارتش نیز شورشی بوقوع می پیوست، مانند شورش سپتامبر ۱۹۵۷ که باتصرف "سیانوفونگوس" خاتمه یافت. در آغاز کار، يك سازمان کوچک بود که مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار داد و تا بد آنجا پیش رفت که بيك جنبش توده ای مبدل گردید و مرتباً سازمانهایی بآن

پیوستند مانند حزب سوسیالیست خلقی . در سبیرا ، مبارزین توانستند مناطقی را آزاد کرده و امور سیاسی قضائی را در دست بگیرند ، و همچنین توفیق یافتند که رفرم ارضی را بر حله عمل در آورند . در این مناطق آزاد شده در حدود ۶۰ هزار نفر می زیستند ولی تعداد مبارزین از ۳۰ نفر تجاوز نمی کرد ؛ و با وجود این ، توانستند امور قضائی و سیاسی را در دست بگیرند و مشکلات حقوقی مردم را حل کرده و صد اوای بیماران بپردازند . فعالیت انقلابیون در آغاز با عملیات سیاسی - نظامی شروع شد و بعد ، تبلیغات سنتی (مانند ایجاد فرستنده رادیویی و سازماندهی توده ها) ، به آن اضافه گردید . ولی هیچگاه ، حتی از همان آغاز ، کار در میان توده ها و سندیکاها و حتی انتخابات پارلمانی ، از نظر و رنگه داشته نشد . این یک اتفاق نبود که این شکل از مبارزه در دستور کار انقلابیون قرار گرفت ؛ بلکه انتخاب آن ، با تجزیه و تحلیل مسائل و در نظر گرفتن تجربیات خود و دیگران ، بعمل آمد . در اوایل اشتباهات فراوان بود ، ولی پس از درس گرفتن از اشتباهات ، راه صحیح و صحیح تر شد و تصمیمات و عملیات ، بواقعیت نزد یکتر گردید .

تجربیات جبهه آزاد بیخشم ملی (توپا ماروها)

در سال ۱۹۶۷ ، OIAs (سازمان همبستگی امریکای لاتینی) ، نظریات زیر را - که سالها مورد بحث و مناظره بود و مرکز نقلی تفکرات توپا ماروها را تشکیل میداد - گسترش داد :

- ۱- با اینکه محور فعالیتها را مبارزه مسلحانه تشکیل میدهد ، با اینحال ، نباید اشکال دیگر مبارزه را از یاد برد ؛ و تازمانی که اشکال دیگر مبارزه میتواند بخد مت مبارزه مسلحانه در آیند ، باید آنها را بکار گرفت .
- ۲- اشکال غیر مسلحانه مبارزه وقتی ارزش انقلابی پیدا میکند که به مبارزه طبقاتی ، در سطح عالی آن ، منتهی گردند و آگاهی توده ها را بالا برند .
- ۳- مجموعه اشکال مبارزه ، قسمتهای مختلف عملیات ما را تشکیل میدهند ؛ و مبارزه مسلحانه ، محور عملیات بود و عالی ترین شکل مبارزه در امریکای لاتین میباشد . اشکال دیگر مبارزه تنها نقش کمکی و تکمیلی مبارزه مسلحانه را میتوانند ایفا کنند . مبارزه مسلحانه تنها شکل تعیین کننده - از میان اشکال دیگر مبارزه - برای تسخیر قدرت و مبارزه علیه سرمایه داری میباشد .
- ۴- مبارزه انقلابی ، خط اصلی انقلاب در امریکای لاتین را تشکیل میدهد . اشکال دیگر فقط به این خط اصلی باید نیروورسانند ، نه اینکه جلوی آن را سد کنند .

- هـ - وظیفه اولیه انقلابیون کشورهای این قاره اینست که جنبشهای انقلابی مسلحانه را تدارک دید، تکامل بخشیده و آنرا به پیروزی برسانند .
- اتهامات زیر را بهمانسبت میدهند :
- الف - تشکیل حزب نداشته ایم .
- ب - جزوه های اطلاعاتی منتشر نکردیم .
- ج - با دنیای خارج ارتباط نداریم و حاضر به بحث نیستیم .
- د - به اتفاقاتی که در جهان میگردد توجه نداریم .
- هـ - هیچ دکان و دستگاه سیاسی و تبلیوئی نداریم .
- و - هیچ جلسه و گرد هم آئی عمومی ترتیب نمیدهیم .
- ز - توی سندیها کار نمیکنیم .

.....

قبلا ما را متهم میکردند که به مبارزه مسلحانه دست زده ایم ، ولی امروزه دیگر این اتهام خنده دار را بهمانمیزنند . اما در مورد اتهامات جدید : ما هیچگاه کار در میان سندیها را تعطیل نکردیم و همواره بدنبال آن هستیم . ما یکا رسیاسی در میان توده ها همچنان ادامه میدهیم . ما کنگره هایی تشکیل میدهیم و نشست هائی برگزار کردیم . ما خط روشن و دقیقی برای خود انتخاب کردیم . ما تمام اینکارها را در حدود امکانات خود انجام داده ایم ، بدون اینکه دچار حرفی و گنده گوئی شویم . ما همواره سعی کرده ایم که با مغز خود مان فکر کنیم ، و همیشه با برنامه و هدف مشخص ، کار کرده ایم . ما در آغاز ، از هسته های بسیار کوچک شروع کردیم ، و با کار مداوم خود ، رشد کردیم و تا اینکه امروز باینجا رسیدیم . در آن آغاز ، نیرویمان کم بود ، و بیشتر توانائی خود را در ایجاد هسته های کوچک و تقویت آنها بکار می گرفتیم و در نتیجه ، قادر باینجام یک سلسله کارهای دیگر نبودیم . ولی اکنون اوضاع فرق کرده است و قادر شده ایم که کمبود های گذشته را جبران کنیم . کسی که رغبتی به دیدن نداشته باشد ، قادر به دیدن نخواهد شد . اما حقیقت اینست که توپا ما رو همد تهاست که دست در کار تشکیل یک سازمان وسیع برای بوجود آوردن یک جبهه مبارزاتی میباشند . امروزه " توپاها " (مخفف توپا ماروها) را در هر گوشه و کنار بروی هر دیواری مشاهده میکنیم . اعلامیه ها و نوشته های مختلفی از طرف ما انتشار مییابد . اینها نشان دهنده خط مشی سیاسی صحیح و برنامه سیاسی درست ماست . امروزه توده ها توپا ماروها را می شناسند و

حتی سازمانهای دیگر، بطور مرحله ای، کم و بیش اشکالی از مبارزه را برمیگزینند که سابق بر اینها فقط به ماتعلق داشته اند.

کارهای زیاد دیگری وجود دارد که باید انجام گیرد. ما هنوز قدرت سیاسی بسیار قوی نداریم، هنوز توده های بسیاری وجود دارد که نتوانسته ایم بسیج کنیم. باید حساب دقیق کنیم که در چه مدتی قادر به جبران کمبودها خواهیم بود. البته هر قدر می احتیاج بکار زیاد و دادن قربانی دارد. مسلم اینکه، ثمره موفقیت های پس روی، عدم موفقیتها و تجربه از شکست و مبارزه، کمبودها را جبران خواهد کرد. خواسته ها، آرزوها و بکار گرفتن مسائل از قبل دیکته شده برای ایجاد حزب، کافی نخواهد بود. اینکه بصورت ظاهری تشکیل حزب بدویم دردی درمان نخواهد شد، تنها با دادن قطعنامه ها و بیانیه ها و اقداماتی نظیر اینها کاری از پیش نخواهد رفت، مگر اتلاف وقت و نیرو. باید با حوصله کار کرد، باید نیروهای خود را در عملیات نظامی بکار گرفت. برای مشکلات فنی، راه حلی پیدا کرد. در سندیکاها، زندانها، در بین دانشجویان، در سلولهای مخفی و زیرزمینی، در بین دهقانان، در شهرها، بزرگ و در خارج از کشور، بیک عمل پیگیر و مداوم دست زد. امروز مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه است، بدین خاطر، تقویت سازمان نظامی، محور فعالیتها، ما را تشکیل میدهد. ما قادر خواهیم بود که چریکهای خوبی از تمام اقشار جامعه تربیت کنیم که نه بخاطر خودشان، بلکه بخاطر تمام طبقه کارگر، تمام دانشجویان و بخاطر تمامی خلق وارد کارزار شوند. این وظیفه یک سازمان پیشاهنگ است. بدین ترتیب است که می تواند توده ها را بسیج کند و حزب را راروگوشه بوجود آورد.

اگوست ۱۹۷۱

توضیحات

(۱) شی سؤال از یک توپا مارو، در جلد سوم "ما، توپا ماروها" از انتشارات سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور، بخش خاورمیانه، به فارسی ترجمه شده است.

(۲) این واژه و عملیات مربوط به آن، برایمان آشنا نیست. ع-ع

(۳) درباره این عطیات به صفحات ۱۸-۱۷ کتاب "ما، توپا ماروها"، جلد اول، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور، مراجعه شود.

(۴) این یکی از دلایل تغییر نام بود. لنین در "تزه های آوریل"، دلایل دیگر

آنرا بطور مشروح بیان میکند. ع-ع

یکی در رفت



(Dessin de PLANTU.)

کاریکاتور شماره ۲، یکماه قبل از سقوط ژنرال تیواننتشار یافته بود. در آن زمان، از یکطرف باتوجه به پیروزیهای پی در پی و درخشان انقلابیون، و از طرف دیگر باتوجه به سماجت و قاطعیت آمیز این جلاد و بتنامی در شکست و نابودی کمونیسم، کاریکاتور پست به این نتیجه رسید که در این وضع برای ژنرال راهی جز این باقی نمانده است که با سلاح امریکائی خودکشی کند.

بطوریکه میدانیم این پیش بینی تحقق نیافت، زیرا چیزی را که کاریکاتور پست فرانسوی پیش بینی نکرد، بود، بیغیرتی این عروسکان استعمار است که حتی عرضه خودکشی کردن را هم ندارند. همینکه هوا را پس دیدند و تمام امیدهای خود را بر باد رفته یافتند، با سرعت تمام پا فرار میگذارند و البته مانند تیسو، قبل از فرار، فراموش نمیکنند که چند انهای خود را از شمسهای طلای خزانه ویتنام جنوبی ببرند. اگر ژنرالهای رضاخان میرینج، در شهریور ۲۰، چاد رس فرار میکردند، ژنرالهای امروزی مانند ژنرال کی (معاون سابق رئیس جمهور، که تا همین چند

و این پهلوان پنبه ایرانی
به غضب خلق گرفتار شد



روزی پیش از سقوط سایگون ، باد د رغیغب می انداخت و ادعا میکرد که تا آخرین قطره خون خود ، برای مبارزه علیه کمونیسم خواهد جنگید) ، همانطوریکه خبرنگاران خارجی گزارش داده اند ، خود را چنان محکم و پندون هیچ وقاحتی به دامن خانم سفیر امریکا دسایگون ، آویخته بود تا جانماند و بتواند سوار هلیکوپتر سفیر امریکا شود و تن لش خود رانجات دهد .

و یامانند مارشال لون نول ، تا وقتی اطمینان نیافت که یک میلیون دلار به حساب بانکی اش د امریکا ریخته شده است ، از سمت ریاست جمهوری استعفا داد (به صاحبیه ساخام خوی ، آخرین رئیس جمهور کامبوج ، با خبرگزاری فرانسه ، بهنگام ورودش به اردوگاه پناهندگان پاند لتون د کالیفرنیا ، مراجعه شود) .

باری بنظر ما ، بهتر است که این " آفاکابوی ایرانی " ، از این نمونه ها و صدها نمونه د پگر ، درس عبرت بگیرد ، اینهمه باد د رغیغب نیندازد و هارت و پورت نکند ، و یک کم خفقتان بگیرد ، چون این بار هیچ معلوم نیست که فرصت فرار به ایتالیا را داشته باشد .

بهنامست سالروز شهادت گلسرخی و دانشیان

باز امشب این خبر آمد
که دیو پست
نوشیده باده های فراوان
ز خون خلق .
در آن بهشت
بپا کرده دوزخی
این دستیار دشمن زحمتکشان شرق .

حیران
زیاداری جنگندگان ده
عاصی
ز جانفشانی رزمندگان شهر
در خشم
از تلاطم امواج انقلاب
اندیشناك و هراسان ز توده ها .

مخفی
بد خمه‌ای که خزیده در آن چو کرم .

پنهان

بسینه شب تاریک و مرگبار

چون جغد

بر سر ویرانه‌های شهر •

جلاد بد نهاد

دژخیم رذل و پست

عفریت کینه توز

جامی ز خون بدست

فریاد می‌کشد :

زندان

شکنجه

خون •

ضحاک مار دوش

از قصر خود

— همه شالوده‌اش ز خون — ،

از پایداری نوکاره‌ها بتنگ

از شور و ولوله توده در ستوه

دستور می‌دهد :

توقیف

زجر

مرگ •

آنگاه...

در سکوت شب‌انگاهی عمیق

در خلسه و سکون

در خواب می‌رود .

زان سوی . . .

از میان هامون بی کران

میخیزد این خروش

میاید این نهیب

چون اتشی بزرگ

سوزان و پر لهیب .

عفریت بد سگال

مفشوش و بی شکیب

بیدار میشود . . .

میآید شن بگوش

این غرش مهیب :

جلار !

گوش کن

در ذهن خود بسپار

این شعر توده را :

هر قطره خون گرم

که ریزی بخاک سرد

صد آتشین گل سرخ آورد ببار .

هر خامه‌ای

ز شاعر آزاده بشکنی

در چشم تنگ تو گردد هزار خار .

هر اختری

که فرود آری از سپهر
صدها ستاره ، در این آسمان شود .

هر دختری

که رسانی با و گزند
فرزند زاده او ، قهرمان شود .

هر کارگر

که زهر بلایت چشیده است
با حزب خود ، رژیم تو بر باد می دهد .

هر بزرگر

که رنج و ستم از تو دیده است
بنیاد ظلم تو از بیخ می کند .

با هر مجاهدی

که تو امروز می کشی
صد شیر دل ب صحنه میدان نهد قدم .

با هر جنایتی

که تو در شب روا کنی
صد ضربه های سخت خوری در سپیده دم .

هر اخگری

که تو خاموش میکنی
صدها شراره تابان شود پدید .

با هر شکوفه ای

که تو با مال میکنی
دهها نهال شکوفان دهی نوید .

با هر چریك خلق

که از پا در آوری
صد رزمجو تازه دیگر زره رسد .

هر قهرمان

که زیر ضربهء شلاق جان دهد
روح بزرگ او به پیکر صد رنجبر دهد.

با هر گلوله‌ای

که تو بر سینه‌ای زنی
صدها گلوله شتابد بسوی تو.

هر سست عنصری

که تو سازی اجیر خویش
صد راد پاکباز که خیزد بروی تو.

از هر فدائی دلیر

که در دوزخ اوین
در آن سیاهچال
زیر شکنجه‌ها
آرام و بی صدا
جسمش کنی کبود
روزش کنی سیاه
جانش شود فدا
یا در نبرد و رزم
دو زنی تنش بخاک
عمرش کنی تباه
چون شب بسر رسد
در صبح تابناک

خلقى سترك

خیزد و دارد سپاس او.

فوجى بزرگ

آید و گیرد قصاص او.

خشمی شدید

جوشد جوید فنای تو .

موجی عظیم

آید و گوید بنای تو .

ضحاك!

ننگ نثار حکومت .

ای دیو!

مرگ جزای خیانتت .

طغیان

" مابدون ترحم خواهیم بود ، از شما نخواهیم خواست که بامامد اراکنید .
وقتی که نوبت مافرا رسد ، در جستجوی این نخواهیم شد که برای تروریسم
خود ، عذروبهانه ای بتراشیم . اما تروریستهای سلطنت طلب ، تروریستهای
جوینده لطف خدا و حق ، اگر دیرتیک ، خشن و حقیر و مبتذل می باشند ،
در تئوری ، پیوزوریا کاروشیادند ؛ خلاصه اینکه ، در هر دو حال ، موجوداتی
فاقد شرفند " *

* از مقاله مارکس : توقیف " مجله جدید Renane " بر اساس قانون زمان جنگ ،
چاپ شده در آخرین شماره " مجله جدید Renane " (مجلد ۱۹ ، سال

۱۸۴۹) .

این مقاله در مجموعه مارکس ، انگلس ، نوشته های نظامی ، جلد اول : قهر و قانون
اساسی در ولتهای اروپائی جدید ، انتشارات Herne ، چاپ پاریس ، ۱۹۷۰ ،
انتشار یافته است .

مقدرات تاریخی آئین کارل مارکس *

نوشته لنین

ترجمه کیوان

در آئین مارکس، مسئله اساسی در اینست که این آئین، نقش تاریخی جهانی پرولتاریا، چونان معمار جامعه سوسیالیستی، را در معرض روشنائی قرار داده است. آیا جریان حادثات جهانی، این آئین را از وقتیکه عرضه شد، تأیید کرده است؟

مارکس برای اولین بار در سال ۱۸۴۴، آنرا شکلبندی کرده است. در سال ۱۸۴۸، وقتیکه مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس، انتشار یافت، گزارش کامل و منظمی — بهترین تا امروز — از آنرا ارائه داد. از آن بعد، تاریخ جهانی، بطور مشخص به سه دوره اصلی تقسیم میشود:

۱- از انقلاب ۱۸۴۸ تا کمون پاریس (۱۸۷۱)؛

۲- از کمون پاریس تا انقلاب روسیه (۱۹۰۵)؛

۳- از انقلاب روسیه تا روزگار ما.

نظری بر مقدرات آئین مارکس، در هر یک از این دوره ها، بیندازیم.

۱

در آغاز دوره اول، هنوز وقت زیادی مانده است که آئین مارکس بعنوان یک آئین مسلط، بشمار آید؛ جزئیکی از شاخه های اجراییهای بسیار متعدد سوسیالیستی، چیزی یگری نیست. اشکال مسلط سوسیالیسم (در آغازین دوره)، در واقع، عبارتند از قوم و خویشهای "پوپولیسم" در کشورها: عدم درک پایگاه ماتریالیستی جنبش تاریخی؛ عدم قابلیت در

* این مقاله بمناسبت سی امین سالروز مرگ مارکس نوشته شده است.

اختصاص دادن نقش و اهمیت به هریک از طبقات جامعه سرمایه داری؛
استقرار کردن طبیعت بورژوازی اصلاحات دموکراتیک، بیاری عبارات بظاهر
سوسیالیستی در زمینه "خلق"، "عدالت"، "حق" و غیره

انقلاب ۱۸۴۸، ضربه ای مղبار، به تمامی این اشکال پسرورودا، رنگارنگ
و جنجال طلب سوسیالیسم قبل از مارکس، وارد می آورد. انقلاب، در تمام
کشورها، طبقات مختلف جامعه را بوضوح بنمایش میگذارد. کشتار کارگران
بوسیله بورژوازی جمهوریخواه در روزهای ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس، به
این منتج میشود که طبیعت سوسیالیستی پرولتاریا، فقط پرولتاریا را دقیقاً
مشخص کند. بورژوازی لیبرال، از استقلال این طبقه، صد بار بیشتر از
بدترین ارتجاع، وحشت دارد. لیبرالیسم جیون، در جلوارتجاع، سینه
خیز سینه خیز پیش می آید. طبقه دهقان، به الغاء سرسام فئودالیسم
قناعت میورزد و خود را در کنار نظم (حاکم)، قرار میدهد؛ جزیندرت، در بین
دموکراسی کارگری و لیبرالیسم بورژوازی، در نوسان نیست. کلیه آئین های
متکی به سوسیالیسم خارج از طبقات و سیاست خارج از طبقات، خود را بمثابة
یک و راجی عبث، بنمایش میگذارند.

کمون پاریس (۱۸۷۱) به این تطورات اصلاحات بورژوازی، خاتمه می بخشد؛
استحکام حکومت جمهوری — یعنی این شکل سازمانی دولت، که در آن،
روابط طبقات، بشیوه کمتر مکتوم و پوشیده ای تظاهر پیدا میکند —، منحصرأ
مدیون قهرمانی پرولتاریا می باشد.

در تمام کشورهای دیگر اروپائی، تطوری مبهم تر و ناتمام تر، به نتیجه ای
مشابه منجر میگردد — به یک جامعه بورژوازی که شکل قطعی خود را بدست
آورده است. در پایان دوره اول (۱۸۷۱ — ۱۸۴۸)، دوره توفانها و
انقلابها، سوسیالیسم قبل از مارکس، می میرد. احزاب پرولتری مستقل، تولد
می یابند: انترناسیونال اول (۱۸۷۲ — ۱۸۶۴) و سوسیال دموکراسی
المان.

دوره دوم (۱۹۰۴ - ۱۸۷۲) ، در مقام مقایسه با دوره اول ، باخصیصه
 " مسالمت آمیز " خویش و با فقدان انقلابها ، خود را قابل تشخیص نشان
 میدهد . غرب ، از دست انقلابهای بورژوائی بتنگ آمده است . شرق
 هنوز برای اینگونه انقلابها ، پختگی نیافته است .

غرب ، در دوره تدارک تغییر و تحولات " مسالمت آمیز " آئیده ، وارد میشود .
 همه جا احزاب سوسیالیستی ، بر پایه پرولتری ، تشکیل میگردد که بکار
 بردن پارلمانتاریسم بورژوائی ، خلق کردن مطبوعات روزانه شان ، تاسیسات
 تعلیماتی شان ، سندیکا هایشان ، شرکتهای تعاونی شان را فرا می گیرند .
 آئین مارکس ، یک پیروزی کامل را بدست می آورد و از پنهانگسترش می یابد .
 دستچینی و تجمع نیروهای پرولتاریا ، تدارک برای نبرد های آئیده ، به
 آرامی ولی با اطمینان ، دنبال میگردد .

دیالکتیک تاریخ بگونه ایست که پیروزی مارکسیسم در زمینه تئوری ، دشمنانش
 را مجبور میکند که بصورت مارکسیستها تغییر قیافه دهند . لیبرالیسم ،
 گندیده از درون ، میکوشد تحت شکل اپورتونیسم سوسیالیستی ، حیات
 مجددی بدست آورد . اینان ، دوره تدارک برای نبرد بزرگ را ، بصورت
 چشم پوشی از این نبردها ، تفسیر میکنند . بهبود شرایط بردگان ، باد ورنما
 مبارزه علیه بردگی مزد بگیری ، بنظر آنها - توسط بردگان ، به قیمت رهاسازی
 کردن حق شان برای آزادی ، در مقابل یک شاهمی - انجام میشود . آنها
 با پیروزی ، " صلح اجتماعی " (یعنی صلح با برده داری) ، چشم پوشی
 از مبارزه طبقاتی و غیره را جستجو می کنند . آنها طرفداران متعددی بین
 نمایندگان سوسیالیست مجلس ، کارمندان مختلف جنبش کارگری و
 روشنفکران " سمپاتیزان " دارند .

اپورتونیست‌ها هنوز به تحلیل از "صلح اجتماعی" و امکان پرهیز از توفان‌ها، بیم‌ناک و مکرر است، "خاتمه ندادند که در آسیا، منبع عظیم تازمائی از توفان‌های جهانی، حفر می‌شود. بدنبال انقلاب روسیه، انقلاب‌های ترکیه، ایران و چین، ظاهر می‌شود. امروز، ما قیفا در دورهٔ این توفان‌ها و عواقب آنها در اروپا، بسر می‌بریم. تقدیر خیره‌شده برای جمهوری بزرگ چین - که امروزه اشتباه‌های همه نوع گفتارهای "متعدن" را تیز می‌کند - هر چه باشد، هیچ نیروئی در جهان قادر نخواهد بود که فتود الیسم کهنه را از نو در آسیا برپا دارد و یا آزادخواهی قهرمانانه توده‌های ملی را در کشورهای آسیائی یانیمه آسیائی، از سطح زمین جارو کند.

تعویق طولانی یک مبارزه تعیین کننده علیه سرمایه داری در اروپا، توسط افرادی که چندان بفکر شرایط تدارک و تکامل مبارزه توده‌ای نیستند، ناامیدی و انارشیسم را بجلوسوق داده است. ما اکنون می‌بینیم که این ناامیدی و انارشیستی، تاجه حدی جزیره و نزدیک بین می‌باشد. از این امر که آسیا با قدرت هشتصد میلیون موجود انسانی در مبارزه‌ای با هم‌ایده‌های اروپائی کشانده شده است، نه ناامیدی بلکه دل‌وجرات یافتن را باید استخراج کرد.

انقلاب‌های آسیائی، با همان تن‌لشی و همان ابتداء لیبیرالیسم، همان نقش استثنائی استقلال توده‌های آزادخواه، همان مرزبندی دقیق بین پرولتاریا و تمام انواع بورژوازی را نشان داده است. پس از تجربیات اروپا و آسیا، کسی که از یک سیاست خارج از طبقات و از یک سوسیالیسم خارج از طبقات با ما سخن بگوید، فقط ارزش این را دارد که او را گرفت و در یک قفس انداخت و در کنار یک کانگوروی استرالیائی بمعرض نمایش قرار داد.

پس از آسیا، اروپا شروع به جنبش می‌کند ولی نه بشیوه آسیائی. دورهٔ مسالمت آمیز ۱۹۰۴ - ۱۸۷۲ هیچگاه متحول نشده است. زندگی گران و

جنگ اندازی تراستها، وخامتی بیسابقه در مبارزه اقتصادی را برانگیخته است، وخامتی که حتی کارگران انگلیسی — که بیش از همه توسط لیبرالیسم فاسد شده اند — را تکان داده است. يك بحران سیاسی، در زیرچشمان ما، در "تجزیه ناپذیرترین" کشورهای بورژوازی و Junkers * یعنی المان، در حال پختگی و رسیدن است. جنون تسلیحات و سیاست امپریالیستی، از اروپای "صلح اجتماعی" کنونی، چیزی ساخته اند که بیک جعبه باروت بیشتر شباهت دارد. با اینهمه، تلاشی تمام احزاب بورژوائی و پختگی پرولتاریا، در پیشروی مداومند.

از ظهور مارکسیسم باینطرف، هریک از سه دوره بزرگ تاریخ جهانسی، برای آن، تائیدهای جدید و پیروزیهای جدیدی به بار آورده اند. ولی دوره تاریخی آینده، برای مارکسیسم، آئین پرولتاریا، پی — روزی خیره کننده تری را ببار خواهد آورد.

مارس ۱۹۱۳

کلیات آثار، پاریس — مسکو، جلد ۱۸، صفحات ۶۰۹ — ۶۰۶

* Junkers، در المان، نجیب زاده جوان و مالک جنتلمن م.

" (آموختن) علم نظامی، برای پرولترها، الزامی است.

لنین

زندانه‌ای رژیم

و زندانیان سیاسی

از: چریک‌های فدائی خلق

مکانهائی که يك مبارز سیاسی در حال بازداشت بسر میبرد، بطور عمد، بر دو نوع است:

۱- سلول انفرادی .

۲- زندانها و یابازداشتگاههای عمومی .

سلول انفرادی

این سلول‌ها بطور عمد، در شکیجه گاه‌های اوین، کمیته، قزل قلعه تهران و همچنین تمام مراکز ساواک در شهرستانها وجود دارند که در مرحله بازجویی مورد استفاده قرار می‌گیرند. رطوبت، هوای کثیف، فقدان نور کافی و گاه تاریکی مطلق، عدم وجود ابتدائی‌ترین شرایط بهداشتی از مشخصات بارز این سلولهاست که بد رفتاریهای پلیس، سوء تغذیه، انواع شکنجه‌های جسمی و روحی و آزارهای دیگر، شرایط زندگی بسیار دشواری را برای مبارز اسیر بوجود می‌آورد که اقامت برای مدت طولانی در آنجا مزید بر علت میشود. پلیس از نگهداری يك عنصر سیاسی در اینگونه سلولها در هدف عمد، راتعقیب میکند:

الف - در هم شکستن روحیه مبارزه جوئی زندانی و خیال خود، به تسلیم واداشتن مبارز.

ب - جلوگیری از تماس و یاجند نفر، بخاطر جلوگیری از تبادل اطلاعات مبارزین بهمند یگر - که مبارز را قادر به اختفاء اطلاعات خود و فریب دادن دشمن میسازد. لذا، از این نظر، مدامی که پلیس مطمئن نشده باشد که تمام اسرار مربوط به يك یا چند نفرو بی‌طرفگی اسرار سازمان آنها را کشف کرده است، افراد را در زیر بندترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار داده و آنها را در سلولهای انفرادی نگه خواهد داشت و فقط پس از پایان این دوره ممکنست آنها را به اتاقهای چند نفره، که باز شرایط فوق الذکر را دارند ولی در هراتاق چند نفری با هم بسر میبرند، منتقل کند. زیرا

دیگر خیال او از این بابت راحت است که چند نفر برای موضوعات مختلف بیرونده شان محملها و پاسخیهای بیابند. در ضمن، به علت کمبود حاد، مجبور است هر چه زود تر اتاقهای یکفرد را خالی کند، البته این در مورد عناصر بالای مبارز کسانیکه احتمالا اعدام خواهند شد، صادق نیست و اینان را تا لحظه اعدام تک و تنها نگه میدارد. زیرا که از ارتباط آنها با سایرین - از اینکه احتمالا روی دیگران تاثیر بگذارد یا مطالبی را بوسیله آنها به خارج منتقل کنند - واهمه دارد. و هنوز هم از چند موردی که خلاف این رفتار کرده و افرادی را بزند ان عمومی فرستاده و بعد از آنجا برای اعدام برده است، سخت پشیمان است. زیرا که این مبارزین تقریباً هر همه موارد، سخت روی زندانیان دیگر تاثیر بگذارد. از آن جمله میتوان گروه قهرمان آرمان خلق را نام برد که تاثیر آنها بر جو زندان و روحیه زندانیان و حتی بر بعضی آزاداب و رسوم زندان، از یاد نرفتنی است. رفقای زندانی بنام آنها سرودها، آهنگها و شعرهایی سروده اند و حتی یک حرکت ورزشی را با اسم همایون کبیرائی نامگذاری کرده اند. از همین روست که افسانه ترگل و کبیرائی و سایر قهرمانان آرمان خلق، در زبان زندانیان سیامی، و در بسیاری از موارد، برایشان گرمابخش و روحیه دهنده است.

بهر حال، اقامت در سلول انفرادی تا زمان پایان بازجویی و گاه مدتها بعد از آن بطول میکشد. ولی بعد از اینهم هنوز مبارز اسیر باید در سلولهای چند نفره که از نظر نور، غذا، و امکانات، درست مانند سایر سلولهاست، بسربرد. گاه ممکنست یک عنصر سیاسی چندین ماه و حتی تا دو سال را در این نوع اماکن سپری کند. در این سلولها، گاه دست و پای مبارز را به تخت بسته و تنه او را بر روی یک سطح قرار میدهند، و بدین ترتیب او را حتی از قدم زدن در سلولی که مساحتش ۵/۲ متر است، باز می دارند. در این سلولها، مبارز، از داشتن کوچکترین وسیله ای محروم است. حتی اجازه نگره زدن یک چوب کبریت را با او نمیدهند. تنهایی و سکوت کامل، گاه صدای فرد را برای خودش بیگانه میکند و تازه اگر در یک چنین شرایطی، مبارز را بحال خود بگذارند، باز جای شکرش باقیست.

مزدوران جنایتکار بعنوان رئیس زندان یا سرپرست یا بازجو، گاهگاهی به سلولها سر میزنند و سعی شان تمام از جهت تضعیف روحیه مبارزینشکهای مختلف است. با مهربانیهای تهوع آورده شان، با حرفهای نیشدار و گاه با کمک زندانیان. شرایط زندگی در این زندانها طوریست که حتی برای رفتن به توالت هم باید چندین بار با مأمورین سروکله و چانه زد. گاهی اوقات، بعضی از این مأمورین که از خود

فروخته ترین افراد گارد شهربانی یا ساواک انتخاب میشوند، زندانی را به شماره یا سوت به تعالیت می برند و باز میگردانند و اگر زندانی از این امر اطاعت نکرد، او را به مشت و کشت می گیرند، و بار دیگر او را اصولاً بیرون نمی برند. بهر حال، نظایر این مسئله برای خراب کردن روحیه زندانی زیاد است. ولی زندانیان نیز متقابلاً بایک سری مقاومت ها و همچنین اتخاذ روشهای خاص در مقابل فشار پلیس و شرایط بد سلول مقاومت میکنند. مثلاً با خواندن شعرهای انقلابی و بازیهای مخصوص که یک فرد میتواند با خودش بکند، مثل بازی شطرنج و غیره — که بوسیله خمیرنان، مهره های شطرنج را درست کرده، و با صابون یا گچ روی پتو یا زیلو، صفحه آنرا رسم میکند. و اگر ممکن شد باز زندانی سلولهای بغلی بازی میکند. باین ترتیب که هر کدام، یک شطرنج در مقابل خود دارد و حرکت خود را بوسیله ضربه زدن بدیوار وسط سلول، و یا اگر ممکن بود با صدا برفیق دیگر میگوید. ما موریین معمولاً اینگونه تماسها را کنترل کرده و نسبت بآن شدت عمل نشان میدهند. زندانیان با کارهای دیگری از قبیل ساختن وسایلی نظیر گکت، نارنجک یا تمسبیج و غیره از خمیرنان، کشیدن نقاشی بروی دیوار و غیره، اوقات خود را در داخل سلول میگذرانند، و وقتی که به سلولهای چند نفره و یا بقول پلیس، سلول اجتماعی منتقل میشوند، باید بدین رفقای دیگر و تماس با آنها — که با صمیمیت و شور فراوان همراه است —، وضعیت بهتری پیدا میکنند.

و این مرحله، تا چند ماه ادامه دارد تا اینکه آنها را به زندان عمومی منتقل کنند.

زندانیهای عمومی

الف — بازداشتگاهها.

ب — زندانها.

بازداشتگاهها، نوعی زندان موقت اند، و معمولاً افراد پس از اتمام بازجویی و خروج از سلولها باینجا منتقل میشوند. در نتیجه، در اینگونه محلها هنوز کسانی هستند که محکومت تبرئه شوند، ولی بطور معمول، دیگر کسانی که بزندانها منتقل میشوند، محکوم شده اند و باید دوره محکومیت خود را بگذرانند. البته این مورد بطور دقیق و حتی اجرا نمیشود و بوروکراسی وسیعی که بر دستگاههای پلیس و ساواک، و ارتباط آنها با هم و با پادارسی ارتش، حاکم است و همچنین این نکته که گنجایش زندانها و بازداشتگاهها برای آنها محدود و یتهایی ایجاد میکند، در این زمینه همیشه استثنای فراوان بوجود می آورد. و این تقسیم بندی را باید تقریباً یک تقسیم بندی نسبی دانست.

بهرحال، روحه حاکم بر بازداشتگاهها و همچنین امکانات آنها با توجه به موقعی بود نشان، تاحدی بازند آنها متفاوت است و افراد را اینجا، شلوغ تر و پر تحرک تر می باشند. زیرا هنوز مدت د رازی از زمان دستگیری شان نگذشته و شاید وقدرت جسمانی سابق خود را چندان از دست نداده اند، و یا هنوز بعضی از عناصر ضعیف غریبال نشده و با اصطلاح جانزده اند. همچنین روابط و تشکیلات د رونی زندانیان - نظرباینکه تقریباً اکثر اینها تازه وارد هستند، و مرتباً به ای راکه جای افتند بجای دیگری منتقل میکنند -، هیچوقت آنچنان که د رزند آنها مستقر میشود، د ر اینجا قوام نمیگیرد. البته این روابط بگونه ایست که رفع نیازهای آنان را بکند، و لسی بهر حال، نسبت بروابط و تشکیلات زند آنها، تاحدی جانیفتاده است. از این نمونه بازداشتگاهها میتوان زند انهای موقت شهربانی، پادگان جمشید آباد، پادگان عشرت آباد و قزل قلعه را نام برد که اکنون همه تقریباً تعطیل شده اند. زند ان موقت شهربانی را به کمیته داده و اتاقهای آن را تبدیل به سلولهای جدید کرده اند - زیرا که با اوج گیری مبارزه و افزایش میزان دستگیریها، نیاز کمیته روز به روز بیشتر میشود. گفته میشود که د ر حال حاضر حداقل ۵۰ نفر همیشه د ر سلولهای کمیته زند انی میباشند. پادگان جمشید آباد نیز مختص زند انیهای ارتشی (سیاسی و غیرسیاسی) شده است که سیاسی هار ا بعد از محکومیت به نزد سایر زند انیان سیاسی منتقل میکنند. زند ان پادگان عشرت آباد تعطیل شده و قزل قلعه هم گویا د ر شرف تعطیل شدن میباشد. بجای آنها د ر حال حاضر د ر زند ان قصر، یک بند بنام "بند چهارموقت" را با اصطلاح "قرنطینه" کرده اند که زند انیان را از کمیته و اوین، ابتدا بانجام میاورند و سپس به بند های ۷ و ۱ زند ان شماره یک منتقل میکنند. این زند ان که همان شماره ۲ قدیم است، د ر ای ۷ بند میباشد و د ر تمام بند های آن زند انیان سیاسی را انتقال میدهند - که تعداد اینان د ر هر شرایطی حداقل ۱۰۰ نفر است. از این ۷ بند، بند های ۷ و ۱، حالت بازداشتگاه را دارند و زند انیان پس از قطعی شدن محکومیت شان، بسته به میزان محکومیت، یکی از بند های ۲، ۳، ۴ و ۵ منتقل میشوند. د ر بند های ۲ و ۳ که د ر حقیقت یک ساختمان د و طبقه است و یک حیاط مشترک دارند که زند انیان تا ۱ سال نگه داری میشوند. و د ر بند ۶، زند انیان از ۱ سال بیالا. البته این تقسیم بندی هم نسبی است و ممکنست کسی حتی هنوز انتخاب وکیل هم نکرده یا به بازپرسی نرفته باشد ولی مثلاً د ر بند ۲ و ۳ بسربرد، و یا بالعکس، کسی د ر ادگاه اول محکوم به اعدام شده باشد و د ر بند ۲ و ۳ منتقل شود و غیره. البته همانطوریکه قبلاً گفته شد، کسانی را که رژیم از ابتدا تصمیم بعد امان

داشته باشد بهیچوجه بزند آنها یا بازداشتگاههای عمومی منتقل نمی‌کند و اگر در مورد کسانی، مثلاً نظیر رفیق گل‌سرخ و رفیق دانشیان، تأمل به استثناء شود، افرادی هستند که بدلیل از جمله وضعیت دادگاه و دفاعشان، بعداً خارج چشم رژیم شده و به جوخه تیرباران سپرده میشوند. بهرحال، همانطوریکه گفته شد، نقش زندانیهای موقت سابق راه در حدود یکسال و نیم اخیر، بند چهارم وقت و بند های ۱ و ۷ شماره یک بازی میکند. البته شرایط زیست در این بازداشتگاهها به مراتب از بازداشتگاههای سابق مشکل‌تر شده است.

زندانیهای عمومی: همانطوریکه در بخش مربوط به بازداشتگاههای عمومی گفته شد، در حال حاضر در تهران، زندان شماره یک و زندان قصر، مخصوص زندانیان سیاسی است، و افراد محکوم شده در بند های ۲ و ۳ - ۴ و ۵ و ۶ آن بسر می‌برند. بعد از اینکه رژیم تصمیم به شدت عمل بیشتری نسبت به زندانیان سیاسی گرفت - که این خود یکی از تظاهرات مثبت جنبش مسلحانه و افزونی وحشت دستگاه حاکمه از آنست - و هم چنین با توجه به چند فراری که در سال ۵۱ و عید سال ۵۲ انجام شد، کوشید که آنها را احتیال امکان در تهران و مراکز استانها و شهرستانهای بزرگ متمرکز کند تا بدینوسیله بتواند راحت تر آنها را کنترل و سرکوب نماید. همچنین عدم اطمینان دستگاه حاکمه به کادرها و نیروهای خود - بخصوص در شهرهای کوچک و امکانات هم دردی و احیاناً همکاری شان با زندانیان سیاسی، که مثلاً فرار از زندان ساری نمونه بارزی از آن است -، موجب شد که زندانیان از شهرهای کوچکی نظیر بروجرد، بندر عباس، زنجان و غیره جمع آوری گردند. همچنین زندانیان موجود در شماره ۳ و شماره ۴ قصر را نیز با سایر زندانیان همگی در زندان شماره ۲ - که اکنون بنام شماره یک خوانده میشود - متمرکز کردند؛ و همه راتحت نظریک کادر مخصوص زندانیانی قرار دادند. زندانیان سیاسی زیر نظر سرگرد زمانی، که فردیست پست و گله شق، قرار دارند. کادرهای زندان در وظیفه اصلی رابعهده دارند: یکی خرد کردن روحیه و وجهه زندانیان سیاسی و تبدیل کردن آنان به عناصر "غیرسیاسی" و "نادم"، و دوم جلوگیری از نفوذ و تاثیرگذاری زندانیان باروحیه بروی دیگران، مانع از تماس زندانیان باهم و انتقال تجارب شان بیکدیگر، و بوجود آوردن وضعی که هیچکس نتواند چیزی بدیگری یاد بدهد و باروحیه کسی را تقویت کند. برای اینکار سرگرد زمانی توسط کادرهایش، از هیچگونه سعی و کوششی خودداری نمیکند. یکی از افسران زندان بنام سروان ژیان پناه که یک جلا به تمام معناست، مدییریت زندان رابعهده دارد و عملاً مهمترین امر مدییریت او شکجه زندانیان است - چیزی

که سابق بر این بهیچوجه در زندانهای عمومی وجود نداشت و اگر یکی از افراد دستی بر روی زندانی بلند میکرد با عکس العمل فوق العاده شدیدی روبرو میگردد. بهر حال، ژیان پناه نه بمانند یک مدبر زندان بلکه همچون یک شکنجه گر جلا عمل میکند، و زندانیان راحت همه نوع شکنجه قرار میدهند. از کتک زدن با مشت و لگد و باتسون گرفته تا آویزان کردن یا با اصطلاح به صلیب کشیدن. بعضی از یاسانها نیز تحت نظر همین افسر خائن، وظایف جلا را به خود را بنحو احسن بانجام میرسانند و یک لحظه را برای درست کردن درد سروناراحتی یا کشاندن یک زندانی به "زیر هشت" (اصطلاحی است که زندانیان بد فتر زندان میدهند) از دست نمیدهند. از جمله این یاسانها، یاسان نامیان و یاسان صادقی میباشند که کینه عجیبی از زندانیان دارند، خود را مدعی خصوصی اینان میدانند، در ایجاد ناراحتی و شکنجه اینسان برد یگران سبقت میگیرند و از هیچگونه خوش رقصی برای افسران شان خود داری نمیکند. بهر حال، این گوشه ای بود از رفتار زندانیان و وضعی که زندانیان سیاسی دارند. بعد ابشر د قیق ترین وضع خواهیم پرداخت، اکنون مختصراً چگونگی گذران زندگی در زندان سیاسی را توضیح میدهم.

بعد از دستا خیز سیاهلک، جو جدیدی بر زندانها حاکم گردید. بطور کلی، زندانها قبل از دستگیری رفقای معتقد به مبارزه مسلحانه، یک دوره آرامش را می گذراندند و غالباً برخورد های زندانیان با پلیس، مسالمت آمیز و حتی دوستانه بود. این علاوه بر اینکه تجلی وضعیت حاکم برجانش و گروههای سیاسی آن دوره است، نمایشگر وجود نفاق و چند ستگی های شدید در بین زندانیان نیز میباشد. آنان بد لایل مختلف اعم از اختلافات ایدئولوژیک، اختلافات شخصی و یا علائق گروهی، از یگران جدا بودند و خود با پاره ای از افراد معدود، جمعیت های کوچک و متعدد ی را تشکیل داده بودند و داشتن یک وحدت صنفی قابل ملاحظه، زندگی آرام و محدودی را سپری میکردند. وجود چنین جوی باعث میشد که نه تنها تعالیات مبارزه جویانه افراد تقویت نگردد، بلکه حتی در بسیاری از موارد، ضعیف تر هم بشود. شاید یکی از لایل ظهور خائنینی نظیر کتر امغانی، طلوعی، نوشیروان پور و غیره، وجود چنین روحیه ای در زندان بوده که توانسته است بعنوان یک عامل خارجی، ضعف های درونی و کمبود هایی که این اشخاص پست در خود داشته اند، تشدید نماید. این خائنین همانطوریکه در مصاحبه هایشان بیان کرده اند، هرگز قادر به درک استعمار خلق و دفاع از منافع او نبودند و مبارزه برایشان یک بازی روشنفکرانه بشمار میرفت. و همین ضعف های پوشیده درون آنها بود که در زندان خود را بهوضوح نشان داده

است .

باری ، يك چنین جوی برزند آنها حاکم بود تا اینکه عناصر جدید برزند آنها کاشانده شدند . عناصری که در بهره گیری از خصوصیات رزم جویانه و انقلابی جنبش مسلحانه دارای خصوصیات و روحیات کاملاً مبارزه جویانه و تهاجمی بود ، حتی در موارد متعدد باعث غلبه شور و هیجان انقلابی و کمبود تجربه عملی کافی ، دست بيك سلسله اعمال افراطی نیز میزدند که همه نتیجه منطقی و قابل پیش بینی حرکت نوین جامعه مایود . در اوائل سال ۵۱ ، زند آنها بطور عمده وضعیتی منطقی بخود گرفت . موج جدیدی که برزند آنها رسید با خود تغییرات بسیاری را بد نبال آورد ، بطوریکه رژیم تصمیم گرفت که زند انیان قدیمی را از آن بد ورنگهدارد . اینکار را در مواردی نیز بانجام رساند ولی البته بد لایلی در این راه کاملاً توفیق نیافت . بهر حال ، بازند انیان جدید ، روحیه و خصوصیات جدیدی بوجود آمد . انیان ، آداب و رسوم و مقررات جدیدی را برزند آنها حاکم ساختند که در زیر بطور خلاصه درباره شان صحبت میکنیم .

بطور کلی ، د نوع فعالیت عمده در يك زند ان سیاسی وجود دارد :

۱- فعالیتهای صنفی

۲- فعالیتهای سیاسی

در همینجا باید تذکر شد که این د نوع فعالیت بهیچوجه از هم جدائی پذیر نیستند و هر يك با دیگری ارتباط ارگانیک و تاثیر متقابل دارد . تقسیم بندی فوق صرفاً بخاطر ایجاد سهولت در تقسیم بندی امور و د نفوذ هر يك از فعالیتها بوجود آمده است .

فعالیتهای صنفی - قبل از هر چیز این مسئله را باید تذکر داد که " جمع " و " زندگی جمعی " و " منافع جمعی " ، جای فرد و منافع فردی را گرفته است . و ایمن امر ، در کلیه شئون زندگی سیاسی زندانی ، نقش اساسی دارد . احترام به خواست و منافع جمع ، ابتدائی ترین عاملیست که هر زندانی سیاسی باید رعایت کند . و در این حالت است که جمع ، او را بخود میپذیرد ، و سپس ، موازین و جزئیات زندگی جمعی بر او برایش تشریح میشود .

از همان آغاز فرارسیدن موج جدید به زند آنها ، تصمیم گرفته شد که رفقا بطور جمعی زندگی کنند و بدین ترتیب يك نوع " کمون " تشکیل یافت . در تعریف اساسنامه کمونها ، برای زندانی جدیدی که میخواست عضو شود ، چنین بیان میشد : " کمون ، يك واحد سیاسی - صنفی است که . . . " . کمون دارای مسئولینی بود : مسئولین سیاسی و مسئولین صنفی .

مسئولین سیاسی، نماینده های اعضا، کون برای مذاکره با پلیس جهت طرح خواسته های اعضا، کون و یاشنیدن گفته های پلیس و نقل آنها برای زندانیان بود. هیچیک از اعضا، کون بدون اجازه این افراد (که در زندانهای مختلف با سیاسی گوناگون - مانند مسئول روابط عمومی، نماینده، مسئول زیرهشت و غیره - نامیده میشوند) با پلیس تماس نمی گرفت. و اگر چنین میکرد، نمایندگان حق داشتند که از توضیح قانع کننده ای بخواهند. این تاکتیک ساده باعث میشد که پلیس همیشه در مقابل یک جمع قرار گیرد، باین ترتیب که نماینده یا نمایندگان کون - که گاهی یک نفر و گاهی تا سه نفر بودند - از جانب اعضا، کون با پلیس حرف میزد و پلیس او را به عنوان یک فرد، بلکه نماینده یک جمع متحد و یکپارچه می پذیرفت و مجبور بود بسختی او را بفرار دهد. در این شرایط، خود بخود خطر عناصر ضعیف در روبرو شدن با پلیس و احیاناً بروز کردن ضعفهایشان بشکل شدیدتر، از بین میرفت. این روش، همچنین این حسن را داشت که از برخورد فردی اشخاصی که نمی توانستند احساسات خود را کنترل کنند، و احیاناً دچار چارچوب روی میشدند، جلوگیری میکرد. نمایندگان جمع، که معمولاً از افراد پخته و با شخصیت و با تجربه انتخاب میگردیدند، سرپوشی میشدند بر معایب و ضعفهای احتمالی بعضی افراد در حضور پلیس. ولی این ضعفها و اشکالات، در نزد خود افراد کون مخفی نمی ماند، زیرا در جلسات هفتگی یا ماهانه و یا پانزده روزه کون (که بستگی بزند انهای مختلف داشت) تمام اشکالات مطرح میگردید و سعی میشد که از جانب اعضا، برای آنها راه حلی پیدا شود. بطور کلی، تصمیمات مهم در این جلسات گرفته میشد، مگر مواردی که فرصت کافی نبود و در اینحال، نمایندگان اجازه داشتند که به مسئولیت خود تصمیم بگیرند. ولی اگر این تصمیمات بعداً مورد انتقاد قرار میگرفت، در صورت تأیید اکثریت، نمایندگان می بایست از خود انتقاد میکردند؛ بهر حال، معیار برای تصمیم گیری، نظر اکثریت بود. بر حسب ضرورت، این تصمیمات، گاهی با اکثریت و سوم آرا، و گاهی با اکثریت نصف بعلاوه یک، اتخاذ میگردید. در هر حال، همیشه نظر اکثریت شرط بود و است. انتخاب مسئولین، طبق اساسنامه کون، با سیستم دوطبقی انجام میشد، و آنگاه می بایست مورد تأیید جمع قرار گیرد.

علاوه بر مسئولین سیاسی، مسئولین صنفی نیز از طریق انتخابی، تعیین میشدند. مسئولین مالی و غذائی که کار آنها رسیدگی با مورد تغذیه و نظارت در امر خرید احتیاجات غذائی افراد، رسیدگی و نظارت بر بودجه کون و نحوه طرح آن بود. شهرداران زندان که وظیفه حفظ نظافت و بهداشت محوطه زندان، تقسیم وظایف و تعیین

لیست مربوط بنوبت مسئولیت هریک — یعنی اینکه در هر روز چه فرد یا افرادی باید دست به نظافت و شستنوی زندان بزنند، و اینکه سهم هرکس برای مخارجی که لازمست جقد میشود (در صورتیکه غیر از اعضا) کون، کسان دیگری نیز در زندان بود که عضو کون نبودند، ولی امادگی داشتند که در نظافت و پرداخت مخارج مربوط بآن شرکت کنند) — و تعداد افراد لازم برای اینکار را برعهده داشتند.

مقداری از وظایف مربوط بروابط داخلی افراد کون، یعنی بررسی اختلافات آنها بایکدیگر، تصمیم گیری راجع بانجام فعالیتهای افراد کون، از قبیل نحوه برگزاری بعضی مراسم و یا نظارت بر اجرای مقررات کون برای عضوگیری جدید، و غیره در بعضی از زندانها به مسئولینی بنام "روابط داخلی" واگذار میشد. اینان ممکن بود بعضی از مسائل در رابطه با افراد خارج از کون را هم بگیرند، و یا اینکه همه اینگونه روابط که بخارج از کون مربوط میشد — مثل تماس با پلیس، یا افراد زندانی غیر اعضا کون —، برعهده نمایندگان گذاشته میشد. در بعضی از زندانها، "کون داری" وجود داشت که مسئول نظارت بر امور مالی زندانی بود، و "کون یاران" را انتخاب میکرد. "کون یار" یا شهردار، مسئول نظافت ظرفشویی، تقسیم غذای تهیه جاس و تقسیم آن، شستنوی میوه و تقسیم آن، و حفظ نظم امور مربوط بزندگی روزمره افراد بود؛ و هر روز، عده جدیدی برای اینکار تعیین میشدند. بطور تقریب برای هر بیست نفر، یک "کون یار" یا شهردار انتخاب میشد که این عده در ستورات "کون دار" یا استانداریا مسئول مالی را اجرا میکردند. اگر در یک زندان، فقط افراد کون وجود داشت، به "مسئول سطح زندان" احتیاجی نبود، و وظایف نظافت سطح زندان را تمام افراد کون برعهده می گرفتند. ولی اگر غیر از اعضا کون، افراد دیگری نیز بودند، مسئولی برای سطح زندان انتخاب میشد که امور ترتیب تاریخ نوبت مسئولیت آنها را کنترل کند. این فرد، ممکن بود عضو کون باشد یا نباشد، که بهر حال، بر اساس توافق بین نماینده کون و خارج از کون، تعیین میشد و مدت مسئولیت او، یک الی دو ماه بود.

اینها بطور کلی، شمه ای بود از فعالیتهای صنفی در یک کون. البته در اینجا باید یاد آور شد که عضویت در کون منوط بشرايطی بود، معمولاً فردی که مایل به عضویت در کون بود چند روز، حتی تا پانزده روز، بعنوان میهمان کون از او پذیرائی میشد و هیچگونه مسئولیتی با او واگذار نمیکردید. بعد از این مدت، اگر تحقیقات نمایندگان درباره او از نقطه نظر سیاسی وضعی (از قبیل پلیس بودن، خائن بودن، خطرناک بودن، بعلت ضعفهای زیاد، سابقه توهین به جنبش یا به افراد انقلابی...) بود.

خالی از اشکال بود و اعضا کون نیز نسبت به ورود و اعتراض نداشتند، آنگاه نمایندگان کون شرایط ورود، مقررات و اساسنامه کونی را برای توضیح کرده و به عضویت پذیرفته میشد. البته اگر این افراد فاقد صلاحیت سیاسی بودند (طبق معیار کون) و یا اینکه خود از ابتدا حاضر نبودند، با جمع و قبول محدود پتهای آن نشده بودند، به کون نمی پیوستند و یا بعد از مدتی از کون خارج میشدند. این افراد غالباً از یک نقطه نظرضعفی داشته اند. البته بوجود آمدن کون از مراحل مختلفی گذشته است و کمون ابتدا اشکال کاملی نداشته، مثلاً برای نمونه میتوان از زندان عمومی اوین نام برد. عده ای از مبارزین اسیر سال ۱۳۵۰ را تازه از سلولهای انفرادی باینجامنتقل کرده اند. در هراتاق عمومی، از ۳۰ الی ۳۵ نفر را نگهداری میکنند. روابط زندانبانان با زندانیان ملائمت را از روابط در سلولهای انفرادی است. بعلمت زندگی جمعی در اتاقهای عمومی، خواه ناخواه از شدت فشار روحی کاسته شده و اوقات بیشتر به طرح پرونده ها، تأانیچائیکه مطرح شده و سؤال از افراد در مورد اطلاعات احتمالی آنها از هم پرونده ها، تأانیچائیکه مطرح بوده، و گاهی با سرود خواندن در ستجمعی و شعر خوانی و ورزش و جویدن بازی محفلی زندان میگردد. ولی در لهره ناشی از وجود مأمورین افراد، همه را بر رعایت اصول امنیتی مجبوری نماید. احضار ناگهانی بعضی از افراد برای تکمیل پرونده و حتی بازجویی و شکنجه، در افزایش این در لهره، نقش اساسی دارد. با وجود عدم تجانس فکری و عقیدتی، بعلمت مواجهه با دشمن مشترک، بین افراد وحدتی خود بخودی ایجاد میشود. هنوز مسائل حاد زندانبانهای عمومی شهر بانی در اینجا چهره ننموده است، سفره مشترک غذای زندان، جیره روزانه سیگار، تقسیم مسئولیت به ابتکار افراد سابقه دار رایج گردیده و بعنوان امری اجتناب ناپذیر می آید. فرد تازه وارد، بعد از معرفی خود و شرح علت دستگیری، اطلاعات لازم را در اختیار اعضا کون میگذارد و بعد از آن، بعنوان عضو کون پذیرفته میشود. در تمام این مدت، حتی یک نفر خارج از کون زندگی نمیکند. زیرا اتاقی باند از ۷۰ تا ۳۰ نفر در آن زندگی میکنند، غیر از این اعضا نمیکند. غذا کم و بسیارید است. بعضی از روزها، غذا فقط باند از پیرومردها و مریضها وجود دارد، و بقیه باید مثلاً از خوردن نهار یا شام صرف نظر کنند. در این شرایط خوردن بعضی از اروها، خود ماده غذایی محسوب میشود. مثلاً در شهر پیرو. به بعلمت کمبود غذا، عده ای خود را بمریضی زد و در اروی گرفتند که توسط مسئول اتاق بین افراد تقسیم میشد. در هفته، یک یا دو نفر از هراتاقی ملاقاتی دارند، میوه و شیرینی و سیگار ملاقاتی ها توسط تمام افراد اتاق مصرف میشود. هر چند روز یکبار، بازجوها

برای بازید و تهدید و تحقیر به اتاقهای آیند و گاهی هم پس از بازید، تغییراتی در ترکیب اتاقها میدهند، عدد ای رایه قزل قلعه یا جمشیدیه منتقل میکنند.

قبل از اینکه به فعالیتهای سیاسی بپردازیم، باید اشاره کرد که مسئولیتهای دیگری نیز در کمون وجود داشت، مانند مسئول سلمانی که موی افراد را اصلاح میکرد، مسئول ملاقاتی که اسامی افرادی را که ملاقاتی داشتند میخواند و یا وسائلی را که برای آنها آورده بودند در جای مناسب میگذاشت، مسئول لباس که لباسهای زیادی را منظم کرد و در رجائی نگهداری میکرد تا هر کس لازم داشت با مراجعه باو لباس مورد نیازش را دریافت کرد، مسئول ورزش که حفظ و نگهداری وسائل ورزشی و تنظیم برنامه و موقع استفاده از آنها و سفارش خریدن لوازم مورد نیاز و غیره بیاور خرید را برعهده داشت. علاوه بر اینها، نکته ای را که باید متذکر شد، وحدت کمون از نظر مالی بود. یعنی هر يك از افراد، هر قدر که در توانائی داشت یا میخواست، بمسئول مالی پول میداد. البته افراد بسیاری بودند که امکانات مالی نداشتند تا مبلغی را اختیار کمون بگذارند، و این بهیچوجه مشخص نمیشد که چه کسانی و بچه مقدار پول داده اند، و در نتیجه عوارض و ظواهر اختلاف طبقاتی در زندگی روزمره کمون محسوس نمیکردید.

همچنین در مورد کتاب، هر کتابی که بوسیله ملاقاتی ها می رسید بمسئول کتابخانه کمون داده میشد و نام صاحب کتاب از روی آن پاک شده و از مالکیت شخصی به مالکیت جمعی یعنی کمون درمی آمد. مگر اینکه شخص بیک کتاب خاص برای تحقیق و ترجمه احتیاج داشت که در اینحال می بایست چند ساعت در روز آنرا در اختیار کسانی که میخواستند قرار دهد و بقیه ساعات در نزد خود داشته باشد. اوحق داشت در صورت احتیاج زیاد، در موقع انتقال یا تبعید آنرا به همراه خود ببرد. البته این مورد بندرت پیش می آمد.

همچنین اگر کمون دارای باغچه بود، يك مسئول برای باغبانی از میان او اطلبان انتخاب میشد.

فعالیتهای سیاسی: اهمیت این فعالیتها از این نظر بود که اولاً وجهه سیاسی افراد را حفظ کند، ثانیاً روحیه مبارزه جوئی آنان را زنده نگه دارد و از برخورد های سیاسی فردی مانعت بعمل آورد، ثالثاً بروابط سیاسی افراد و گروه های مختلف عضو کمون یازند آن نظمی بدهد و در رابطه با جنبش و مبارزه ای که در بیرون در جریان است، وظایف خود را بعنوان يك عنصر مبارز در محیط زندان و در مقابل پلیس دشمن رزند انیان عادی، بخوبی ایفا نماید. بدین علت، فعالیت های سیاسی و تنظیم حرکات در این زمینه، از حساسیت و اهمیت خاصی برخوردار بودند. تصمیم گیری

در اینگونه امور بعهد جمع بود مگر در مواردی که امکان آن وجود نداشت. در این حال، نمایندگان اخذ تصمیم میکردند. ولی در همه موارد در مقابل جمع متعهد بودند. حرکات سیاسی را میتوان بطور عمده به اشکال زیر تقسیم کرد:

۱- برخورد، بحث و مذاکره با پلیس که بوسیله نمایندگان انجام میشد، و در صورت لزوم، اعضای کمون بعنوان پشتیبانی در پشت در "زیر هشت" حضور می یافتند.

۲- نشان دادن عکس العمل نسبت به تصمیمات پلیس از طریق خواندن سرود اجتماعی. در اینگونه موارد معمولاً سرود هائی خوانده میشد که پلیس نسبت بآنها حساسیت فوق العاده داشت، از قبیل: "راه تازه ای پیش پای خلق"، "ای ایران، ایران" و یا سرود های هیجان انگیز دیگر.

۳- مراسم استقبال از رفقای جدیدی که بزند ان می آیند از طریق روبوسی، و یا بدرقه آنهایی که آزاد میشدند از طریق روبوسی و کف زدن ریتمیک و بدرقه کسانی که بزند آنها دیگر منتقل یا تبعید میشدند از طریق روبوسی، کف زدن و خواندن سرود "ای رفیقان، قهرمانان"، "ای ایران، ایران" و سرود های دیگر.

۴- برگزاری مراسم خاص در روزهای جنبش جهانی مانند: روز صلح ویتنام*، اول ماه مه و غیره که با خواندن يك متن، چند شعریك سرود (سرود انترناسیونال) اجرا میشد.

۵- برگزاری مراسم خاص جنبش انقلابی ایران مانند روزهای: شهیدان، سالگرد وفات دکتر مصدق، سی ام تیر، ۱۶ آذر، ۱۹ بهمن روز رستاخیز سیاهگل... که همراه با خواندن متن ها، شعرها و سرود های مناسب با هر يك.

۶- برگزاری مراسم خاص برای رفقای که شهید میشوند بعنوان مراسم یاد بسود. در این مراسم ابتدا متنی راجع بزندگی او، سپس يك دقیقه سکوت و آنگاه يك قطعه شعر قرائت میشد. بعد، ابتدا سرود شهیدان و آنگاه در صورتیکه رفیق شهید شده مذهبی بود، اول سرود چریکهای فدائی خلق و بعد سرود مجاهدین، و اگر رفیق شهید شده مارکسیست بود، ابتدا سرود مجاهدین خلق ایران و سپس سرود چریکهای فدائی خلق خوانده شده و مراسم ختم میگردد.

۷- اعتصاب ملاقات و بعد اگر لازم میشد اعتصاب غذای محدود یا نامحدود بصورت

* در اینجا بنظر میرسد که منظور رفقا، سالروز انعقاد قرارداد صلح پاریس درباره ویتنام باشد، زیرا در زمان نگارش این نوشته، جنگ بایاری همه جانبه جلا در ان امریکائی توسط نوکران محلی شان بشدت ادامه داشت و تا روز حماسه آفرین ۳۰ آوریل ۱۹۷۵، روز سقوط سایگون، راه دراز و خونینی در پیش پای خلق قهرمان ویتنام قرار داشت. ع-ع

ترياشك بمنظور درخواستهای سياسی و اعتراض به اعمال پليس وغيره .
 بغير از فداييتهای که از آن ياد کرده ايم ، فعاليتهای مخفی نيز بمنظور انتقال تجربه
 و بالا بردن آگاهی سياسی و انقلابی افراد وجود داشت .

البته تمام اين امکانات با مبارزات شديد و برخورد های قهرمانانه رفقای زندانی — که
 بقيمت کنگ خوردن ، شکجه دیدن ، با نفردی رفتن و اعتصاب غذا های طولانی
 عده زیادی بدست آمده بود — میسر گردید و پليس همواره سعی فراوان در پيس گرفتن
 تمام یا قسمتی از آنها را داشته و دارد .

این وصفی بود از شرایط زندانیهای سياسی تا تيرماه ۱۳۵۲ ، ولی از این تاریخ
 ببعده ، تغييراتی بند ریج در زندان پیش آمد که بطور خلاصه در اینجا ذکر میکنیم :
 در اواخر سال ۵۱ ، د سالی که رژیم برای باصلاح ریشه کن کردن جنبش مسلحانه
 برای خود قائل شده بود ، سرآمد ، بدون اینکه در سرکوبی جنبش و عناصر معتقد مبارزه
 مسلحانه توفیقی بدست آورد . تازه روز بروز هم شاهد گسترش جنبش مسلحانه و تشييت
 سازمانهای چریکی در میهنمان بود . در این زمان بمیزان وحدت مقابله با چریکها
 در شهر گسترش داده و به مبارزه با انقلابيون ابعاد تازه ای بخشید . با خشونت
 هر چه بیشتر شروع بسرکوبی جنبشهای دانشجویی کرد ، همچنین با برقراری حکومت
 نظامی و بکار بردن تاکتیکهای خفان آور به بازرسی بدنی و دستگیری افراد ی که ظاهراً
 مشکوکي دارند ، شدت فوق العاده داد . بطوریکه شنیده شده در خیابان شاهرضا
 مینی بوسهایی را نگه داشته است که افراد داخل آن ، پیاده روهار از زیر نظرمی گیرند ؛
 جوانان و افراد مشکوک را دستگیر کرده ، بدرون مینی بوسها ریخته و به کميته میبرند .
 اعمالی نظیر اینها و همچنین افزایش میزان شکجه و فشار و بکار بردن ابزار جدی —
 شکجه ، در برخورد خصمانه با مبارزان داخل زندانها نيز منعکس گردید و پليس
 کم کم شروع کرد به محدود کردن امکانات زندانیان ، جلوگیری از زندگی جمعی و کار
 مشترک آنها . چون با مقاومت رفقا روبرو گردید ، بزور متوصل شد و بکک کماندوهای
 ضد شورش خود ، در زندان مستقر گردید و زندانها را به شکجه گاه تبدیل کرد .
 پاييس مرتباً بکک کماندوهای خود ، با باتون و تخته شلاق ، با آویزان کردن و سلولهای
 انفرادی انداختن مبارزان ، هرگونه مخالفت ، مقاومت و اعتراضی را وحشیانه پاسخ
 میداد و کار بجائی کشید که در سرتاسر تابستان ۵۲ ، در مقابل زندان شماره ۳ قصر ،
 کماندوهای ضد شورش شهر بانی خیمه زده و همینجا زندگی میکردند . اینها هر روز ،
 و حتی گاه چند بار در روز ، با جزئی ترین بهانه ای ، بداخل زندانها هجوم میآوردند ،
 زندانیان را کک میزدند ، عده ای را بعنوان تحریک کننده به سلولهای انفرادی

می‌انداختند، عده‌ای را بزند آنها را عادی برد و مشت‌های او را با شلوار و مینهای حرفه‌ای را تحریک به انزیت و آزار آنها می‌کردند. اما رفاقا با مقاومت آهنین و باروجیه مبارزه جویانه خود، در حضور زندانیان عادی چنان مقاومتی از خود نشان می‌دادند که حمایت اکثریت آنها را بخود جلب کرده و باعث میشدند که بسیاری از آنها نه تنها جلوی هرگونه انزیت و آزار دیگران را گرفته بلکه خود بصورت دست و حامی و محافظ رفاقا درآیند. بزندانیان عادی دستور می‌دادند که بهیچوجه بزندانیان سیاسی، که خائن بمملکت‌اند، نزدیک نشوند و تهدید می‌کردند اگر آنها پول، سیگار، چای، یا چیزی بگیری داده شود، بشدت مجازات خواهند شد. ولی زندانیان عادی که خود تجسم بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌هایی هستند که توسط همین رژیم بسر مردم میهن ما می‌آید، نه تنها این تهدیدات را نمی‌پذیرفتند و از رفاقا دوری نمی‌کردند، بلکه علاقه زیادی برفقای زندانی سیاسی پیدا کرده و به کینه و نفرت خود نسبت به پلیس و دستگاه می‌افزودند، و حتی در مواردی - هنگامیکه پلیس به آزار و شکنجه رفاقا می‌پرداخت -، با پلیس گلا ویز میشدند.

بهر حال، این وضع، قریب الی ۹ ماه وجود داشت و منجر آن شد که بسیاری از امکانات از دست رفاقا خارج شود، از جمله اینکه هر حرکت جمعی، مثل جلسه تشکیل دادن، هم خرج شدن، سرود خواندن، گفت‌وگو، بدرفقه و استقبال رفاقا، نمایندگی شدن، مسئول جمع شدن، ممنوع شده است. بزرگترین لطمه‌ای که بزندانیان وارد کرده‌اند عبارتست از منع نمایندگی داشتن بمنظور مذاکره و گرفتن حق از پلیس. این امر باعث شده است که هر یک از رفاقا مجبور شوند خود با پلیس برخورد کرده و خواسته‌های خود را در قالب یک فرد مطرح کنند. باین ترتیب، پلیس نه تنها به خواسته‌های او توجهی نمی‌کند بلکه - در صورتیکه یک رفیق، خواست جمع را مطرح کرد یا از جانب جمع حرف زد - با خشونت و وحشیانه‌ای او را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دهد.

پلیس نه تنها اینگونه امکانات، بلکه بسیاری از شرایط اولیه زندگی در زندان را گرفته و بشدت محدود کرده است - که این امر حتی در مورد گرفتن لباس، مواد غذائی و دروهای ضروری برای بیماران، پول و غیره از ملاقاتی‌ها نیز صادق است. برنامه داخل راه پلیس بزرور بکمک شلاق و شکنجه بدست گرفته است. ساعات بیداری و خواب را مشخص مینماید، ساعات معینی تلویزیون را روشن یا خاموش میکند. در جزئیات مسائل دخالت میکند و باعث ناراحتی‌های بیحد زندانیان میشود، کمترین چیز را بهانه کرده، افراد مورد نظرش را کتک می‌زند. تقریباً هر روز، یک یا چند نفر را به بهانه‌های مختلف شکنجه می‌دهد. با اینهمه باید گفت که دشمن، به هدف‌هایی

که تعقیب میکرد، نرسید. البته همانطوریکه گفته شد، غالب رفقاً، مخصوصاً در سال ۵۰، به علت صداقت انقلابی و شور و یحی شدن به مبارزه، دچار چپ رویهائی میشدند. اکنون بعد از گذشت حوادث مختلف در زندان، از تجارب کسب شده باین نتیجه میرسیم که اگر تعداد لی بین شور انقلابی و منطق انقلابی وجود نداشته باشد، انحرافات چپ و راست بروز خواهد کرد. افزایش شور انقلابی، در نظر نگرفتن شرایط، افراد را بطرف چپ رویهائی زیان بخش میکشاند؛ و افزایش حسابگریها، منجر به اتخاذ روش محافظه کارانه شده و محیط را آماده در خود فرو گرفتن خرد و بورژوائی و ارزیاد بردن مبارزه می نماید و افراد را بطرف آرامش طلبی خواهد کشاند. زندانیان، در گذشته گاهی به علت مساعد بودن شرایط، دست باعامالی میزدند که هدف آن روشن نبود، و بدینجهت جز شکست چیز دیگری انتظار نمیرفت. بقول معروف، بطرف هدف تیراندازی نمیشد. مثلاً در زندان عشرت آباد، بر اثر پافشاری رفقاً، بالاخره زندانیان ساواکی قبول کرده بود هرکسی را که بخواهند از زندان منتقل نمایند، یک ساعت قبل، خبر انتقال را بهمه بدهند تا مراسم خداحافظی با آن رفیق بعمل بیاید، و لسی در مقابل، موقعیکه بازجویان مامورین نقل زندانی با ماشین از راه میرسند، از تظاهرات و کف زدنهای خود پرهیز می کردند. این مسئله به بحث گذشته شد و سرانجام توافق اصولی در این زمینه حاصل نیامد. عده ای معتقد بودند که درست برخلاف این امر رفتار نمائیم و هنگامیکه بازجوها برای بردن رفیق وارد میشوند، با سرود و کف زدن، رفیق را بدرقه نمائیم. این امر از چند نظر بفتح جنبش و رفقای زندانی نبود:

۱- ادامه این وضع مستلزم درگیری رویارویی با مامورین ساواک بود. با توجه به کیفیت زندانها و آنوقع که شور کافی در همه افراد جهت این درگیری وجود نداشت و هنوز تشکیلات لازم در داخل زندان بوجود نیامده بود؛ لذا بعد از یک حمله کماندوهای ساواک و ضرب و جرح زندانیان، و نهایتاً انتقال عده ای از آنها به زندانهای دیگر، سایرین قادر به ادامه این وضع نبودند. بنابراین، در مجموع، زندانیان متحمل شکست میشدند.

۲- این مسئله، چه از نظر زندانیان و چه از نظر رژیم، مسئله عده ای نبود؛ یعنی تا آنوقع رژیم حساسیت زیادی در این مورد نشان نداد و بود و زندانیان نیز زوی این مسئله اصرار زیادی نداشتند.

۳- در صورت قبول نظریات آن عده از رفقا که معتقد بودند تظاهرات و کف زدنهای باید خصوصاً در حضور مامورین حمل و انتقال زندانیان اجرا گردد، ساواک نیز نمیتوانست مقابلۀ بمثل کند، بدین معنا که بدون اطلاع قبلی، بهانه های مختلف

زندانی را احضار کرده و از همانجا بیسروصداء به زندان دیگر، منتقل نماید. و این، بنفع زندانیان نبود، زیرا کلیه ارتباطات داخلی زندانها توسط همین رفقای انجام میگرفت که بزندانیهای مختلف منتقل میشدند. بهرجهت، پافشاری در این موضوع غیراصولی ضرورت نداشت و اصرار زیاد روی آن، چپ روی بود.

از نتایج جبری دیگر شرایط جدید، اینست که رفقا از خوش خیالی و فراموش کردن شرایط خفقان حاکم بر جامعه بدآمده و با واقعیت چهره کریه دیکتاتوری ونمودهای گوناگون آن آشنائی بیشتری پیدا میکنند.

در هر حال، شرایط جدید حاکم بر زندان، نمایشگر آنست که با پیشروی جنبش مسلحانه در سطح جامعه، دشمنان در اندان مسلح نیز نمیتوانائی خود را در تمام سطوح بکار می اندازد و با تمام نیرو - چه در میدان نبرد، و چه در زندان -، دست بمبارزه با انقلابیون میزند. این واقعیتی است که یک مبارز هرگز نباید آنرا فراموش کند. این واقعیت بمانشان میدهد که چه راه سخت و دشواری در پیش داریم و چگونه دشمن را باید شکست بدیم. هرگونه شک و شبهه ای را باید از خود بدور کنیم. هر روز که میگذرد همراه با گسترش سطح مبارزه ما، دشمن نیز مسلح تر و حتی آگاه تر دست به مقابله ضد انقلابی با ما خواهد زد؛ و در نتیجه، شرایط مبارزه مشکلات را خواهد گردید. چه کسی در این شرایط تاب مقاومت را از دست نخواهد داد و پیگیرانه تا آخر خواهد جنگید؟ کسی که آگاهی و ایمان کافی نسبت به تمام پروسه های رشد این مبارزه را بدست آورده باشد، کسی که میدانند هر روز باید با شرایط حکومت نظامی خفقان آور و با ابعاد وسیع تری از دیکتاتوری مبارزه کند. پس لازمست که واقعیت را سبک و سنگین و مسائل را تجزیه و تحلیل کند، و اگر مرد میدان بود، آنوقت وارد میدان مبارزه شود. این کامل ترین درسی است که این تغییر و تحولات بما میدهد. این درس بزرگی که: دشمن با بالاترین و کامل ترین امکانات در دست به اعمال فشار و ترور خواهد زد، پس نباید توقع داشته باشیم که شرایط مساعد گذشته تکرار گردد. مگر زندان یک جبهه مبارزه نیست؟ اگر هست، در اینجا نیز مبارزه نباید کیفیت بیرونی خود را از دست بدهد. یک مبارزه قهرآمیز و مخفی و زیرزمینی - و نه بشکل قدیمی آن، یعنی علنی و مسالمت آمیز -، باید ادامه یابد. ما اطمینان داریم که رفقای زندانی و عناصر صادق، تمام این پروسه ها را، در جهت هدفهای انقلابی خود در راه رهایی زحمتکشان خلق، با موفقیت و سربلندی پشت سر خواهند گذاشت. و با آگاهی، تجربه، امید و روحیه بهتر، بمبارزات بحق خود، در هر سطح و مرحله ای، و با مشکل مختلف، تا پیروزی نهائی، ادامه خواهند داد.

در باره اروگونه (۳)

نوشته : رژیس د بیره

ترجمه : بهرامی

دارد، کشوری بدون سنت خشونت، کشوری که ارتش آن تا اینوقت به کوچه و خیابان سرانبرشته بود - و در يك چنین محتوایی ست که میتوان عمق و شدت توحش بی سابقه اش را درك كرد .

۵ آوریل تصویب اعلام حالت جنگ داخلی بوسیله مجلسین . ارو (Erro)، نماینده مجلس در مقابل نمایندگان در مجلس، اعلامیه ام. ال. ان، مبنی برافشا فعاليتها و اسامی " اسکا درون مرگ " را قرائت میکند .

۱۶ آوریل چهارده سو " قصد از طرف دست راستها در مونت ویدو صورت میگیرد (۹ تابوسیله پلاستیک و ه تابوسیله بازوگا) . پلیس باخشونت يك متینگ تودهای را متفرق میکند .

۱۷ آوریل کارگزاران اعضا حزب کونیست در مقابل محل حوزه شان در " پازو مولینو "، بدنبال يك تحریک پلیسی، بقتل میرسند . نیروهای متفق مسئولیت این کشتار را برعهده میگیرند .

۲۳ آوریل بسیاری از اعضای يك ستون توقیف میشوند .
۲۵ آوریل تعدادی از اعضای فرماندهی عالی نظامی از کاربرکنار میشوند . فرماندهان مناطق ۲۰۱ نظامی (مونت ویدو و سان خوزه) تغییر می یابند .

۵ مه مجلس شورایی با ۶۸ رای (از ۱۲۴ نماینده)، حالت جنگی را برای ۵ روز برگرداند میکند . اتحاد بین حزب کلوارد و يك اقلیت از حزب بلانکو، سبب میشود که حکومت برای این مصوبه اکثریت بدست آورد . ماگنانی، وزیر فاع، اعمال شکجه را دراماکن نظامی انکار میکند، و اعلام میدارد که زندانیان همچنان در زندان نگه داشته خواهند شد .

۱۸ مه بالاخره کمیته اجرائی (جنبش) تصمیم به پاسخگویی میگیرد بولی ایهام در انتقال دستورآ و تاخیر و تعویق در اجرای آنها، از اثرات این تصمیم در بررس میگاهد، و بدتر از همه اینکه در روز ۱۸ مه، عطیات بيموقع و بدبیاری بمورد اجرا در می آید : چهارسرباز وظیفه مامور نگهبانی در مقابل خانه رئیس ستاد ارتش، ژنرال گراوینا، بوسیله يك کماندوی توپا ماروها ازبای در می آیند . این عطیات پوچ و بی نتیجه، از اعتبار سازمان در نظر افکار عمومی می گاهد و به دشمن اجازه میدهد که شکجه سیستماتیک را در مورد کليۀ زندانیان برقرار سازد . در واقع، کمیته اجرائی تصمیم گرفته بود که چهار عطیات همزمان را برعلیه واحد های نظامی که بحالت آمادۀ بان درآمده بودند و در خدمت ضد چریک بصر میبردند بمورد اجرا در آورد، ولی بحران درونی در ستگاه مانع از آن شده بود که این عطیات بآن نحوی که تصمیم گرفته شده بود بمورد عمل در آید .

۲۱ مه " بیمارستان مرکزی خلقی مونت ویدو "، بیمارستان مخفیئی که در زیر زمین بنا شده دارای يك اکیپ کامل عمل و مجهزه جدیدترین تاسیسات بود، کشف میشود .

۲۲ مه در ایالت " مالدونادو "، در يك مزرعه شخصی، يك میدان تیرکیرالاضلاع زیرزمینی کشف می شود، این میدان تیر به درازای ۴ متر و مجهزه برق تلفن و غیره بود . در همین جا، يك کارخانه مهم اسلحه سازی و يك انبار تجهیزات و مهمات بدست دشمن

می افتد .

۲۷ مه

"زند ان خلق" بناشده د رزیرزمین خانه ای د ریک محله اعیان نشین مونت ویدئو کشف میشود، و د وزند انی معروف آن : فربک د اویس و پره برا روریل آزاد میگردد، توقیف توپا ماروهای که د رآنجابودند، بدون اینکه مقاومتی نشان دهند، انجام میگردد . زیرا که امور یو پرز" (ازاعضای هیات رهبری سابق جنیش) که بین ۲۰ و ۱۸ مه توقیف شده و دشمن د سنگیری اورامخفی نگه داشته بود، ارتش رابه زندان خلق راهنمائی میکند وپا توپا ماروهای مامور د رآنجابه مذاکره می پرد از د و بنظور فریب آنان ، خود رامستول یک عطیات معرفی مینماید . این نیرنگ ، موثر واقع میشود .

اول ژوئن

اعتصاب عمومی - نهمین اعتصاب عمومی د ر ظرف سه ماه - بدون بروز حادثه ای انجام میشود . این اعتصاب بد رخواست N . T (کوانسیون ملی کار) برای مدت ۳۶ یا ۲۴ ساعت - بنابه تصمیم سندیکا های مختلف - صورت میگردد . تقاضای سندیکا ها افزایش ۴۰٪ به د دستمزده برقراری مجدد آزادی های عمومی ، لغو مجازات د ر باره اعتصاب کنندگان و غیره بود (د رسال ۱۹۷۱ بنابه ارقام رسمی حکومت ، هزینه زندگی ۳۵/۶ د رصد افزایش یافته بود) .

۶ ژوئن

د ر بارلمان ، نمایندگان د باره قتل روشن نشده د وزند انی بوسیله ارتش، از د ولت میخوانند که جریان امر را برایشان توضیح بدهد .

۹ ژوئن

برود ابری ، رئیس جمهور اعلام میکند که حزب او (کورادو) با فو اکسیون اقلیت حزب بلانکو به توافق رسیده است .

۱۲ ژوئن

سناتور میشلینی (Michelini) ، مورد یک پزشک رافاضا میکند که د وروزیس از توقیفش، بعلت فلج د ریک بیمارستان ارتشی بستری شده است . روحانیون اوروکوشه و همچنین جامعه پزشکان این کشور ، علیه اعمال شکجه موضع میگیرند .

۱۳ ژوئن

لئونل مارتینز پلاترو (Leonel Martinez Platero) فرمانده ستون ۷ د ریک نیرو خشن بانیهوهای متفق د رحوالی مونت ویدئو گشته میشود .

۲۲ ژوئن

پارلمان تنها محلی که هنوز سانسور د رآن راه نیافته است، یک مورد د ریک مرگ زیر شکجه رافاضا میکند . رئیس جمهور، برود ابری ، د رجواب اسقف ها از " لزوم و ضرورت شدت عمل د ر بازجویی ها " بد قاع برمیخیزد .

۲۵ ژوئن

مانرا لئویراس (Manera Lluveras) توقیف میشود .

نیروهای متفق اعلام میکند که بسیاری از زندانیان خود کسی کرده اند و یاد رصد د خود کسی برآمده اند . یک طرح کنترل پزشکی د رمورد زندانیان جنگی رابار د یگردد میکند .

۲۷ و ۲۸ ژوئن

د و سرهنگ دوم ارتش با میترایت مورد سوء قصد قرار میگیرند . این عطیات ، انعکاس د هنده تصمیم جدید کیهته اجرائی است مبنی بر اینکه هد فهای مورد نشانه ، د قیقا از میان افسران عالی رتبه انتخاب گردد که مسئولیت مستقیم د سرکوب د ارند ، و نه از میان

سربازان و افسران کم درجه .

۳۰ ژوئن در تعقیب مذاکرات بین نظامیان و توپاماروها ، تصمیم گرفته میشود که آتش بس بیسرو صدائی بین دوطرف برقرار گردد : ارتش از شکجه دادن دست بر دارد ، و توپاماروها از تعقیب عملیات خود . گفتگوئی بایک بخش ناسیونالیست ارتش جریان پیدا میکند مبنی بر اینکه یک سلسله از دابیرمندرج در برنامه سیاسی ام.ال.ان مورد اجرا گذاشته شود و یک قرار در مرحله به مرحله ای ترک مخصوصه انجام پذیرد ، در مقابل ام.ال.ان به این امر تن در دهد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارد و کلیه اعضای هیات رهبری آن خود را تسلیم نمایند . ام.ال.ان ، این پیشنهاد را رد میکند . در همین فاصله ، ارتش به چند تفتیش و کشف مهم دست می یابد .

۱ ژوئیه کشف و نابودی سرویسهای بهداشتی ام.ال.ان در مونت ویدو که در مارس - آوریل به منظور آمادگی برای یورش بزرگ در روز " ۳) ، از نوسازماندهی شده بود . ستون فرعی بهداشتی شماره ۱۵ ، دارای شناسک جراحی ، یک سرویس اورژانس مجهز به گروههای نوینی پزشکی ، آمبولانسهای متعدد و یک مرکز تلفنی کشف میشود - اینهمه بطور مخفی فعالیت میکردند . ستون فرعی شماره ۱۵ بخشی وابسته به یک ستون مرکزی بود که اخیرا برای یورش پیش بینی شده ، تجدید سازمان یافته بود .

۱۷ ژوئیه ۳۹ تن از اعضای ستون ۲۵ - که سند یک مسئول آن بوده است - در ایالت " ریو نگو " توقیف میشوند .

۲۴ ژوئیه مرگ یک پزشک توپامارو ، کارلوس الواریزا (Carlos Alvaiza) در زیر شکجه - قبلا او را از طبقه چهارم به بیرون پرت کرده بودند و هنوز زنده مانده بود . این جنایت سبب شد که بلافاصله مذاکراتی که بین ارتش و ام.ال.ان در جریان بود ، قطع شود .

۵ ژوئیه بعنوان انتقام ، مرهنگه ارتیکاس الوارز ، برادر رئیس ستاد نیروهای متفق ، بهنگامی که با اتومبیل از خانه اش خارج میشد ، بوسیله توپاماروها بقتل میرسد .

۶ ژوئیه توقیف ناگهانی مارتنالس (Marenals) در وسط شهر مونت ویدو که بوسیله " اودیو پز " (عضو سابق هیات رهبری) شناخته شده و لو میرود . مارتنالس که او نیفورم سربازی بتن کرده و توی یک ماشین گشت نظامی بود ، بانارنجک به دفاع از خود می پردازد . ولی تلاش او بی نتیجه میماند .

۳۰ ژوئیه ستون ۲۴ در ایالت پایزاندو ، بوسیله ارتش ازین میرود .
۵ اوت قوه مجریه موفق میشود که لغو مصونیت پارلمانی فرد (Ferrer) ، نمایند مجلس را - متهم به عضویت در ام.ال.ان شده و قبلا بوسیله نظامیان توقیف گردیده بود - بدست آورد .

۱۱ اوت در داخل یک دبیرستان ، اجتماعی از دبیران و دانش آموزان بوسیله کاندوی ناشناسی

مورد حمله قرار میگیرد و یک دانش آموز بنام نلسون رود ریگز Nelson Rodri-
guez (جابجا کشته میشود . برای تعقیب جنایتکاران: هیچ اقدامی بعمل نمی آید .

در طی ماه اوت، مذاکرات بین نظامیان و توپاماروها صورت میگیرد - این مذاکرات بدنبال
اعدام سرهنگ الوارز، از سر گرفته میشود . در بعضی از یادگانهها، روابط دوستانه و سیاسی
بین توپاماروهای زندانی و افسران جوان برقرار میگردد . مذاکرات بین جنین و نظامیان در اماکن
نظامی و در خارج دنبال میشود . ولی بدنبال دستگیری سندیک، یکبار دیگر قطع میگردد :

اول سپتامبر در ساعت چهار صبح، در کوچه "ساراندی"، یک آرایشگاه سابق - که بوسیله یک
زن و دسر اداره شده بود که پس از انجام تعمیرات، بصورت یک مغازه دریاورند -،
بمحاصره درآمده و مورد حمله قرار میگیرد . سندیک فریاد میکند : " Soy Rufo y
no me entrego " (۳) . او با تمام قدرت به نبرد می پردازد، ولی در ناحیه
صورت مجروح شده و در وسط کوچه از حال می رود . " نیروهای متفق " در دوم سپتامبر
طی اعلامیه ای خبر دستگیری او را انتشار میدهند .

مادر اینجا، بطور خود سرانه، فهرست وقایع را قطع میکنیم . اگر اجازه بدهید این بیشتر بخاطر
ایجاد سهولت در کار است، و گرنه، بدون تردید با دستگیری سندیک، پروژه مبارزه نه تمام شده
و نه بهیچگونه نتیجه ای میرسد؛ و سرکوب، پس از این ضربه چشمگیر، خاتمه نمی یابد . ام. ال. ان.
هیچگاه " رهبر " یا " لیدر عدم النظر " نداشته است، و رهبریش همیشه - امروز، بحکم منطق،
بین از هروقت دیگر - در ستجمعی بوده است . توقیف سندیک، کم و بیش مقارن است با سالروز ایجاد
و تأسیس " نیروهای متفق "، و همچنین با تصویب یک خط مشی بوسیله جنبش، مبنی بر دست ویای
خود جمع کردن، عاقدانه و خاموشانه (بدون اعلام و انتشار اعلامیه ای در این زمینه)، بمنظور
حفاظت از کادرهای که هنوز دستگیر نشده اند و نیز بمنظور یک سازماندهی کامل مجدد . توقیف
سندیک باین مفهوم، بیک مرحله از زندگی سازمان خاتمه داد .

مثل همیشه، در این امواج عظیم ترور و د انقلابی، شکجه و خیانت نقش مربوط بخود را - که کوچک
و کم اهمیت نبود - ایفا کرده اند . بدون اینکه بخواهیم بر اهمیت آنها را حقیر و ناچیز شماریم
معذالک نمیتوان یک نقش درجه اول - در زمینه علت غائی ضربات متحمل شده بوسیله ام. ال. ان. -
را به آنها نسبت داد . درست است که این دو عنصر کلاسیک و این دو جزیی لایتجزای مبارزه نظامی
طبقاتی در اروگوئه بدرجه ای از کمال و بیک تجلی استثنائی رسیده اند که میتوان گفت در خورشایسته
نبرد رینش گرفته شده بود . است . طبقه حاکم اروگوئه، بی پایایی خطری که موجود پیش روبرو
تهدید نابودی قرار میداد، با سرعت و فری نقاب را از چهره خود کار میزد . ولی تا آنجائی که ما
اطلاع داریم، ام. ال. ان. یکی از جنبشهای انقلابی نادرست که برای توجیه ناگامی عایش، خود
را در پشت سرتوضیحات: " تکلیکی " و " فردی " مخفی نکرد، و به آنها متوسل نشده است، بلکه کشیده

است که این داده‌های "تکیکی" را در محدوده تاریخی و سیاسی بکی قرار دهد. بجای توسل جستن به مستمسکهای از نوع: "گناه این امر بعهد فلانی بود" و یا "ببینید که این کفایت مارابه چه روزی انداخت" - مستمسکهای بسیارمند اول بین جنبشهای که بطورغریزی میکوشند که ازحما پس دادن سیاسی خودداری کنند، بدون اینکه متوجه باشند که همین شادابی و چالاکی غیرمسئول در تعیین هویت علل شکست است که آنها را برای همیشه از شناخت علل واقعی امر محروم میکند - توپا ماروها این شهامت را داشته اند که باتیزهوشی بگویند: "از دشمن که بگذریم، فلانی در این امر مسئولیت عهده ای داشته است، ولی مسئولیت ما هم در این زمینه قابل توجه بوده است زیرا که بموقع نتوانسته ایم شرایطی را از بین برده و نابود کنیم تا چنین عناصری نتوانند در پطن سازمان رشد کرده و به پاره ای از مقامات ارتقا یابند"، و یک چنین برخورد هائی از قضا است که بجا امکان میدهند که معتقد شویم توپا ماروها خیلی سریع تر از آنچه که دشمنانشان پیش بینی میکنند خواهند توانست از نو قد علم کنند.

شکجه، یک غانقرا یای اخلاقی اسرار آمیز نیست، تجاوزیست به عادات و آداب حسنۀ بورژوازی، تخلف نامشروعیست به حقوق بشر. و یا مجموع اینهاست، ولی قبل از هر چیز، یک شیوه ضد انقلابی است مانند هر شیوه (ضد انقلابی) دیگر، عاقبت ونقطه پایان منطقی طبقه ایست بطور عینی مشخص و معلوم. شکجه، در رابطه با تناسب نیروها ظاهر میشود، ترجمان مستقیمی - در مقیاس فردی و یلیسی - از رابطه نیروهای سیاسی و نظامی است که در کوجه ها و بر مقیاس کشوری و بریاستقر گردیده است. عذاب را در آنها و بد رفتارها از حدود سال ۱۹۶۶، باید دید و این و بروز مبارزه مسلحان در ار و گوته، ظاهر شده اند. ولی در مقام مقایسه با شکجه های مورد عمل در سایر کشورهای جهان: در اینجا پلیس مונته وید ثوبود که شکجه میداد و از حد دوره ای، انفرادی و "قابل اغراض" تجاوز نمیکرد. تازمانیکه ام.ال.ان، قابلیت خود را در شناختن شکجه گران - و در صورت لزوم، ازها در انداختنشان - بروز داد، یعنی تازمانیکه توپا ماروها اعمال این شیوه را بایرون تنبیه نمیکند اشتند، شکجه از همان حد ها تجاوز نکرد. واقعه جدید، در پایان سال ۱۹۷۱ پسیدار گردید، بدین معنا که شکجه بصورت سیستم و شیوه ای در آمد که نیروهای ارتشی به سرنامه ریزی و اجرا آن میپرداختند. این تبدیل، یکمرتبه و در آن واحد انجام نیافت. ارتش، بطور تدریجی و با احتیاط، شکجه را در شهرستانها بمورد آزمایش گذاشت - بوسیله افسرانی که اختصاصا برای این امر از مونه وید ثوبو به اینجاها آمده بودند تا کارآموزی خود را بروی زندانیان کم و بیش وابسته به سازمان، مبارزان یا علاقمندان چپ بطور کلی که در مبارزه انتخاباتی در محدوده جبهه گسترده شرکت کرده و بعد از انتخابات لورفته و دستگیر شده بودند، انجام دهند. ارتش با اینکار (یعنی اعمال شکجه نه بروی توپا ماروها، بلکه بروی افراد جانبی و مبارزان و علاقمندان احزاب سنتی)، میخواست مزه در هن توپا ماروها را بفهمد و بعکس العمل آنها آشنائی پیدا کند؛ ولی جنبش در این هنگام سرگرم تلاشهای دیگریود، و از این نظره باندازه کافی سریع وباندازه کافی شدید عکس العمل نشان نداد. این بی توجهی به دستگاه سرکوب قدرت قلب بخشید. بر اساس تجربیات و موفقتهای بدست آمده - پس از انتخابات نوامبر و قبل از ۱۱ آوریل - در شهرستانها، "نیروهای

مشتق " قادرند که در مقیاس عظیم، جدیدترین، " تجربی " ترین، " پزشکی " ترین اشکال شکجه را بهر عمل در آورند بنحویکه توانستند تجدید و تحسین سختگیرترین مریبان امریکای شمالی و برزیلی خود را (که نیروهای سرکوب اروگوئه ای و شکجه گران آن، در این دو کشور تعلیم دید هاند) برانگیزند: شکجه های سنتی بدون آنکه رها شوند، به حاشیه منتقل گردیدند، و جای اینهارا ظریف ترین و علمی ترین تکنیکها اشغال کردند؛ و ظرافت کاری تابانجا کشاند، میشود که شکجهگر بعنوان ناجی شکجه شوند، خود نمائی میکند، نظیرش شکجه ایست که با تزریق " تاکی فلاکزن Taquiflaxin " — که مشتق از " کورار " (۱) مخلوط شده با " پانتوتال - Pentho - tal " میباشد — اعمال میشود:

" معالجه وقتی آغاز میشود که مدت های دراز، کتک و شلاق زدن، شوک های الکتریکی شکجه کُتا روانی، محرومیت از غذا و نوشیدنی و روزها و شبهای طولانی سریانگه داشتن: انجام شده باشد. پارچه ای که سر و صورت زنده انیان را می پوشاند از ماده شفافی پوشیده شده بود که تصاویر اهراب وید شکل جلوه میداد (یعنی زندانی از برای پارچه، همه چیزی که در خارج میگذشت می دید ولی نه بصورت واقعی و طبیعی شان بلکه بصورت بد شکل و بد قواره شده) . فیلم هائی به نمایش گذاشته میشد — با بکار گرفتن همین نوع پارچه بعنوان پرده سینما — که صحنه هائی از زندگی عادی را نشان میدادند و موسیقی این فیلمها عبارت بود از سرود اها ای کره و گوش خراش: صفحات موسیقی باد ورتند و صدا های ماشینی که ناگهان با تمام قدرت ترمز میکند، نتیجه اینکه زندانی در یک دنیای واقعی و اوهام و کابوسها غوطه ور میشود.

بدنبال آن، مقداری از ماده " تاکی فلاکزن " از راه رگ به فرد اسیر تزریق میشود — که اثر آن بلافاصله ظاهر میشود. طرفه در دقیقه، از زندگی بطرف مرگ کشانده میشود، و در حالیکه بهوش است و همه چیز را می بیند و حس میکند. پزشک که " معالجه " را اجراء و دنبال میکند مواظب تنفس فرد اسیر است که کم کم به ضعف میگراید و اعضای بدنش، از سرتانک پا، بنحو منقبض میگردد که تا فاجعی کامل پیش میروید؛ فقط جنبش بزرگمت قابل تشخیص، قفسه سینه است که نشانه کُتا ضعیفی از زندگی را — که در حال خاموش شدن است — بدست میدهد.

اکنون، زندگی پامرگ فرد اسیر بدست شکجه گر (" پزشک ") است که یک مقدار کافی اکسیژن به قربانی خود بدو و زندگی را برای چند لحظه بجانب او برگرداند یانه.

ولی نشانه های مرگ از نوظاهر میشود، رساندن یک مقدار اکسیژن از نو ضرورت پیدا میکند — مدت در دقیقه طول میکشد که فرد، آرام آرام به زندگی برگردد. در این هنگام است که " پانتوتال " (Penthotal) بمقدار کم مورد استعمال قرار میگیرد، این ماده مسکن، سیستم دفاعی ضمیر خود آگاه را از بین میبرد. اکنون قربانی میتواند مورد بازجویی قرار گیرد.

با این شیوه، بکار بردن این مواد مخدر، فرد اسیر را اینجایی کشاند که تجربیاتی را که در ضمیر ناخود آگاه او انباشت شده اند، رها کند. بدینگونه فرد انتقالی که روزها و هفته ها در مقابل شکجه ها مقاومت کرده بود، با جهره مسخ شده به اثر الکترود ها و کتک خوردن ها، می تواند

تأخذ يك لخته گوشت انسانی تنزل کند. (۵)

از همینجا میتوان درك كرد كه چرا و چگونه در ظرف سه ماه بیش از ۲۰۰ زندانی در مونت وید شود و بیمارستان ارتش بستری شد مانند - که موارد بیماریهای روانی، فلج، ضعف قلب، صرع و غیره در بین آنها فراوان چشم میخورد.

بنابر قانون، مورد عمل کلیه "جنگهای مخصوص"، "نیروهای متفق"، شکجه را با خلق يك "بخش عملیات روانی" در دفترخانه جنگ روانی خود وارد کردند. بابر خورداری از اسناد و وسائل ارتباط جمعی و انحصار مطلق اخبار و اطلاعات، در ستگاه سرکوب از همان آغاز با سماجتی عجیب در صد این برآمد که شایعاتی را در زمینه يك سلسله خبرچینی ها وارد آنها پخش و منتشر کند. هدفش در نشر این شایعات این بود که از یکطرف در بین ام.ال.ان، تخم روحیه خراب کنی شک و نفاق را بکار و از طرف دیگر در نظر افکار عمومی تصویر توپا ماروها را منقوش کند و اینطور وانمود نماید که توپا ماروها ی سست عنصر برای لودادن رفقای خود باهم مسابقه گذاشته اند. بدینگونه است که تمام اعلامیه ها جنگی نیروهای متفق - پس از هر توقیف، تفتیش و کشف جدید، با این فرمول سنتی آغاز میشد: Por

...informaciones obtenidos de detenidos (۶) - شیوه کلاسیکی کدر تمام جزوات راهنمای جنگ ضد شورشی پنتاگون ثبت رسیده است. درست است که پیروزی گرائی های ماههای قبلی که جنبش خود را بدست امواج آن سپرده بود، سهولتی در جهت آماده کردن مبارزان از نظر فکری برای شکجه هائی تا آن حد پیشرفته بوجود نیاورد - هر چند با توجه به تازگی شیوه های استعمال شده، این آمادگی بهر حال کارسازد ای نبود؛ درست است که در ستگاه سرکوب در آغاز، توجه خود را معطوف به تعدادی از نوجوانان کرد که در هرچ و مـرج انتخاباتی به ام.ال.ان پیوسته بودند و بابه عدده دیگری که در حاشیه به جنبش یاری میرسانیدند و بدین وسیله توانست که در گامهای اولیه موفقیتهای ساده ای بدست آورد؛ و درست است که ضعف و ناتوانی ایدئولوژیکی چند تن از مبارزان نیز سلاح دفاعی بهتری در مقابل سرکوب جسمانی بشمار نمیرفت. با اینهمه، قهرمانیهای خاموش، نام ناجویانه، مقتد و طولانی توپا ماروها، يك امر عظیم، مسلط و مبرهن بود که هیچ حیل و نیرنگ در قلب و مسخر واقعیتها و بخش اخبار در زمین نتوانست در آنها موثر واقع شود.

در واقع، نیروهای متفق، معروفترین موفقیتهای خود را نه بدین شکجه و نه بخاطر نایستگی های نظامی خود کسب کرده اند بلکه اینها را بدین لودادنهای پاره ای از کارهای عالی رتبه سازمان میباشند؛ اینها بدین اینکه شکجه فرصت در خالت پیدا کند، خود را بطور کامل در اختیار دشمن قرار دهند. مورد "آمویو پیز" و "مارویو ریز" - محکوم بمرگ از طرف ام.ال.ان - معروفترین نمونه هاست. این دو مورد برای ما بعنوان حالتی از معماهای روانی جلوه گر شده است. فرد اولی، یکی از بنیانگذاران جنبش، یکی از کارهای کم نظیر نظامی، و يك سازمانده برجسته بود که مسئولیت ستون شماره ۱۰ مونت ویدو را برعهده داشت؛ او هنگام گوانسیون مارس ۱۹۷۲، از پمتهای مهبی که در اختیار داشت، معزول گردید و مسئولیت "کم اهمیت تری" بعهده اش گذاشته

شد. توقیف رفیق هم‌زم و دختری که دوست میداشت در چند روز قبل، او را بشدت آشفته و ناراحت کرد؛ محرومیت از مقام و قدرت او را بر سرخشم آورد و در صد و برآمد که از معزول شدن انتقام بگیرد. زند ان خلقو بسیاری از "ایالتها" و مبارزان را بطور مستقیم و غیر مستقیم تسلیم دشمن نمود، و شخصاً در بازجویی‌ها شرکت میکرد. آخرین اخبار مبنی بر اینست که "نیروهای متفق" در صد و یافتن ناشی میباشند که خاطرات این شخص - و با تاریخچه ام. ال. ان. از دید او - را منتشر کند؛ در کتابی که او، و راجی‌ها، مزخرفات و عقده‌های شخصی اش را در آن بازگو کرده و فی‌خودش را بمعرض نمایش خواهد گذاشت.

فردوم، یکی از مسئولان "برنامه تاتو" بود که در توقیف نزدیک به ۳۰۰ تن از مبارزان دخالت داشت و بنظر میرسد که این شخص، بکلی حکومت، از مدتی قبل، اروجوئه راترک کرده باشد.

مبحث بررسی مرض خیانت در مقامیاس جهانی، منابع جدیدی را در اینجایب دست می‌آورد. در اینجایو هرجای دیگر [زیرافرا موثنی کنیم که احزاب کمونیست نیز در مقابل این غولهای عظیم الجثه در امان نیستند، و بدون اینکه نیازی باشد که تا زمان "دوریوت" و "راوینس" عقب برویم، باید بگوئیم که حزب کمونیست ونزوئلائی در جریان نبرد سالهای شصت، از نمونه‌های مشابهی رنج میبرد است؛ وقد رصلم این بر حسب تصادف نبود که پلیس گوانتالائی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۲ به جلسه دفتر سیاسی حزب ریخت]، مسخره خواهد بود که استنتاجهایی را بیرون بکشیم: هرجاکه مبارزه تاپسای مرگ جریان دارد - در هر نوع سازمان و در هر کشوری که باشد -، موارد مشابهی وجود دارد و وجود خواهد داشت. چیزی که در جاهای دیگر نادراست اینست که علی‌رغم ضرباتی که این چند فرد به جنبش وارد کرده اند، ام. ال. ان. از قبول راه حل آسان طلبانه سر باز زده است که همه کاسه کوزه‌ها را بر سر آنها بشکند و تمام گناه شکست خود را به آنها نسبت بدهد. بلکه برعکس، کوشیده است که در عرصه ارگانیک سؤالاتی را برای خود مطرح کرده تا متوجه شود که چنین دانه‌هایی چگونه توانسته است بر زمین پراگماتیسم و نوعی بندل کردن ایدئولوژیکی رشد کنند. اکسیرود اروی معجز آسایی برای این نوع حوادث وجود ندارد. اما بهترین تریاق، همچنان علاوه بر تیغه بندی کردن مستحکمت‌ستونها، سلول‌ها و اماکن سازمانی، عبارتست از تعلیم شدیدی سیاسی تمام اعضا و کارگری کردن^(۷). سریع ایدئولوژیکی و اجتماعی آنها. این شیوه ایست که امروز، توپا ماروها بکار می‌برند.



آیا میتوان گفت که "برنامه تاتو"، یک شکست بود؟ طبق نظر مسئولان بنظر میرسد که جواب منفی است، حد اقل اینکه نه در تمام جنبه‌ها. تمام هفت ستون شهرستانها ضربه خوردند و بعضی از آنها بنحوشدیده ولی تمام آنها نابود نشدند. نقطه ضعف "برنامه تاتو"، تمرکز افراطی آن و عدم خود مختاری تاکتیکی گروههای مبارز بود. "تانوسرا"ها برای آذوقه گیری و حتی گاهی اوقات برای دریافت دستورات عملیاتی خود به شهرها و دهکده‌های اطراف وابسته بودند. همین تعاس شهری بود که - براحتمی موجب تعقیب رافراهم کرد - بویژه در شهرستانها که مبارزان

چپ بسهولت توسط نیروهای سرکوب شناخته میشوند - بد فعات متعدد بد شمن امکان داد که خود را به "تاتوسرا" های روستا برسانند. بهمین ترتیب، انهدام ستون مرکزی در مونت ویدئو که مسئول سر رشته داری برای کلیه ستونهای شهرستانها بود، در هم پاشیدگی آرایش جنگ چریکی روستائی را تسریع نمود. با اینهمه، آزمایش نشان داد که گروههای مبارز منزوی شده، قادرند که در یک سطح بسیار وسیع زمینهای هموار روستائی (۹) به حیات خود ادامه دهند، از نقطه ای به نقطه دیگر تغییر محل دهند، بخاطر فقدان تماسهایشان با خارج بنوعی مورد حمایت قرار گرفته و از آسیب در امان بمانند.

اما در مورد روابط توپا ماروها - نیروهای ارتش که آنهاهمه تفسیرهای اضطراب آلود یا نهیلا قهر را سبب شده بود باید گفت که از همان آغاز - خوشبختانه همانطوریکه منطق حکم میکرد - با ابهام آمیخته بود. با اینحال، واقعیت این روابط در اوت ۱۹۷۲ بقدری صریح روشن بود که در لاپسی ایجاد کرد و وزنک خطر را در بین محافل سیاسی راست و چپ بصداد آورد، تا جائیکه تمام سیاست پیشه های غیر نظامی - کونیستها، لیبرالها، ارتجاعیون - بطور قاطعی، "برای دفاع از قانون اساسی و آزادی" بدور هم حلقه زدند تا با تمام قدرت در مقابل اتحاد احتمالی توپا ماروها و یک بخش ناسیونالیست ارتش، سد ایجاد کنند. سراسیمه شدن بدست به آب و آتش زدن این حضرات بدون دلیل غیرموجه بود: این بخش ارتش، در اقلیت و مضافا متزلزل بود؛ اکثر اوقات ماه ژوئیه توپا ماروها با فرماندهی عالی ارتش با شکست مواجه شده بود، درجه افسرانی که بعداً، در چند سربازخانه با توپا ماروهای زندانی تماس برقرار کردند، از سروانی و ستوانی تجاوز نیکرنتازه همیسن افسران نیز به انضباط عمودی ارتش و به افسران عالیتر به حرمت میگذاشتند.

چه تجربه عجیبی بود این تجربه ای که بر اساس آن، رابطه جذب و دفع، ترس و تحسین، در بعضی از سربازخانه ها، زندانیان را باز زندانی و شکجه دهند و راباشکجه شوند، متحد کرده بود - تا جائیکه در تمام پادگانها و مراکز نظامی، زندانیان را به یک درجه شکجه نمیدادند. همه کسانی که توپا ماروها را تجسم پانسی از "جنایتکاران" در خدمت بیگانه می پنداشتند، متوجه شدند که با مردان و زنانی سروکار دارند که از گوشت و استخوان ساخته شده اند، افرادی که اگر بیشتر از آنها میهن پرست نباشند کمتر از آنها نیستند، همه اینها را به یک مفهوم دیگر - چه مفهوم غنی و پرمعنائی! - متوجه شدند، و ویژه چه آگاهی و اطلاعاتی بدست آوردند. زیرا که بسیاری از زندانیان کافی بود که زندانی خود را مورد پرسش قرار دهند تا یک مرتبه تمامی فساد و گندیدگی رژیم اولیگارشیک - که بعضی ها فقط حس میکردند بی آنکه بتوانند چند و چون آنرا درک کنند - با نامها، ارقام، پرونده ها و آرشیه های غیر قابل انکار، جان بگیرد و در مقابل چشمانش مجسم شود. از این نظر میتوان درک کرد که چرا یک مرتبه رژیم سراسیمه شد و با شتاب هرچه تماقره کجگاترین و مشکل پسندترین افسران جوان را به پادگانهای شهرستانها فرستاد، و بعداً سرفروخت، در پایان سال ۱۹۷۲، خلع درجه شان کرد.

یک چیز مسلم است: نظامیان از سربازخانه های خود بیرون آمده اند و باین زودی ها بجای اول خود باز نخواهند گشت. ولی تصاعد مقاومت ناپذیر آنها بجانب یک قدرت سیاسی مستقیم و بدون

د خالص غیر نظامیان اعمال شده به بیش از چند هفته وقت احتیاج داشت. در این مورد نیز نمیتوان هفتاد سال عادت و طرفداری از قانون را در ظرف چند ماه واژگون کرد، و هنوز مدت درازی نماند که ارتش اروگوئه بی بیک باشگاه و ولایتی و بیک انجمن فارغ التحصیلان سابق بیشتر شبا هفتاد است تا بیک ارتش بزرگ و بوروکراتیک: جاه طلبی ها در روابط خانوادگی و گوش بزرگ بودن در وجانبه خلع سلاح میشد، و سرمداران سیستم سلسله مراتبی را و تصاعد نسلهای جدید افسران را مسدود کرده بودند. این ارتش ۲۰۰۰ نفری ۲ ژنرال و ۳۵۰۰ سرهنگ بیشترند است، و بنحویکه مدتی وقت لازم بود که این بدنه سلسله مراتبی گل و گشاد در وسط و تنگ و فشرده در دوانتهای بتواند تحت مراقبت دقیق برادر بزرگ برزیلی، ابتکار عظمی از یک تعریف سیاسی بدیع بچنگ آورد - که چیز السویت بخشیدن بیک باصطلاح ناسیونالیسم هیجان انگیز چیز دیگری نبود.

آیا خود آتشبس - که در بارد ژوئن و اوت ۱۹۷۲، بین توپا ماروهای و نیروهای متفق مورد مذاکره قرار گرفت -، یک حیلۀ جنگی نبود، بقصد اینکه از نظروانی ام. ال. ان. رافاج کرده و به بی عطسی بکشاند، در حالیکه در همین ایام، خودشان بیک فعالیت شدیدی بر زیربنای اطلاعاتی بر علیه جنبش ادامه میدادند؟ یا اینکه این یک ابتکار صادقانه و معین بود از ترس اینکه ژنرالهای جدیدی اعلام نشوند، و میل داشته اند که بیک سازش و مصالحه شرافتمندانه ای در سترسی پیدا کنند؟ این مطلب درست است که در این فاصله، بسیاری از شکجه شدگان نفس راحتی کشیدند، توپا ماروهای زندانی براحتی توانستند بایک یگرماس برقرار کنند، و در خارج، سازمان از فرصت جنگ آمده به بهره برداری میکرد. ولی اینهم درست است که پاره ای از عملیات نظامی در نظر گرفته شده، برای اینکه مذاکرات در حال جریان را به بن بست نکشاند، از طرف هیات رهبری جنبش لغو گردید. بطور کلی که ام طرف از این آتشبس ها - که بوسیله نیروهای متفق پیشنهاد شده و بطور مشروط مورد قبول ام. ال. ان. قرار گرفته بود - فایده برد؟

ام. ال. ان. برای گشایش مذاکرات، شرایطی را درخواست کرد که بطور خلاصه عبارت بود از قطع شکجه ها، یک رفتار دو جانبه بر پایه مساوات و تضمین مصونیت در مورد نمایندگان غیر زندانی که سر میز گفتگو حاضر میمانند. واسطه ها، توپا ماروهای زندانی بودند که ارتش آنها را اول میکرد که بشهر بروند و پس از اخذ تماسهای لازم، مجدداً بلافاصله خود را بازندان معرفی نمایند - ارتش قبل از هر کار در موقت این عهد از زندان، لیستی از زندانیان را بنامشان میداد که در صورت عدم معرفی خود بزندان در راس موعد مقرر بلافاصله گروگانها را تیرباران خواهد کرد. ارتش، پیشنهاد میکرد که کلیه تقاضاهای ام. ال. ان. را اجابت کرد و موجود اجرا خواهد گذاشت بشرطی که سازمان خود را بدون قید و شرط تسلیم کند - پیشنهادی که با اکثریت مطلق از طرف جنبش رد شد. با اینهمه، این گفتگوها - که پس از قطع مذاکرات رسمی - همچنان در بعضی از پادگانها ادامه یافت، تضادها (نه خصوصیات) موجود بین سلسله مراتب نظامی و همچنین بین اینان با طبقه حاکم را نیز ترک کرد، و برای بعضی از بخشهای ارتش، بدنامی، تخلف از وظیفه و فساد اخلاقی اولیگارشی غیر نظامی را (که در امور متعدد "جرمهای اقتصادی" آلوده شده بودند) آشکار و مبرهن ساخت، و در نتیجه، تعدادی از افسران را بجانب ناسیونالیسمی به مفهوم ضد امپریالیستی سوق داد.

بخش دوم

مسائل

بین يك فكر مورد قبول و يك تجربه عینی در تضاد با اولی، توپاها هیچوقت در انتخاب خود دچار تردید نشده‌اند. با تجربه باقی ماندند، و برآه افتادند که افکار خود را مورد تجدید نظر و بررسی مجدد قرار دهند. از میان تمام اشکال شهادتی که انقلابیون باید بروز دهند، این یکی از همه غیر معمول تر، و یگوتیم که کیاب تراست. و قتیکه انسان باین نوع چهار راهها می‌رسد، عادت برای نیست که راه سهل در پیش گرفته شود. این راه سرازیری، خطرناک تر از همه نیز هست، زیرا که به گوجه بن بست منتهی می‌شود. این راه همواره و سوسه انگیز در صد این برمی آید که بایک در نیا دلایل و براهین نشان بد هد که تزه‌ای قدیمی بطور کامل، صحت و حقانیت خود را حفظ کرده اند، و علی رغم "ظواهر امر"، جریان زندگی، از تمام نقطه نظرهای آن دلایل و براهین را مورد تأیید قرار داده است. در اینوقت، سنتهای افتخار آمیز و حجابات، نجات می یابد و همگان نفس راحتی می کشند. چیزی در داخل سازمان تغییر نکرده است. این چیز نیست که همواره برای مبارزان، قوت قلب دهنده است. ولی در این مورد، بد بختی در اینست که تاریخ واقعی، خود، متحول می‌شود و در این باره تردیدی بخود راه نمیدهد که آن تزه‌ای درخشان و سالیان دراز پشت سر گذاشته را بیکاری پرت کند، چنانچون گوئی که اصلاً وجود نداشته اند. چه بسا جنبش‌هایی که ترجیح میدهند که بابر سر جای خود مانندن بخترن درند دهند و در مقابل پرچم افتخارات گذشته شان بحالت خبردار بایستند تا اینکه پروسه انقلابی را پیش ببرند، و بهمرآه آن متحول شوند!

دراروگوته، در سنجین کننده بزرگ پراتیک، افکار درست و نادرست را از هم جدا کرده است، و بطوریکه همه نشانه هانشان میدهد، توپا ماروها خواهند توانست. بشیوه خود و بنا به اسلوب خاص خود. نتیجه گیریه‌ای مورد نظر را بیرون بکشند. آنها باند ازه کافی شهادت دارند و از شیرینای باند ازه کافی جوان برخوردار می‌باشند که بتوان، در زیر روشنائی تجربیات اخیر، يك سلسله سؤالات را در مورد افکارشان مطرح کرد، بی اینکه در چارشم ساختگی یا ناراحتی شوند. پردلی و شهادت انقلابی در سزب آنها فقط يك فضیلت نظامی یا شخصی نیست، بلکه حتی يك سرشت فکری و سیاسی نیز میباشد: ظرفیت جرات اندیشیدن را داشتن. بدون چشم واپرونازک کردن و مقدس مآبی. از این نظر است مسائلی که صادره برایمان مطرح شده است، با حسن نیت برایمان مطرح می‌گیم و اطمینان داریم که ماهیت این مسائل بنوعی نیست که آنان را مورد حمله قرار دهد و یا خشم و غضبشان را برانگیزاند. در حد مانیت که سعی کنیم باین مسائل جواب بدیم. حتی اگر دلمان بخواد به انجامش قان رنخواهیم بود. اینجا، فقط پراتیک انقلابی است که حق اظهار نظر دارد. و اگر این مسائل بد

جوری مطرح شده، تصحیح شان را با قنوش بازی پذیریم؛ ولی مخفی کردن نشان عملی ناشرانند انسه می باشد. در مقامی که مامد تهای طولانی در باره ای از تناقض های سر برده ایم، و اکنون که میخواهیم بر آنها نور پاشیم باید این امر را روشن کنیم که: این بمحک آزمایش مجد گذاشتن بمعنای انتقاد نیست، بلکه انتقاد از خود است.

ریسختند تاریخ، به بیرحم است. در مورد توپاها، بیرحمی اش مبتنی بر اینست: همان دلایلی که جهش اولی نشان را مسبب شده بود، دلایل شکست کنونی شان نیز شمار میرود. چیزی که از یک زاویه میتواند همچون "نقاط ضعف" ام. ال. ان. (توپا ماروها) - که مشکلات و گرفتاریهای امروز شان را بوجود آورده - تلقی شود؛ از یک زاویه دیگر، میتواند همچون "نقاط قدرت" شان - که جهش فنی خیره کننده در روز آنان را مسبب شده بود - ارزیابی گردد. معایب شان، روی دیگر سکه محاسن شان می باشد. در آنجائی بدام افتاده اند که زیر ستی و خبرگی داشته اند. در ویلهوئی این مسئله از کجا ناشی میشود؟ در آنجائیکه انتقاد مستقر میشود، برای تحسین و ستایش نیز جایی وجود دارد؛ زیرا در آنجائیکه میتوان "عجز و ناتوانائی ها" را نشان داد، در همین جایز میتوان بروی دستاوردهای آنان برای میراث انقلابی بین الطلی انگشت گذاشت. در زیر روشنائی گذشته، سه مانعی را میتوان ذکر کرد که بر سر راه آینده توپا ماروها قرار دارد - بدون اینکه هیچگاه فراموش کنیم که هریک از این موانع، در قیابایکی از "نشانه های نبوغ" ام. ال. ان. در مرحله اولیه اش، در رابطه و قابل انطباق می باشد:

- ۱- مسئله پیوند زدن تئوری انقلابی بروی مبدل و لوزی پراتیک جنبش.
- ۲- مسئله پیوند زدن ایدئولوژی ناسیونالیستی یا تئوری مارکسیست - لنینیستی در یک کشور وابسته.
- ۳- مسئله پیوند زدن سازمان به طبقه - از نوع رابطه ای که پیشاهنگ را به طبقه اجتماعی پیوند میدهد.

تمام این مسائل، منتهی به - یا مشتق از - مسئله قدیمی "Partido O Foco" (۱۰) میشود که آنقدرها هم - که یک سند حاوی گفتگوهای داخلی جنبش، که در سال ۱۹۷۱ در مونت ویدئو دست بدست می گشت، از آن حمایت میکرد - مسلم نیست که "یک برهان قاطع نادرست" را تشکیل میدهد. این بحث مستعمل شده، با گذشت زمان، رنگ و روئی یافته است. وقایع تازه، آنرا تواتر از کرده و بطور ناگهانی - بیش از هر زمان دیگر - بصورت بحث روز آورده است.

اگرچه انگیزه ای برای تسلی نیازی افتد، همواره میتوان آنرا باز یافت با توجه باینکه ریسختند تاریخ نه تنها مانعی بر سر راهش ایجاد نمیکند، بلکه کاملاً برعکس، مانند جاهای بشمارود رمورد سازمانهای بشمار، تکرار شد نیست. سه مسئله اشاره شده در واقع لولا های فوق العاده ظرفیت تئوریهی ویراثیکهای انقلابی عصر ما را تشکیل میدهند - چه تحت شکل شورشی باشد، چه تحت شکل قانونی، چه در این قاره باشد، چه در اروپا، چه در خاور میانه و چه در هر نقطه دیگر "جهان سوم" بطور کلی. همچون مراکز خصی، در پیوندگاه پروپلماتیک جدید مقرر دارند. تمام اساس ها، هریک از اینها به تنهایی ارزش این را دارند که سرفصل یا عنوانی از یک برنامه مطالعات تئوریک در داخل سنت مارکسیست لنینیستی، بوسه بین حد، بازرسی های تاریخی مشخص در داخل تاریخچه سیاسی ملت

امریکای لاتینی و اختصاصاً کشورهای حوالی "ریود ولا پلاتا" را بخود اختصاص دهند. بنابراین، بررسی این مسائل، بدون اجبار، اشاره کردن به این نکات تئوری و به این نکات تاریخ، امری ناممکن میباشد. هرچند که مافکرمیکریم که متعاقباً آنها را، فی نفسه، با آراض خیالی که بحال عینیت علمی، مساعد تر است، مورد بررسی قرار دهیم.

بدون دشواری میتوان درك کرد که چرا ام.ال.ان در این زمینه خود را محتاط و تدور نشان میدهد؛ زیرا که زیر پای هر کسی که در این مناطق مرزی، در زیر آتش گلوله های متقاطع، حادثه جویی کند، زمین لغزان و خاک لرزان است. در واقع، کسیکه بتواند با چشم بندی، از گنجه آرشیه ها و یا از جیب خود، تعریف حاضر و آماده ای را برای حل این مشکلات بیرون بکشد، الحق آدم زبرورنگی خواهد بود. باین مفهوم، اگر جواب حاضر و آماده بود - یعنی باین احتیاجی نبود که درك پراتیک معین شده در زیر روشنائی يك تئوری، بآن برخورد شود یا تهیه و تکمیل گردد - انقلاب ساخته و پرداخته می نمود. تمامی تاریخ جنبشهای انقلابی امریکای لاتینی - و در صد راینها - احزاب کونیست - در این تلاش خلاصه میشود که برای آن سه مسئله - از طریق تفحصات، اشتباهات، حدسیات و تعدیل و تصحیحات -، جوابهای علمی فراهم کنند.

از این نظر است که نفس راحت کشیدن و ابراز خشنودی پیروزانه بعضی از نیروهای سیاسی در کشورهای مختلف در مقابل ضربات سختی که در سال ۱۹۷۲ به توپا ماروها وارد آمده، به نظر مانده تنها زشت و چندش آور جلوه میکند بلکه فی نفسه يك کوردلی منحوس است. مستقل از ارزیابی هایی که میتوان در مورد مناسب بودن فلان و بهمان عملیات نظامی، یا در مورد صحت تئوریکي فلان یا بهمان فرمولبندی ارائه داد، کاش میشد امیدوار بود که يك کم احترام و حق شناسی نسبت به کسانی اعمال میگردد که بعنوان طلایه داران برای شناسائی جاده خطرناکی، گام به پیش گذاشته بودند - جاده ای که ایمن نیروهای سیاسی نیز، در یاریاورد، ناچارند در پیش بگیرند. قضات سنگدل امروزی مواظب باشند که خطر مبدل شدن به قربانیان طلب ترحم و استغفار کنندۀ فرد اوجود دارد! از نقطه نظر اصول، مثل اینست که يك گروه از سربازان پیاده نظام، بطرف جبهه براه بیفتند و در نیمه راه مجبوره توقف شوند زیرا راههای ورودی مین گذاری شده است، آنوقت شروع بکنند از خوشحالی به جست و خیز کردن، چونکه اطلاع پیدا کرده اند که گروه رزمندۀ مهندس - که برای شناسائی زمین، مین یابی و مین برداری از جاده ها قبلاً براه افتاده بودند - در اثر ناگذشتن بروی مین های ضد افراد، "اجزاء"

بد نشان تیکه تیکه شده است. اگر نگوییم که يك چنین عکس العملی، مخالف موازین اخلاقی میباشد، حداقل میتوان گفت که مغایر و راندیشی و روشن بینی است. زیرا آن طلایه داران بخاطر کی خود را در معرض خطر قرار داده اند، مگر نه بخاطر این بود که افراد ارتش توده ای بتوانند بدون مواجهه با خطر، پیشروی کنند؟ و از خطراتی که آنها استقبال کرده اند، از تاسف هایی که برقرار نموده اند، از کاوشهایی که بعمل آورده اند، چه کسی بهره مند خواهد شد؟ اگر اینها - این سربازان پیاده نظام - واقعا دلشان میخواهد بمقتصد برسند، آیا نباید ترجیح بدهند که بر سر راهشان و در زیر پایهایشان تاحد ممکن کمتر مین وجود داشته باشد؟

بدترین حالات را در نظر بگیریم - چونکه در روگتیه تمام انواع کودتاهای نظامی امکان پذیر شده است. آیا واقعا عجیب نیست از اینکه می بینیم همین جریانهای سیاسی وایدئولوژیکي، کوششهای

نظامیان ناسیونالیست در پرو را مورد تمجید و تحسین قرار میدهند، در حالیکه همه به نقشی واقف هستیم که واحد چریکی I.R. و M. (جنبش انقلابی چپ در پرو) در ۱۹۶۰ و عدم اطاعت روستائیان "کونسپسیون" و "کوزکو"، در آگاهی دادن و از نظر سیاسی متحول کردن تعداد بیشماری از افسران پرویی، ایفاء کرده است؟ این افسران، در هنگام نبرد با چریکها، این حقیقت را کشف کرده اند که چریکها، برخلاف آنچه الیگارش غیرنظامی برایشان ترسیم کرده بود، راهزنان خون آشام و وطن فروشان بیگانه پرست نیستند، و بویژه این حقیقت را دریافتند: وطنی که بخیال خود به دفاع از آن برخاسته اند، هیچ ربطی با افکار گندیده "میهن پرستانه" - که طبقه حاکم در زیر آن کثافتش را مخفی میکند - ندارد. با اینهمه، جنگ چریکی پرویی، از نظر عظمت و نتایجش، ده بار کم اهمیت تر از عملیات نظامی - سیاسی توپا ماروهاست، و تگانهائی که این دو بر آراض نهایی واید تئولوژیکی الیگارش های مربوط بخود وارد کرده اند، به هیچوجه قابل مقایسه باهم نیست. آنهائی که امروز فریاد می کنند شاید فردا هم فریاد خواهند کشید: "زنده باد ناسیونالیسم مترقی نظامیان!" - و بعد بلافاصله اضافه می کنند: "مرگ بر ناسیونالیسم واحد های چریکی بریده از توده ها!"، تجلی و درخششی از فکر منطقی خود را بمنصه ظهور نمیکند. آیا رابطه یا تاثیر مثبتی بین این دو وجود دارد؟ آیا این ثمره استقراء در هم برهمی نیست که با بازتاب سرکوب در هم آمیخته است؟ آنهائی که بارودل ترش کردن، عملیات شورشی را ترسیم می کنند و از طرف دیگر قبول دارند که جامعه ارگوگنه نی یک جامعه بیمار است، آیا شایسته تر نبود که با خشم کمتری، در جستجوی راه مد اوای آن برآیند؟

۱- "کلمات، تقسیم میکنند؛ عمل، متحد میکند"

این چهار کلمه شاید سنگ بنا، اولین منبع الهام و مشخص ترین اندرز ام.ال.ان بشمار می رفت. بمثابة امضای شبکه توپا تلتی میگردید. توپا ماروها از این زیرکی و هشجاری برخوردارند که بزبان زنده و توده ای، و قابل درک برای همه، حرف بزنند. با اینحال بدون اینکه خواسته باشیم یک دعوای لغوی برپا کنیم، این تلخیص و فشرده گی در داخل فرمول - یعنی "کلمات"، در عوض کار تئوریکسی، و "عمل"، در عوض پراتیک سیاسی نظامی -، چیز نیست که اعضای بدن کسی با روحیه ارتدکس را بلرزده در می آورد: (این فرمول)، بر اثر نمای خارجی اش، بیشترین تمیز و تفکیک انارشیمیستی بین "مرد اندیشه" و "مرد عمل" شباهت دارد تا به ادراک لنینیستی از پراتیک انقلابی بمثابة ادغام تبدیل کننده و باروری و جانانه و لحظه، بنحویه ای ناپذیری وابسته و متصل - از برای حزب - به بصورت واقعی در آوردن، تئوری و بصورت تئوری در آوردن واقعیت.

با اینهمه، این فرمول، در زمان نشر خود، در چنگ آوردن پاره ای دستاوردها نائل آمده بود: در و بر اثر "عمل" بود که جنبش، برپا و متحد شده است. ولی باتبدیل یافتن بصورت تری تغییرناپذیر

بنوعی چنان یک شرط بندی بر روی آینده و یک اعتقاد مذهبی درآمد. در هر حال، اگر این یک آرزو بود، تجربیات بعدی جنبش آتربا آورده نکرده است. "عمل"، باتوسعه یافتن و شدت گرفتن، عدم قابلیت خود را در حفظ تجانس و جهش جنبش بروز داده است. اگر درست می بود که عمل در هر حال پتنبهائی متحد میکند، بهمان حدی که عمل بیش از پیش شدید تر و گسترده تر میشد، سازمان می بایست بیش از پیش متجانس تر میگردد. در واقع، عکس این امر بروز کرد - و بنابراین، فرمول قابل تجدید نظر می باشد. حقیقت اینست که معلوم نیست ام.ال.ان (توپا ماروها) چگونه خواهد توانست بر بحران کنونی خود غلبه کند، بدون اینکه تعریفی دقیق تر و بردوام تر از پیشنهادهای تئوریک و خط مشی سیاسی اساسی خود ارائه دهد. چیزیکه در یک محتوای سیاسی و اجتماعی معلوم، در یک لحظه مشخص از تاریخ اروگوئه، آن چهارگانه از جانشین ناپذیری و توانائی بخشی عرضه میدانست، بنظر نمیرسد که برای مدتی طولانی بتواند چیزی از اثبات ناپذیری و مزاحمت ایجاد کنندگی را که مخفی میکرد، جبران نماید. در پیروز، تسهیل کنندگان خوش نیت گلمه، بدون تردید، امروز، بجای حل مسائل به ایجاد آنها مبادرت خواهند ورزید.

همه آن نقل قولهای معروف را می شناسیم. بعنوان یادآوری، متذکران می شویم. اولین جواب به "سی سؤال از یک توپا مارو" (۱۱) می معروف، که در ژوئن ۱۹۶۸ چاپ شد، بدینگونه اصلی را تعریف میکند که فعالیت سازمان بر اساس آن نباشد بود: "عملیات انقلابی، فسی نسخه، حتی عمل مصلح شدن، خود را مهیا کردن، مجهز شدن، بعملیاتی دست زدن - که اصولی را که مشروعیت بورژوازی بر آن تکیه دارد، مورد تجاوز قرار میدهد - یک آگاهی، یک سازمان و شرایط انقلابی را خلق میکنند". مسئله کاملاً بر سر یک تعریف است، یعنی بر سر یک "اختلاف ویژه" که علامت مشخصه جنبش را میسازد، آنرا از سایر احزاب یا جنبشهای همسایه متمایز مینماید، و بنابراین بایک منطق تمکین ناپذیر است که جواب به سؤال دوم - "فرق اساسی سازمان شما با سازمانهای چپ دیگر در چیست؟" - بازرگر گرفتن اصل بمثابة علامت شناسائی، تسلسل می یابد: "بنظر می رسد که اکثر آنها قبل از هر چیز به نطق های تئوریک و بیانییه هاد زمینه انقلاب به منظور مهیا کردن مبارزان، و ظهور شرایط انقلابی اعتماد کرده اند، بی آنکه بفهمند اساساً این عملیات انقلابی هستند که موقعیت انقلابی را ظاهر میکنند". بلافاصله کوبا بعنوان یک نمونه ارائه میشود: "کوبا، یک نمونه است. بجای یک پروژه طولانی که بتشکیل یک حزب توده ای منجر میشود، یک گروه چریک مرکب از یک دو جین انسان در اختیار داریم. و این واقعیت ساده، یک آگاهی، یک سازمان و شرایط انقلابی را خلق میکند که بیک انقلاب سوسیالیستی واقعی منتهی میشود. با حضور وجود این واقعیت انقلابی، کلیه انقلابیون واقعی، و وظیفه ای جز حمایت عمیق از آن، نمیتوانند داشته باشند". متأسفانه ما بین شورش کوبا که در اینجا بعنوان نمونه ای از قابلیت ادامه حیات داشتن این سیاست عمل انجام شده ارائه گردیده و صاحبه ای که به آن اشاره کرده ایم، ده سال فاصله وجود دارد. ده سالی که در طی آن، "عمل انجام شده" کوبا در قیفا شرایط تاریخی جدید و متمایزی خلق کرده است - شرایطی که انجام انقلاب کوبائی را امکان پذیر نموده اند. یک نمونه، از این بابت تاریخی است که عیناً از نسو آغاز شده و نسخه برداری شوند نه می باشد. در این حال میتوان از خود سؤال کرد که آیا توسل بیک نمونه از دوره قبل، "در دوره بعدی، برای برحق جلوه دادن تقلید" بعد "خود، یک اشتباه تاریخی خطرناک بشمار نمیرود؟ اینکار کم بهاء دادن به تصادم، برش و جهش بجلوی معرفی شده بوسیله

انقلاب کوبائی میتواند بشمارود که بحق خصیصه درخور نمونه بودن خود را مد یون این امر می باشد که تلاشهای انقلابی حاضر را تا سطح پیچیده بودن و بنیادی کردن نی اعتلا داده که در همال پیش ناشناخته بود. زیر نمونه انقلابی، تنهائیروی های انقلاب را بسیج و کاتالیزه نکرد، بلکه بسیج و کاتالیزه کردن نیروهای ضد انقلاب را نیز سبب شده بود. بزبان دیگر، مسئله برسروقف برایمن امرست که در این همال (۱۲)، در رابطه و تعریف راد و گاه انقلابی در امریکای لاتین آیا چیز مهمی صورت نگرفته است؟ - چیزی باند ازه کافی مهم که میتواند تکرار شیوه های عکس برداری از روی اصول در یروز معتبر و امروز بصورت ناگهانی باغیر قابل انطباق درآمده را منع کند. بااین وجود، مضمون "عمل انجام شده"، در طول مصاحبه - که مدتهای طولانی، متن مورد مراجعه و احاله مبارزان توپا مارو بشمار میرفت -، جریان می یابد و نمودار میشود. مصاحبه کننده در سؤال هفتم تاکید میکند: "با اینحال، یک جنبش انقلابی، بیک مرانامه، به گزینشها و غیره نیازمند است." توپا ماروی مصاحبه شوند پاسخ میدهد: "مسئله اولی قضایا را نباید باهم قاطی کرد. با وقت و مراقبت هرچه تمام تر مرانامه ها تهیه کردن نیست که میتوان انقلاب کرد. اصول پایه ای یک انقلاب سوسیالیستی وجود دارند و در کشورهایی مانند کوبا مرحله تجربه و آزمایش درآمده اند. کافیت که آنها را قبول کرد و راه معین شده بوسیله مبارزه شورشی را - که به تحقق و اجرای آن (اصول) هدایت خواهد شد -، در عمل نشان داد."

در اینجا لازمست یک اخطار داده شود. انقلابیون اروگوئه تواضع زیرکانه ای دارند، و فراموش نکنیم که آن مهیای باهوش و زیرک، همواره اولین کسانی هستند که خود را نا صالح اعلام میکنند، و آخرین کسانی میباشند که دانش خود را ب معرض نمایش میگذارند. اینکار یک کم زیادی و موجب مسئولیت شان در "تحریکات" هجو آمیز میباشند. واقعه نگاری که پنج هزار سال بعد، میگویند که تاریخ مبارزات اجتماعی در این قسمت از کره زمین را بنگارش درآورد، وقتی که پوستنبشته "سی سؤال" بدستش می افتد، شاید چنین نتیجه گیری کند که: توپا ماروها، در اواخر قرن بیستم، در حوالی ریو د ویلا تیا، بیک جنبش علاقه انگیزه اجتماعی اطلاق میشد که متاسفانه یک کم زبر و خشن بودند، اینها در جبران خطاها و بکار گرفتن تپانچه مهارت داشتند، ولی از نقطه نظر "سیاسی"، یک کم توسعه نیافته بشمار میرفتند. نتیجه گیری این واقعه نگار، کلا اشتباه آمیز خواهد بود. زیرا از میان کلیه جنبشهای امریکای لاتینی، ام. ال. ان، جنبشی است که بدون تردید به عالی ترین و ظریف ترین حدی "سیاسی" شده "میباشد؛ و غنای تئوریک مشخص، در حالت پراتیک، در عملیات نظامی بشمارود را سناد توپا ماروها بیش از عالمانه ترین، "ادراکی" ترین و "شکبندی" شده "تریمن جزوات راهنمای مارکسیست لنینیستی وجود دارد. اعاده حیثیت کردن از هوش و ذکاوت در سپهر مبارزه مسلحانه، بمنزله تقوای و پارسانی کاردینالی فرد مبارزه، اصل کار آئی اش، معروف دستاورد اساسی ام. ال. ان است برای درست در اندکان عملیات مستقیم در امریکای لاتین: بی علت نیست که انقلابیون اروگوئه می میتوانند نظر قاطع خود را با درخشندگی به رفقای کشورهای متعدد همسایه یا نزدیک بخود ارائه دهند. در آنجائیکه فرهنگ اسپانیایی شده یا "ماشیستای" بطور موروثی مسلط، بجای چیزی که در اروپا "روشنفکر طبقه کارگر" نامیده میشود، ادیب و سخنران سالنهای پنج شش نفری، قریحه روشن فکری و نمود میشود. هر کسی که "ضد روشن فکر گرائی" را در سپهر انقلابی این قاره

در جوانی ملاحظه کند، در واقع نمی تواند از یاد ببرد که بدلیل دقیق تاریخی، کیشۀ ای از روشنفکر که در طی قرنهای ازنطفی گری ولایتی بوسیله طبقات غالب امریکای لاتینی ساخته و پیرداخته شده است، عیناً بهمین گونه تصویری از او را در هن طبقات مغلوب، شکل داده است. کیشۀ ای توده های-هنوز مبهم و درهم برهم در بسیاری از کشورهای روشنفکران همچون موجودی بطرز ابهام آمیزی خنثی و مشکوک، حتی سبکسر و بی مصرف معرفی میکند، محصولی وارداتی و ساخته شده بوسیله صنعتگران پارسی که مانند کلیۀ اشیاء قیمتی بهیچ دردی نمی خورد- یکبار دیگر ثابت میکند که افکار مسلط، افکار طبقات مسلط است: تضادها، این فکر (چنین لولوی سرخرمنی از روشنفکر ساختن م.)، بایک واقعیت اجتماعی منطبق میباشد- با واقعیت سترسگ محافظه کارانی های امریکای لاتینی در اوایل این قرن. بطور خلاصه، این پراتیک بورژوازی است که زیر این تصویر- تصویری از ایدئولوژی بدو ناضافه و بدون اصل و منشأ ظاهری توده های ملی- را اضا کرده، وظیفۀ تشریح بخش رابعه ده گرفته و به تعجید و ستایش از آن همت گماشته است؛ و باز همین پراتیک بورژوازی است که در مرسوم کردن ایدئولوژی بهتر در ستکاری شده و ساخته و پیرداخته پیشاهنگانی که مدعی اند چیزی از مارکسیست لنینیستها کم ندارند، تلاش میکند.

اگر درست است که توپاها، در مقام مقایسه با هم نوعان امریکای لاتینی خود، در تهیه و تدارک سیاست خویش با استحکام و ظرافت برخورد میکنند، این برتری از آسمان بدستشان نیافته است. ریسو دو پلاتا (۱۳) نیز- باطرقت شهرسازی و اقتصاد متوسط اش، و بویژه باطرقت گسترده گی طبقاتی روشنفکرش- در مقام مقایسه با امریکای معروف به استوایی، با قاطعیت و برتری برخورد میکند. هر جنبش انقلابی امریکای لاتینی الزاماً شایستگی ها، محاسن و معایب منشأ طبقاتی و ترکیب ملی خود را دارد. سطح فرهنگی خرد بورژوازی اروگوئه ای که مستقیماً مهاجرت اروپائی (به اروگوئه) سرچشمه می گیرد، نمی تواند فی المثل با سطح فرهنگی خرد بورژوازی ونزوئلانی یکی باشد؛ و جای پای ادبی، انسانی و بلاغت تعلیمات مدرسه دولتی- (تعلیمات اجباری و غیره همی از زمان باتله باینطرف، که بر اساس سیستم تعلیماتی جمهوری سوم فرانسه بنا شده بود) باتله، طرفدار فلسفۀ تحقیقی (positiviste)، در ایام جوانی اش در سوربن، مطالعات فلسفی را در نیبال کرده بود]- یک زهدان ایدئولوژیکی جمعی را تشکیل میدهد که علی رغم خلاف معمول بودنش، تا با امروزه بعنوان یک شیوۀ ملی اندیشیدن و زیستن تلقی گردیده است. این بر حسب تصادف نیست که معتبرترین هفته نامه سیاسی و فرهنگی امریکای لاتینی در سی سال پیش در مونتو ویدئو تاسیس یافته است. بدیهیست که ما با نامگذاری کردن "خرد بورژوازی"، شهرت نام کننده- ای که هر خرد بورژوازی، برجگذاشتن آنرا گویا جز وظیفه خود میدانند- را از روی آن بر می داریم. این دو کلمه (خرد بورژوازی)، در اینجا فقط واقعیت جامعه شناسی، اکثریت آماری و قضای ایدئولوژیکی اروگوئه سنتی را مشخص میکند- همانطوریکه در سال ۱۹۶۰، ماریونته دی Mario Benedetti باریش نخندی در آلود، در El pais de la cola dela paja می گفت: "تنها اداره ای (Bureau) در جهان که خود را متحد جمهوری بالا برده است". این اروگوئه کارمندان مودب و تحصیل کرده، در حال احتضار سر می برد؛ ولی این مانع از آن نیست که توپا ماروها محصول این تاریخ و این کشور بشمار روند، و سازمان شان در بدن خود، علایم خصلتهای تپیک این

خاک اجتماعی یعنی — خاکی که بر آن روئیده اند و هیچ چیز نخواهد توانست ریشه شان را بیرون بکشد — را به همراه دارد. همچنین عبت و بسپود ه خواهد بود که بعوض يك جای زخم محو نشدنی، آنرا بمثابة يك امتیاز ناشی از تولد تلقی کنیم.

با اینهمه، ام. ال. ان، در مقام مقایسه با اکثر جنبشهایی که بر پایهٔ عملیات مستقیم نباشد مانند، ناکاوت وزیر کی راتایک حد بسیار عالی ارتقاء داده اند. جنبش، با خاطر ساخت سازمانی اش، طرز فکر و برخوردش، و سبک کارش، بدون تردید بیش از هر جنبش دیگر، به این ایده ال "روشنفکر جمعی" (Intellectuel collectif) "نزدیک است که گرامسچی (Gramsci) (۱۴) عقیده داشت که هر حزب انقلابی باید توجه و حمایتش را بخود جلب کند. اما، در همین حال، جنبش با تصمیمی متودیک، هر نوع بحث ایدئولوژیکی و سیاسی منفک از عملیات روزمره را بدوری افکند. نظریاتیکه جنبش از روشنفکران ترکیب یافته بود، و نظریاتیکه بهترین مکان را — لافل برای مدتی طولانی — به بحث و گفتگو به تهیه و تنظیم خط مشی، ارزیابی ها و انتخاب سیاسی اختصاص داده بود، این گرایش بوجود آمده بود که کوشش در تعمیق مسائل تئوریک و تحلیل تاریخی، مجزا از اوضاع و احوال فوری یا از پراتیک آنسی به يك عبارت پردازی عبت، بیقواره و فاسد کننده تلقی و تشبیه گردد. این يك چیز غیر عادی است، ولی در تاریخچهٔ مشخص چپ اروپا، قیافه ای حق بجانب پیدا میکند. این کراهت از مسائل دگرگینی، عالم نمائی، فرقه سازی، قاطعی شده با نفرت و انزجاری از نوع "ماستورباسیون روشنفکری" (۱۵)، تمام خصایص "الرژی" (Allergie) "بی راد ار است که از نظر تاریخی، معین و در نتیجه معقول جلوه میکند. قبل از اینکه دلائلش را مورد بررسی قرار دهیم، بطور خلاصه بمسئله ترین اثرش می پردازیم.

در گفتگوها و اسناد توپا ماروها، يك واژه بوفور تکرار میشود — واژه ای که اینها بزبان بسیاری از جنبشها همصایه اند اخته اند —، و این واژه "متدولوژی" میباشد. در نقطهٔ مقابل آن، واژه "تئوری" قرار دارد که بندرت و همواره بالحنی حدوداً تحقیرآمیز ظاهر میگردد. گویا منظور از "متدولوژی" مجموعه ای از قوانین پراتیک میباشد که بر تشبیه و تنظیم و بر اجرای عملیات سیاسی — نظامی نظارت دارد؛ یا بنحو کلی تر، يك نوع سبک کار بشمار میرود. وقتی از "تئوری" حرف میزنند، منظورشان تئوری مارکسیستی — تاریخ است، یعنی شناخت علمی قوانین مبارزهٔ طبقاتی، و یا اینکه مطالعهٔ شرایط اقتصاد، سیاسی، و ایدئولوژیکی پیدایش و ناپدید شدن طبقات اجتماعی در جهان — و نیز در اوگوتسه، علی رغم تاریخ ویژه اش، جزئی از تاریخ سرمایه داری جهانی بشمار میرود و بنابراین، آن جزو رانیتوان جزو محتوای این کل درک کرد. "متدولوژی" در سنت مارکسیستی، بطور منظم تابع "تئوری" است، بدین معنا که انتخاب فنون تبدیل سیاسی يك جامعهٔ معلوم، تابع شناخت پیچ و مهره های داخلی این جامعه، نیروهای مختلف طبقاتی اش، طرز ترکیب و تکامل تاریخی اش می باشد. با توپا ماروها، اول متدولوژی و بعد تئوری ظاهر میشود. این نظم تاخرو تقدیمی — به خاطر اثر تعلیم و تربیتی کاملاً قابل توضیح —، توانسته است بیک نظم سلسله مراتبی منتهی شود. اگر (توپا ماروها) به متدولوژی بیش از حد، و به تئوری کمتر از حد بها، داده اند، بدلیل اینست که در اینجا قضیه معکوس — و برخلاف سنت مارکسیستی، که اولی تابع دومی میباشد — شده است. هرگاه این تعریف ها غیر دقیق نباشد و هرگاه تا حد نهایت شمول آنها پیش رویم، بیک چنین نتیجه ای خواهیم رسید: سازمانی که به "متدولوژی" مقام اول را اعطا میکند، کم کم، بدون اینکه متوجه شود، خود را بنوعی بایک دستگاه سیاسی

نظامی عوضی خواهد گرفت که بخود قانع است، از موازین عملکرد مخصوص بخود اطاعت میکند، مستقل از شرایط مادی و تغییرات مبارزه طبقاتی عمل مینماید - بجای اینکه ابزار نیروی یک طبقه اجتماعی یا جبهه‌های از طبقات معین بشمار رود که برای رسیدن به هدفهای خود مبارزه میکند. بتعبیر دیگر، خطر راینشت که در این هنگام، مبارزه به یک مطلق مشروط مبدل شود، و ابزار نیرو - دستگاه نظامی -، بصورت پایانی در خویش درآید.

اگر متد ولوژی تفوق و تقدیم پدید آید چگونه میتوان مانع از آن شد که گوناگونی منابع الهام "متد ولسوژیک"، در یرازود، کم یابیش، ترجمان خود را در یک الهام "تئوریک" در واقعده یایی سروده باز نیاید؟ برای جهت یایی در خطه ای که هنوز بخوبی شناسائی نشده، یعنی خطه جنگ چریکی شهری و عملیاتوده ای، ام. ال. ان به نقاط نشانه گذاری شده، به رگه هائی از اطلاعات لازم، به سرشناسی های واقعی و مشخص احتیاج داشت که از طریق شواهد مکتوب، اسناد، خاطره ها یا روایت تاریخی انتقال یافته اند. اروپا و نهضت مقاومت ضد نازیستی اش، اسرائیل و ارگون آن، الجزایر و ولایه هاییش، قبرس و نهضت مقاومت ضد انگلیسی گریواس، کوبا و جنبش ۲۶ ژوئیه اش، هریک سهمی از رسها، و تجربیات خود را برای بنیانگذاران جنبش بارمغان آوردند. ولی تکنیکهای نهضت مقاومت مخفی، یک چیز است؛ و ایدئولوژیهای مختلفی که در محیط مخصوص بخود از آنها حمایت و بهره برداری میکنند، چیز دیگر است: صیهونیسیم ارتجاعی و آخوند مآبانه، ناسیونالیسم سلطنت طلبیان یونانی، اصلاحتا ارضی خواه ضد استعماری آمیخته به اسلام گرائی، حتی اومانیسیم و موراتیک ۲۶ ژوئیه (۱۶). تاکی میتوان از اولی (از تکنیکها) وام گرفت و از دومی (از ایدئولوژیهای وابسته بآن تکنیکها) چیزی آستره ساخت؟ یا اینکه: چگونه میتوان تضمین کرد که این التقاطی گری سودمند و لازم در فهرست بندی تکنیکی - نظامی آغاز مبارزه، بر التقاطی گرائی مشابه در فرانسه‌های سیاسی - تئوریک انعکاس نیابد؟ بتعبیر دیگر، متد ولوژی تاجه حدی قادر است بروی فقدان یک تئوری بهتر تهیه و تنظیم شده - که بتواند نیروهای محرکه پروسه انقلابی و همچنین هدفهای سیاسی متعاقب آن را تعریف کند -، سرپوش بگذارد؟ بهمین ترتیب، نظریاتیکه متد ولوژی نمیتواند در یک مدت زمان کوتاه به نقطه اوج کارائی خود برسد و نظریاتیکه (این متد ولوژی) تابع یک تئوری علی تکامل اجتماعی نیست، در اینحال، در صورتیکه سازمان، دینامیک خاص خود را تابع دینامیک مبارزه طبقاتی و منافع طبقات استثمار شده نکند، آیا امکان دارد که بتواند برای مدتی طولانی در مقابل دستگاه سرکوب و بازدارنده ایدئولوژیکی طبقات حاکم مقاومت کند؟ التقاطی گری ایدئولوژیکی از نظر لنین از جمله خطوط متمایزکننده سازمانیست یا خصلتهاي خرد و بورژوائی و پراگماتیسم، سرانجام، کم پراتیک ترین سیاستهاست. اینهاست نتیجه گیریهای که مبارزان و رهبران متعدد توپاماروها از تجربیات خود استخراج کرده اند. التقاطی گری ایدئولوژیکی - و طرف مقابل یا مخالف آن، یعنی پراگماتیسم -، آشکالی از لیبرالیسم خرد و بورژوائی را تشکیل میدهند، و یک سازمان لیبرال نمیتواند برای مدتی طولانی، یک انقلاب با خصلت پرولتری و سوسیالیستی را رهبری کند، مگر اینکه در طول راه، خود تغییر ماهیت دهد.

آنچه که با گذشت زمان، به مستابۀ یک نقص و یک مانع برای حسن عملکرد ظاهر گردد، در آغاز، همچون قابل ذکرترین فضیلتها و یک نیاز واقعی برای جنبش تلقی گردیده بود. اگر یک "کجروی" وجود داشته، این از یک عکس العمل عمیقاً سالم و برحق زائید شده است، عکس العملی علیه یک کجروی بمفهوم

مخالف که در دوره خود، خطری عمده علیه چیزی را معرفی میکرد که، برای زندگی بخشیدن به يك امید انقلابی مثبت، متمرکز کردن لبه تیز حملات بر علیه آن مقاومت ناپذیر می نمود - (یعنی علیه) صنایع فکری و ادبی انجمن های چپ تاریخی اروگوئه، که بطور سنتی، به مرزهای طبقه روشنفکر و انشگای ولبرال مونته ویدئو محدود میشد. هر قدر نزارولا غریب و پایگاه اجتماعی و میدان عملیات این چپ، بهمان اندازه چاق و فربه بود پراکندگی ایدئولوژیکی اش، در اوایل سالهای شصت، بهترین تصویر عینی که میشد از این وضع بدست داد، همانی بود که یگروزیک توپا ماروارائه داده بود: "هر جایی که اتحاد فقط بر پایه يك تئوری صورت میگيرد، يك اختلاف نظر کافی است که انشعاب را بوجود آورد."

از مثال زیر میتوان این وضع را مورد قضاوت قرار داد: در انتخابات ۱۹۶۶، از میان ۶۰۰،۰۰۰ نفر واجد شرایط و ۲۵۰،۰۰۰ نفر رای دهنده، احزاب بلانکوگوراد و رحدود ۱۱۰،۰۰۰ رای را بخود اختصاص دادند و جز ۴۰،۰۰۰ رای برای احزاب دیگر باقی نگذاشتند که از این رقم اخیر رحدود ۸۰،۰۰۰ رای - یعنی رحدود ۶۷/۵ درصد کل آراء - نصیب احزاب چپ گردید (حزب کمونیست و طرفداران فیدل: ۶۹۷۵۰ رای، حزب سوسیالیست ۱۱۵۵۹ رای). باری، در همین دوره، میتوان "۲۵ سازمان" مختلف چپ، سیاسی یا سیاسی - مدنی، را شماره کرد، رقیب بیش از مجموع احزاب کشورهای دیگر امریکای لاتینی. بین این ضعف رقی و کمی که بوسیله انتخابات متعدد مورد تأیید قرار گرفته و این وزن بی معنی سیاسی از یک طرف، و آن سیاهی لشکر فرتو ها و انجمن ها از طرف دیگر، قد مسلم رابطه ای موجود میباشد. از همینجا میتوان عمدتاً معادله ای را که در آن آغاز بوسیله توپا ماروارا طرح شده بود، درک کرد: "تئوری = سگاریسم"، یا "ابزار اصول یا نگارش برنامه ها = عدم فعالیت و ناتوانی در عمل".

در واقع، اگر قده ان ریشه دوانی در توده ها، بدیهی ترین نشانه يك سیاست ماجراجویانه می باشد، مشاهده میشود اتهام به ماجراجویی که اینهمه بکرات از طرف این چپ "بزرگوار و محترم" به ام.ال.ان نسبت داده میشود، عاری از بیرونی نیست. زیرا هیچیک از این احزاب، علی رغم امکانات و وسایل ناچیزی که ام.ال.ان در آغاز داشته است، موفق نشده اند که به سرعت و گسترش او در میان توده هاریشه بد و مانند بجای پاقرص کنند. هر چند نامتعارف جلوه کند، ولی لازم بود که يك کم اشتباهی "حادثه جویی" به این چپ پراکنده شده و چین و چروک برداشته - بر اثر تشکاک، ترس و بی اعتمادی، فقدان درنماها و احساس ناتوانی سوق داده شده تا حد انزجار و نفرت از خویش (تمام احساساتی که ماریسو بنه دتی، در موزه سال ۱۹۶۲ بر اثر تحقیق قبلاً ذکر شده (۱۷) خود، بنحو عالی و بیگونیانه ای تشریح کرد ماست) - باز در تانها تنها اعتماد به نفس خود را بازیابد، بلکه بنوعی در پیشگاه توده ها بازیابد، امکانی که هیچگاه برایش دست نداده بود. قد رسل، نمیخواهیم بگوئیم که علت اساسی بصورت رات ریز رآمدن و دماغ سوختگی چپ سنتی اروگوئه بی راباید رآشتی ناپذیری دکامانیک آن، و در خرد شدگی اش بصورت گرایشهای رقیب، بد بین و حسود جستجو کرد. کاملاً ممکنست که این گونه گون طلبی ایدئولوژیکی فی نفسه نتیجه شرایط تاریخی عمومی، غیر ایدئولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی بوده باشد. این خرد و قطعه قطعه شدگی ایدئولوژیکی، شاید جزیک نشانه، يك زخم شکافته شده، پدید آمده ای از تلاقی و تسلی کمال مطلوب چیز دیگری نبود که در آخرین تحلیل، از عدم قابلیت پیش آهنگان سیاسی - در حل شدن در يك جریان

بزرگ ملی طبقاتی "شایستگی" تشکیل ستون فقرات "راداشتن و در راز مدت، از یک جنبش سیاسی-مجتانس، هماهنگ و مد اوم حمایت کردن- ناشی میشد (بهمان گونه ای که فی المثل در ریشلی، طبقه کارگر، در طی سالها، احزاب مخصوص بخود- کونیست و سوسیالیست- راداشت).

چرا رارو گوشت، مبارزه جنبش کارگری، از همان آغاز خلق "اتحاد عمومی کارگران" در سال ۱۹۴۱ تا تشکیل کنوانسیون ملی کارگران *Convention nacional de trabajadores* ۱۹۶۶، برای وحدت سند یکانی خود، قرین موفقیت بوده است، در حالیکه در سطح سیاسی یک چنین توفیقی حاصل نیامد؟ چرا این موج اتحاد جوئی طبقاتی، لحظه ای که میخواست به بیان سیاسی نزدیک شود، درهم شکسته شده و فروکش میکند؟ آیا مسائل قابل طرح واقعی، در همینجا قرار دارند؟

بتعبیر دیگر، هیچ مسلم نیست که "فلسفه انقلابی"، "جوهر حیات انقلابی" را خفه کرده باشد، و کاملاً ممکنست که این افراط در "فلسفه"، فی نفسه خود نشانه های اشتقاق یافته ای از یک بیماری ارگانیک عمیق تری بوده باشد. اما آنچه مسلم است اینست که یک گروه چپ انقلابی، برای رسیدن به آستان جلب توجه و اعتماد خلق بهیزان رضایت بخش، می بایست - *Primum vivere, deinde filosofari* (۱۸) - را بحساب خودش بگذارد؛ اول موجودیت یافتن، و بعد خود را

تعریف کردن. و دلیل اینکه آنها (توپا ماروها) حق داشته اند آنطوریکه شایسته بود عکس العمل نشان بدهند - یعنی از طریق عملیات مستقیم، و اقدامات و متواضعانه -، اینست که عملیات نظامی شان بنحویز قابل بحثی، میدان نیروهای سیاسی و اجتماعی را کاتالیز و پلواریزه کرده است، و بهتراز تمام احزاب و سازمانهای موجود، در جذب کردن، قطعه قطعه شدگی شوم اجتماعات مترقی، سهم شده است. برای اینکه در این "کافر نعوم" (۱۹) تنگ و فشرده - که چپ کلاسیک بود -، صدا به گوشها برسد، لازم بود که کار را از خاموش شدن آغاز کرد. آنها فهمیده بودند که در میان جارجونجال را ائسه طرح های پرهیاهو و برنامه ریزی های پرطمطراق، سکوت بطور غیر قابل قیاسی - چه در خارج و چه در داخل "گتو" (۲۰) ی پشاهنگان -، ثمره بهتری بیار خواهد آورد. اگر اجازه بدهید باید بگوئیم که این نشانه ای از نبوغ توپا ماروها بود. به سخنان یک رهبرزندانی توپا مارو، که فرامین سازمان را با خانسم ماریا استرگیلیو، وکیل مدافع و روزنامه نویس (اروگوئه ئی) در میان نهاده است (۲۱)، گوش فرا دهیم:

"- شاید باروشن بینی بیشتری دیدیم که چه کاری نباید کرد، و چه کارهایی باید کرد.

- چه کاری نمی بایست میکردید؟

- برای اثبات شخصیت سیاسی خود به گروههای چپ دیگر حمله کنیم. مناظرات و مناظرات سسترون و بی شر احزاب چپ، بیش از حد در ذهن ما حاضر بود. این امر نمی بایست یکبار دیگر تکرار شود. مثبت درجهتی مثبت تر دست بقعالیت زد. میدانستیم همینکه خط مشی ما پیرجانشد، عناصر سالم بما ملحق خواهند شد. برای ما مسئله بر سر این نبود که خط مشی خود را بعنوان تنها خط مشی معتبر با ارزش معرفی کنیم. اگر این خط مشی، تنها خط مشی معتبر با ارزش بود یا نبود، اعمال و وقایع، وظیفه بیان آنرا برعهده می گرفتند."

تکامل افکار، همچون انسجام خط مشی های درست، در گرما گرم مبارزه بین اعداء، عملی میشود. بدون تردید، بهمین دلیل است که یک موضعگیری اشتباه آمیز، معمولاً جز از طریق، قدم به قدم، در پیش گرفتن

يك موضعگیری بطور بنیادی مخالف و بطور قرینه متضاد با اولی، قابل تصحیح نمیباشد - موضعگیری اخیر نیز، در صورتیکه بطور یکجانبه و افراطی، گامها را سریع کند، میتواند بنوبه خود، بیک موضعگیری اشتباه آمیز بدل گردد. در یک مبارزه تاپای مرگ، آنچه اهمیت دارد برتری جستن است، و در اینحال برای در پیمانه ریختن و اندازه گرفتن ضربات خود، فرصتی باقی نمیماند. بهمین علت است که يك خط مشی درست، همچون پروسه ای از تصحیحات و ضریبی و دوزمانه بنظر میرسد - تاریخچه حزب بلشویک و کلیه تشکیلات انقلابی جهان، همینگونه بهما تعلیم میدهند. يك کجروی دست راستی حاکم، از طریق وارد کردن ضربات خشن - که بایست بنوبه خود محکوم شده و بنظارت درآیند -، با چپ به مبارزه برمیخیزد. غیرعادلانه و یکطرفانه خواهد بود که لنینیسم را به دولت و انقلاب - که جواب دندان شکنی بود به جناح راست حزب، يك خطر اصلی که در آستان درگیری اکبر، می بایست در هم شکسته شود -، محدود کنیم. همچنین غیرعادلانه و یکطرفانه خواهد بود که لنینیسم را به چپ روی، بیماری کودکی کومنیسم - که جواب دندان شکنی بود به جناح چپ حزب، که بيمين دستاوردهای پیشین قدرت یافته و خطر اصلی محسوب میشد، زیرا این خطر وجود داشت که با برآورد های تخیلی و ذهنی خود از تناسب نیروها، پیروزیهای اکبر را بطرف نابودی سوق دهد -، محدود کنیم. لنینیسم، حاصل نتیجه این دو خط مشی تصحیح شده به مفهوم مخالف است. عادلانه است که با سکتاریسم حاکم مبارزه شود، ولی تجربه تاریخی تعلیم میدهد که اولین جواب دندان شکن به سکتاریسم، معمولاً رنگی از التقاطی گری بخود میگیرد - که فی نفسه يك موضعگیری عادلانه بشمار نمیروید. عادلانه است که باتثوری گرائی حاکم مبارزه شود، و لسی تجربه تاریخی تعلیم میدهد که اولین جواب دندان شکن به ثئوری گرائی، معمولاً بطرف پراگماتیسم کشانده شدن است - که فی نفسه يك موضعگیری عادلانه بشمار نمیروید. و برای مبارزه با ضد اخلاق گرائی طبقات حاکم، توجه انقلابیون به موازین اخلاقی، يك امر لازم است ولی بتنهایی نمیتواند جای سیاست و استراتژی را اشغال کند. در واقع، يك موضعگیری "فی نفسه"، وجود ندارد. هر موضعگیری ضد موضعگیری است و بازتاب دهنده، با معکوس کردن آنها، خصوصیات اساسی موضعگیریهای مخالف - که با آنها درگیر میباشند - را منعکس میکند.

در مورد توپا ماروها، این دالکتیک موافق و مخالف، بطور خاصی واضح و روشن است. بی نامی و او طلبانه هیات رهبری شان، خصیصه در اصل شورائی، در ستجمعی و دموکراتیک ساختارهای سازمانی شان، نه تنها يك نوجویی و ابداع شایان توجه، يك انتخاب بعمل آمده در تجرید بشمار میروید، بلکه همچنین يك عکس العمل، يك تدبیر حفظ الصحة، يك ستیزه جوئی - علیه "کود بیلیسم" (۲۲) و یا ترنالیسم به ارث مانده از تسلط الیگارشیک اوروگوتئی، علیه برتری و تفوق آبا اجدادی منافع شخصی بر منافع جمعی، در روابط بین مشتری و ارباب یا بین حمایت شده و حامی که در داخل احزاب "کلورادو" و "بلانکو" بین عضو ساد و هیات رهبری پنجم میخورد -، تلقی میگردد. بهمین ترتیب، هرگاه توپا ماروها مجبور نشده بودند که با "اسلوب زندگی اوروگوتئی" (۲۳)، با تمایلاتش به بورژوا گرائی و به بیحسی و لاقیدی، با پستی و راحت طلبی خود، به بورژوازی خرفت و جبون آن مبارزه کنند، آیا امکان داشت که با آنهمه اصرار و سماجت، کارهای هیات رهبری خود را در اولین خطوط رکیه عملیات نظامی شان قرار دهند و آنهمه بروی این مفهوم از خود گذشتگی و فداکاری و به استقبال خطر رفتن تبلیغ و (خود قبل از همه به آن) عمل کنند؟ و ریاضت کشی، این آشتی ناپذیری يك کم قشری مسلکانه، که غالباً همچون خطی از رفتار ائمه

در نزدشان بچشم خورده است، آیا ممکنست بتوان خارج از فساد اداری و مالی طبقات حاکم، و گندیدگی اخلاقی سیاستمداران تاج‌پیشه کشورشان، درک کرد؟ فی‌المثل در شبلی، مورد دوم، جز بصورتی بسیار خفیف، دیده نمی‌شود؛ و مورد اول، آنقدرها دربارهٔ چپ "سنتی" و "انقلابی"، صادق نباشد. مشاهده می‌شود که توپاها چگونه باصطلاح کفاره گناهان در شرفان مستقیم طبقاتی و رقبای چپی‌شان را بازپس داده‌اند؛ چونکه معایب اولیهٔ هادوی‌ها، در مقابل محاسن آنها رنگ پس داده و اندواینسان برای اینکه بتوانند خود را از خویشتن برهانند، مجبور بود ه‌اند که بطور سیستماتیک، برخلاف نظر یگران و خلاف جریان عمل کنند.

"اصول" درست و اصول "غلط" فی‌نفسه وجود ندارند. آنچه وجود دارد اصول قابل انطباق و یا غیر قابل انطباق با یک موقعیت معلوم، با یک تکامل اجتماعی می‌باشد. افکار انقلابی و شعارها نیز چنین سرنوشتی دارند: یک نظر درست در امروز، می‌تواند در صورتیکه موقعیت عینی در این فاصله تغییر کند، فردا اشتباه آموخته از آب درآید. بد و در ریختن مناظرات ایدئولوژیکی و معدود کردن آن به مسائل مربوط به روش، در آن آغاز، در آن صحرای پرتب و تاب مشاجرات سترون، همچون یک نشانهٔ بهم پیوستگی، یک منبع آب خنک، یک مرکز انرژی قیاس‌ناپذیر بشمار میرفت. رهبر توپا ماری‌زندانی، مذکور در فوق، در هنگام بحث در زمینهٔ منشأ جنبش چنین اشاره کرده بود: "التصاق و بهم پیوستگی ما از همان روزی واقعاً تولد یافته است که در مورد روش، بتوافق رسیدیم". مبارزهٔ مسلحانه بر تمام اشکال دیگر مبارزه تفوق داشت و این تفوق مشخص، در آن آغاز، التصاق و بهم پیوستگی این "یکموز موزائیک ایدئولوژیکی" را - که کاتولیک‌ها و تروتسکیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و سوسیالیست‌ها، انارشیت‌ها و مائوئیست‌ها، کمونیست‌ها و کاستریست‌ها را در کنار هم می‌چید - تأمین میکرد. پلاتفرم سیاسی، در آن آغاز، باندازه کافی وسیع و مبهم بود که بتواند جمعیت هرچه بیشتری را بر روی خود نگه دارد: این فراخی نظر، یک حیلۀ اپورتونیستی نبود تا از چپ و راست، تعداد هرچه بیشتری عضو را به نام خود بچسباند. اینکار، بروی یک اعتقاد عمیق و یک فکر زیرکانه و توأم با فرافراست، استوار بوده است: سپهر سیاست، بسیار وسیع تر از سپهر احزاب سیاسی می‌باشد، و گسترۀ تلاش‌ها و نیروهای انقلابی، سازمان‌ها و برنامه‌های انقلابی را، با فاصله زیاد، عقب می‌زند.

ولی آنچه در آغاز سبب شده بود که بر تقسیمات فرقه فرقه ای قدیمی غلبه کند، آیا همچنان قادر بود که در مقابل نمودن و حل کردن گش و قوسهای درونی - که حتی موفقیت جنبش، در رطبن خود و بر نیروهای احاطه کنندهٔ خویش، بوجود آورده بود - آنها را یاری دهد؟ خاموشی و لب فرو بستن ایدئولوژیکی که تا مدت بعنوان یک عامل واقعی التصاق و بهم پیوستگی بشمار میرفت، آیا این خطر را به همراه خود نداشت - همینکه تجمع و بهم پیوستگی تحقق یافت و کلیۀ نیروهای بسیج گردنی، بسیج شد - که در یک لحظهٔ خاص، بصورت عامل تجزیه و تلاشی درآید؟ نامشروع نخواهد بود اگر از خود سؤال کنیم که آیا این اصل، بیک مفهوم، بیش از حد قاطع، از نظر محتوی سیاسی بیش از حد فقیر نبوده است تا بتواند در مقابل توسعهٔ بیش از بیش پیچیدهٔ خورسازمان، و بویژه، در مقابل موقعیت بیش از بیش پیچیدهٔ سیاست رژیم مقاومت نشان دهد، تا بتواند همچنان بعنوان موازین و محک عضوگیری، در سنجینی هدفها و اتحادها بکار گرفته شود؟ "کوچک ترین مخرج های مشترک" که در آغاز، مبارزانی تا این حد با هم متفاوت - (ولی) قابل جذب شدن در یک ناسیونالیسم بدیع انقلابی - را متحد میکرد، آیا همچنان قادر خواهد بود که مسائل

بیش از پیش در شوا رو پیچیده حساب و جبری را که سازمان انقلابی - حتی در صورتیکه اولین آزمایشهای سیاسی خود را با موفقیت پشت سر گذاشته باشد - به حل کردن آنها ناگزیر است، ساده تر کند؟ چوب بست های یک کم غیر مقاوم باید ثلوثیکی آن آغاز، آثای توانست در مقابل کش و قوسهای بیش از پیش افزایش یابنده و نیروهای گریز از مرکز - ی که پایه پای گسترش مید ان عملیات سازمان و تماسهای با خارج، بروی آن عمل میکردند -، همچنان پایدار ی نشان دهد؟

اگر همه چیز وابسته و در گرو جریانات و زمان میباشد، باید گفت که توپا ماروها، قربانیان اولین پیروزی های خود بشمار میروند. شرایطی که تعقیب جنگ در یک سطح برتر و مقابله مستقیم با مجموع نیروهای ارتشی را ایجاد میکردند در یگر نمی توانستند همانهایی باشند که براه افتادن وجهش اولیه جنبش را، در مقابل یک دشمن کمتر مبیّا و آماده، اجازه داده بودند. درینامیک حوادث و وقایعی که آنان خود بشخصه علم کرده بودند سرعتی را در پیش گرفت که از حد سرعت مکانیسم خاص نقطه حرکت آنان در میگذشت.

معلول ها همچون Boomerang (۲۴) طرف علت بازمی گشتند، و اکنون، این علت بود که مجبور بود خود را با معلولهای خاص خویش انطباق دهد و خود را بعد آنها برساند. چیزی که پیش از اینها، ظرفیت بسیج کنندگی و بنابراین، ظرفیت تحرك را داشت، در مرحله بالاتر (یازمبارزه)، بصورت یک ترمویک مانع درآمد. در آن اوایل، توپاها، تمام امتیازاتی را که "تصحیحات" پراگماتیکی ارائه میداد بنفع خود گردآوری کردند: منتظر خدمت بودن و آمادگی فکری، انعطاف پذیری و فرزند در از روی هوا فاپیدن در موقعیت ها، چابکی سیاسی و عملیاتی، پردلی و شجاعت در دریافت و اجرا، و رئالیسم تاکتیکی، زبردستی و مهارت. با به حکومت رساندن تخیل در کردار مبارزه سیاسی نظامی، دشمن را غافلگیر و مات و حیرت زده میکردند، و در همین حال، سایر نیروهای انقلابی "سازمان یافته را دست و پاگم کرده و هاج و واج برجای گذاشتند - بنحویکه (این نیروها) جرات نمی کردند که ابتکار مشاجره قلمی یا انتقاد در مقابل افکار عمومی را در دست گیرند. توپا ماروها که اعراضه بیحرکتی مفاصل آئینی (Doctrinal) - که گریبانگیر چپ تاریخی است - رهایی یافته بودند، می توانستند با سبکبالی دست به مانور بزنند، با نرزش و راحتی عقب و جلو کنند، با استفاده از حریم غافلگیری از پهلو حمله ور شوند. دشمن، در این فاصله، بدون اینکه کلمه ای بر زبان بیاورد به مشاهده نشست و به تلمبار کردن تجربیات و اطلاعات خود مبادرت ورزید؛ او از شکستهای خاص خود در دست میگرفت و همچون شاگرد مدرسه ای، و پیروزیهای توپاها را مورد مطالعه قرار میداد. دشمن وقتی که با بهره گیری از آموزش استادان خود یعنی توپا ماروها، مسلح شد، مجهز گردید، تعلیم یافت، از نوسازماندهی کرد، آموخته گردید یا از نیروی خط افتاد، واحد های بسزرگ زره پوشی را وارد میدان نبرد کرد - (میدانی) که تا اینوقت بوسیله واحد های سبک و درگیریهایی نادر اشغال شده بود - که شروع کردند به خمیازه ااران کردن میدان و در صفوف فشرده به پیشروی پرداختن. در طرف انقلابیون، تاکتیک چرخ زدن و تیراندازی کردن - برای مقابله کردن با چنان تجهیزات، و با چنان سطحی از تهاجم (دشمن) - نه د یگر کافی بنظر میرسید و نه موثر، لیکن این همچنان تاکتیک جنبش بود. یک هنگ یایک تیپ را با همان شیوه هایی نباید رهبری کرد که یک گروهان راهب - میگردیم. در اینجا ست که محاسن آن آغاز یعنی در مرحله نه ل کردن و بسته آوردن بصورت معایب در مرحله شوکهای رویارویی، فواید بصورت زیانها تجلی میکند و صفات خوب قبلی، اثرات منفی متراکم شده خود را آزاد می نماید: بدیهه پردازی، التقاطی گرایی، لیبرالیسم، بی اختیاری در حرکات، دست کم

گرفتن ارزیابی موقعیت در مجموع، کمبودهای سازماندهی، توپاها تغییرنکرده بودند، این موقعیت بود که تغییر کرده بود. مثل اینکه ناخدا اینی که به هدایت کشتی های کوچک در سواحل زادگاهش عادت دارد ناگهان مشاهده کند که او را به وسط دریاها برده و سکان رهبری یک کشتی عظیم الجثه را بدستش داده اند. باری، یک کشتی عظیم اقیانوس پیما با ۳۰۰ نفر مسافر باهمان شیوه های فقط متکی بر تجربه هدایت نتوان کرد، و پای مهارتهای ابدی - که برای هدایت یک کشتی کوچک در امتداد سواحل و باچند تن مسافر، کافی بود -، در اینجالتنگ میماند. ناخدا اینی در ماورای دریاها - در مسافتی پس طولانی، در همه نوع آب و هواهای اقلیمی، جریانها و ضد جریانها، باد های موافق و مخالف، سطح آرام آب و توفانها -، قد رستلم به علم ناخدا اینی، هواشناسی و نقشه شناسی دریائی نیازمند است که یک شبه بدست نمی آید. باین مفهوم، بحرانی را که سازمان در سال ۱۹۷۲ طی کرد میتوان همچون بحران رشد تلقی کرد و نه بمثابة یک افول.

بال ویرادن به فکروخیال در عملیات نظامی مبتنی بر نوعی جوازهرکاری را صادر کردن است که همواره، در پایان کار، نخواهد توانست از نوعی تن به حوادث سپردن مانع بعمل آورد. درست است که توسعه مبارزه انقلابی به پی بردن در مزیت اتفاق نظر، هماهنگی و ادغام دارد و گاه انقلابی منتهی میگردد، ولی این امر معمولاً در پطن نیروهای انقلابی تحقق می یابد و نه در تجرید؛ بدین معنای توجه به حد متوسط در سته بندی نیروهای غیر انقلابی - قطب مخالف دارد و گاه توده ای -، که اینها نیز باهم اشتراک نظر دارند، باهم هماهنگ میشوند و در هم ادغام میگردند. طلب و آرزوی نوب و حل کردن دو در یک - اگر در همین حال قبول نکنیم که یک به دو قابل قسمت است -، چیز نیست زائیده خیال. نمی توان بطور معجزه آسا از یک الکتیک تعریف (Definition) های یا از حد و اندازه و گاهها یا بفرار گذاشت و خود را در زیر بال و پر عملیات مستقیم، در امان نگه داشت - مثل اینکه گوئی مبارزه مسلحانه نیز بنوبه خود، کشور کوچک سوئیس است، بر کار از اتفاق های خارجی، یک قلمرو بیطرف، یک سرزمین پناه دهنده که بتوان در آنجا از تعقیب یک الکتیک در امان ماند. به این مفهوم، طرد اصل "مشاجرات سترون که بر تقسیم و اختلاف دامن میزند" می تواند بهمان حد و اختلاف و تقسیم جنبش انقلابی سهیم شود، و لولاینکه در زیر سرپوش یک اتفاق نظر ظاهری، شکافهای درونی را از انظار مخفی نگه دارد؛ هنگامیکه اوضاع و احوال، ضرورت مباحث صادقانه و عمیق را تحمیل کرد، قبولاندن آن (اصل) امکان پذیر نخواهد بود. منظور این نیست که هر وقت و در مورد هر چه پیش آمد خوش آمد، باید، فقط برای ارضاء هوس، به بحث و جدل پرداخت - زیرا کاری ساده خواهد بود که بازای قضیه راکن در آن یا با کاریکاتور ساختن و سفسطه کردن، اینگونه تذکرات را مستمسک کرد و آنها را مسخره جلوه داد. منظور این نیست - یکبار دیگر تکرار کنیم - که یک جنبش انقلابی در شرایط کونی اروگوه باید در مورد جنگ هند و پاکستان، و یا در مورد (ضرورت یا عدم ضرورت) ادامه حیات بخشهای سود اگرو تاجر در مرحله انتقالی سوسیالیسم، موضع بگیرد! ولی تأییدیهایی نمی توان از موضعگیریهائی سر باز زد که پراتیک شخص جنبش - بدنبال نیازها و توسعه درگیریهایی طبقاتی در میدان عمل -، متوقع آنست.

اگر قبول داریم که مبارزه طبقاتی و مخالفت اصولی از میان ابزار خود مبارزه رد میشوند، باید قبول کنیم که مسئله بر سر این نیست که مبارزه ایدئولوژیکی را فقط به خارج بکشانیم، بلکه همچنین لازم است که آنرا در داخل

دنبال کنیم. به خارج کشاندن (مبارزه‌اید ثلوثیگی) بچه دردی میخورد؟ به مشخص کردن دواستان واقعی و روغن انقلاب، به رواج دادن افکار درست، به استحکام بخشیدن و گسترش دادن اردوگاه انقلابی. درد اخلد دنبال کردن آن بچه دردی میخورد؟ به مستحکم کردن وحدت و کارآئی هرچه بیشتر سازمان، به پی بردن بنقاط ضعف خود، به تصفیه کردن پایگاه نظامی خویش. وحدت، براساس و در پیرامون اصول، آبدیده میشود و اصول، از آسمان فرونی افتند: در مبارزه‌اید ثلوثیگی، ته نشین و تصفیه میشوند.

اراده محکم و شرافت انقلابی، از شرایط لازم برای آبدیده کردن يك ابزار مبارزه بشمار میروند (۲۵)، ولی درد رازمدت، برای تضمین تجانس داخلی يك سازمان، کافی بنظر نمیروند. فضیلت اخلاقی و صلاحیت تکنیکی نیز برتری ویژه انقلابیون را در ردگیری شان بپروژوازی بین المللی، تامین نمیکنند. فاشیسم هم

میتواند قهرمانانه بجنگد و هیچکس قادر نیست در مورد فد اکاری محاصره شدگان الکازر و تولد Alcazar de Toledo (۲۶) یا شهادت کماندوهای اسکورزنی Skorzeny (۲۷) که موسولینی را آزاد کردند، تردیدی بخود راه دهد. اما در مورد وسایل تکنیکی، احدی نمیتواند تردیدی بخود راه دهد که صنعت امریکای شمالی قادر است عالی ترین ابزاردگیری و نبرد — آنهم بمقدار نامحدود — را در اختیار دستگا‌های سرکوب — ارتش و پلیس — امریکای لاتینی قرار دهد. بقول ویتنامیها، تنها برتری ئی که دشمن نمی تواند در زمینه آن با ما بمقابله بپیرازد، عبارتست از برتری سیاسی — اخلاقی؛ و در آخرین تحلیل، عنصر تعیین کننده در همین جاست: نیروی توده ای که بمآل آن وقت میرساند، اید ثلوثی علی که بما جهت میدهد، یعنی انطباق مارکسیسم — لنینیسم با شرایط مشخص ویژه ای که در آن، واحدهای انقلابی به جنبش پی بردارند.

آخرین کلام در زمینه مسئله مورد بحث. بدون شك ایراد گرفته خواهد شد اینکه عبث و بیهوده خواهد بود که بگوئیم از تمایلات ام. ال. ان (توپا ماروها) به امپریسم (مسلك تجریمی یا طرفداری از اصلالت تجربه) و پراگاتیسم سیاسی، پرده برداریم؛ زیرا که اکثر بنیادگذاران ورهبران جنبش، خود اصل و منشأ روشنفکری دارند: مهندسین، پزشکان، وکلای دادگستری، کادرهای فنی، دانشجویان و غیره. ایرادی که بنظر ما ساده لوحانه است، زیرا احدی باندازه يك روشنفکر — که تماس مستقیم با عملیات انقلابی پیدا میکند — "ضد روشنفکر" گرا نیست. عملیات پرستی — نه بمفهوم جامعه شناسی و نه بمفهوم سیاسی واژه —، يك خط مشخصه "پرولتری" بشمار نمیروند. همه میدانیم که "کم سواد" ترین مبارزین کارگری، کسانی هستند که قبل از همه درخواست مطالعه کردن، آموختن، بحث کردن مینمایند و بیش از همه برای "استاد" احترام قائلند؛ در حالیکه "استاد"، قبل از همه درخواست میکند که مجلس مطالعه را منحل کرده، و بدوین دست دادن وقت به "وقایع" روی آورند. و قتی که يك دانشگاه دیده با تمایلات تئورسیستی، در طول راه، با پراتیک نظامی برخورد میکند، این امر نادری نیست که در اولیسن گامها، يك پراگاتیسم بیرحمانه و کینه توزانه ای رازدرون خود رها کند. درست مثل اینکه بخواهد بایسک فشار، تمام چیزهایی که موی دماغش شده بودند و انتهای تلمبارشده اش را واداره عقب نشینی کنند، درست مثل اینکه بخواهد کیفر چیزی را پس بدهد که تصور میکند از گناهان شخصی اوست یا بدینگونه — نارسائی های واقعی گدشته خود را جبران کند.

توضیحات

(۱) ژانویه ۱۹۷۳. پس از آن (یعنی بعد از کودتای نظامی ۲۷ ژوئن ۱۹۷۳ م.)، موقعیت - با استقرار یک دیکتاتوری نظامی کامل، بستن در کنگره، غیرقانونی کردن کلیه احزاب، سندیکاها، و اجتماعات چپ، و به بند کشیدن کلیه مخالفان - کاملاً تغییر کرده است (مارس ۱۹۷۴) ۵۰
(۲) در مورد این اصطلاح به قسمت دوم مقاله دبره، در شماره سوم عصرعمل، حاشیه شماره (۱۱) مراجعه کنید ۵۰

(۳) یعنی: من روئی هستم و خودم را تسلیم نمیکنم ۵۰
(۴) Curare سم گیاهی است که در آمریکای لاتین، هندیان بومی، تیرکمانهای خود را به این سم مهلك آغشته میکردند. امروزه از این سم برای بیهوشی و همچنین برای از بین بردن انقباض ماهیچه ها استفاده میشود ۵۰

(۵) یکی از رفقای هیأت تحریریه این قسمت از نوشته را اشتباه و گمراه کننده تلقی کرده است. تکیه او بر مقدمه نوشته کمکهای اولیه " (از انتشارات جبهه ملی ایران، خارج از کشور - بخش خاورمیانه) بود. مابدوا این قسمت از مقدمه مذکور را در زیر نقل می کنیم:

بین مردم شایع است که هنگام بیهوشی مریض ممکن است حرف بزند و رازهایش را فاش کند. این تصور باطل است. ترس از این تصور گاه باعث میشود که رفقای مریض دستپاچه شوند و بد عمل کنند. مریض هنگام بیهوشی حرف نمیزند. قبل از بیهوشی هم بندرت ممکن است چند کلمه حرف بزند که عموماً بی سروتهند، درست ادا نمی شوند و هیچکس ممکن نیست مطلبی از آن بفهمد. وقتی مغز درست کار نمی کند حتی اگر بخواهد سری را بگوید نمی تواند. بنا بر این از این مسئله واهمه بی جا نداشته باشید.

تصور نا بجای دیگر اینست که دشمن به مردم وانمود کرده که داروهائی در اختیار دارد که با تزریق آن شخص را وادار به صحبت میکند. این نیز دروغ است. اگر چنین دارویی وجود می داشت اینهمه اسباب شکنجه برای چه بود؟ داروهائی وجود دارد که با تزریق آن در بعضی موارد و تحت نظارت یک روانشناس، مریض را بگفتن بعضی کلمات وامی دارد که از روی آن ممکن است ریشه بعضی از اختلالات روانی پیدا شود. این مسئله با وادار کردن مریض به گفتن اسرار، زمین تا آسمان فرق دارد (ریشه اختلالات روانی را در تحت شعور می جویند - سرنگهداری مربوط به عالیترین بخش شعور است) بنا بر این با تزریق چنین داروهائی، مریض اگر هم بخواهد نمی تواند سری را بگوید. این را خوب بخاطر داشته باشید.

ممکن است داروهائی تزریق شوند که ضریان قلب را تند کنند، باعث عرق کردن زیاد شوند، پیچش در دل ایجاد کنند و ناراحتی های دیگری بوجود آورند. نترسید. اینها دارهائی با اثر موقت هستند. ولی دشمن می خواهد از ترس شما سوء استفاده کند به شما میگوید: حالا عرق میکنید، بعد غش میکنید، ورنج میرید، و همه رازها را میگوئید، بعد به شما پیشنهاد می کند که عاقل باشید و قبل از تزریق بیشتر دارو، حرف بزنید. ولی همانطور که گفته شد مرحله بعدی این ناراحتی های جسمی، سست شدن اراده و گفتن راز نیست. و کاملاً مطمئن باشید که، همه کارها بخاطر این است. هیچ وسیله طبی نیست که بتواند فرد را بر خلاف میلش وادار به سه گفتن رازی بکند. این را خوب بخاطر بسپارید.

(کمکهای اولیه، مقدمه، صفحات ۴ - ۳)

یک قسمت از نوشته مذکور در فوق از جمله اینکه دشمن هیچ دارویی در اختیار ندارد که فرد را وادار به اعتراف نماید به این دلیل ساده که در این صورت نیازی نداشت که به اینهمه آلات و ابزار شکنجه متوسل گردد، جز بدیهیات است یعنی بکک عقل سلیم و بدون شناخت ویژه علم پزشکی و روان پزشکی در صحت و درستی آن تردیدی نمیتوان داشت. قسمت دیگر نوشته از جمله این عبارت که: "... (سراسر نگهداری مربوط به عالیتین بخش شعور است) بنابراین با تزریق چنین دارویی، مریض اگر هم بخواهد نمی تواند سسری را بگوید. ... بیشتر علمی و تخصصی است، تأیید یار آن به شناخت دقیق علمی مربوط میشود. و نگارنده این سطور خود را برای اظهار نظر قاطع در این زمینه صالح نمیداند، و با اینهمه به خشت و اعتقاد علمی و صداقت یک پزشک مترقی اعتماد می کند.

(۶) یعنی: طبق اطلاعات کسب شده از زندانیان.

(۷) Proletarianisation: یکی از رهبران توپاماروها درباره این واژه توضیح جالبی

بدست میدهد. بصفحات ۲۱۲ - ۲۱۳ کتاب "ماء توپاماروها"، جلد سوم مراجعه شود. (۸) برای اطلاع از معنای این اصطلاح به قسمت اول نوشته در به در شماره دوم "عصر عمل" صفحه

۱۰۰ مراجعه کنید.

(۹) بطوریکه میدانیم میدان عمل واقعی و طبیعی جنگ چریکی روستائی، کوه و جنگل است. از طرف دیگر اردوگاه کشور است بدون کوه و جنگل، بازمینهای صاف و هموار. در متن، منظور از "زمینهای هموار روستائی" اشاره به این نکته است. بهر حال، توپاماروها برای رفع اشکال این طبیعت مخالف جنگ چریکی روستائی، به ابداع "تانوسرا" ها، مبارزات ورزیدند و برنامه تانورامورد اجرا گذاشتند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به شماره دوم "عصر عمل"، صفحه ۹۸ بعد مراجعه کنید.

(۱۰) یعنی: حزب یاکانون.

(۱۱) متن کامل این مصاحبه در جلد سوم "ماء توپاماروها"، از انتشارات "سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور" (بخش خاورمیانه) "بفارسی ترجمه شده است. به صفحات ۱۶۵ بعد این

کتاب مراجعه شود م.

(۱۲) در اینجا - همچنین در سطور قبل وبعد - هر جا که از هسال صحبت میشود، منظور نویسند ه
فاصله بین ۱۹۶۸ - ۱۹۵۸ (یعنی زمان پیروزی انقلاب کوبانها هنگام انتشار " سی سئوال از سیک

توپا مارو") می باشد م.

(۱۳) Rio de la plata مصب وسیع امریکای جنوبی، متشکل از رودخانه های " پارانا" و " ار-
وگوئه " که از انتین را از اروگوئه جدا میکند و بر سواحل آن، شهرهای بوئنوس ایرس و مونت ویدئو بنا
شده است م.

(۱۴) Antonio Gramsci (۱۹۳۷ - ۱۸۹۱) . نویسنده مارکسیست و یکی از بنیانگذاران
حزب کمونیست ایتالیا . او در سال ۱۹۲۶ زندانی شد و در سال ۱۹۳۷ همچنان در زندان بود که وفات
یافت . ارزش نوشته ها و اهمیت مقام او در جنبش کمونیستی در رساله های اخیر بود که اوج گرفت و تا انجائی
که ما اطلاع داریم در ظرف همین چند سال گذشته، کتابها، رسالات و مقالات بیشماری فقط در فرانسه
در باره زندگی و آثار او انتشار یافته است م.

(۱۵) Masturbation intellectuelle یعنی : خلق روشنفکری م.

(۱۶) در سال ۱۹۷۱، د بره در مقاله " از آنها درس بگیریم "، چنین می نوشت :

" فضا و شیوه های سازمان و نبرد، علم یکاربرد ن اصطلاحات، نشانه ها و جای پای های عمیقاً وطن پرستانه
وملی مبارزه؛ یادآور مبارزات نهضت های مقاومت اروپائی ضد فاشیستی سرشار از تعلیمات است که جنبش،
راه مطالعه و استفاده کردن از آنها را بلد بوده است - همچنین از تجربیات نهضت مقاومت اسرائیلیها
بر علیه اشغال انگلیسی ها " (جلد سوم ترجمه فارسی " ما، توپا ماروها "، ص ۸۹) .
در حاشیه این مطلب، پس از تشریح واقعیت های تاریخی قبل از اشغال فلسطین بوسیله صهیونیستها،
مترجم آن مقاله چنین نتیجه گرفته بود :

" از توضیحات فوق دو نکته اساسی - برخلاف استنباط نادرست د بره - بخوبی روشن میشود :

۱- انگلستان در رواق با توجه به ماهیت ارتجاعی صهیونیسم، با این پدیده مخالفتی نداشت و جنگ
زرگری و مخالفت های موقتی او را (که بنابه مصالح و منافع استعمارش صورت میگرفت) به حساب اشغال
انگلیسی ها " گذاشتن، به بیشترین شوخی شباهت دارد . زیرا که ارتجاع و استعمار، فرزندان دو قلو و
ناقص الخلقه یک پدرند .

۲- اشغال فلسطین بوسیله صهیونیستها و بیرون راندن فلسطینی ها از سرزمین خود که در یک شرایط
خاص و " مناسب " از مقطع تاریخی (از جمله بهره برداری از یک جو سیاسی مناسب، یعنی خود را به موش
مردگی زدن های ناشی از قتل عام یهودیان بوسیله فاشیست های هیتلری) صورت گرفت؛ در تحلیل نهائی
جز اشغال یک کشور از طریق عملیات تروریستی چیز دیگری نیست . و این اشغال و استعمار، به بدترین
و خشن ترین شکلش صورت گرفته است، یعنی : بیرون راندن ساکنان اصلی از سرزمین مادری خود .
در این حال، از " نهضت مقاومت اسرائیلی ها " سخن گفتن، نه تنها یک موضع غیر انقلابی، بلکه ضد
انقلابی بشمار میرود " (جلد سوم " ما، توپا ماروها "، صفحات ۱۴۹ - ۱۴۶) .

در سال ۱۹۷۴، ما خوشحالیم که د بره در زمان نوشتن کتاب حاضر به ماهیت ارتجاعی و آخوند ما بانسه "
صهیونیسم آشنائی یافته است و دیگر از " تجربیات نهضت مقاومت اسرائیلی ها علیه اشغال انگلیسیها "

سخن نمی گوید، بلکه در استفاده از شیوه ها و تکنیکهای مبارزه آنها حرف میزند (مانیر عمیقاً معتقدیم که هرجنش انقلابی نه تنها باید باشیوه ها و تکنیکهای جنبشهای انقلابی در سطح جهانی آشنائی داشته باشد و از آنها بهره برداری کند، بلکه جمع آوری و بهره برداری از شیوه ها و تکنیکهای ارتجاع و ضد انقلاب در سطح جهانی نیز حتمالاً لازم و ضروریست. وقتی اهمیت این امر خوبی روشن میشود که بدانیم ارتجاع و ضد انقلاب با یک شیوه ها و تکنیکهای جنبشهای انقلابی در سطح جهانی عمیقاً آشنائی دارد و از این دانش خود برای سرکوبی جنبشهای انقلابی استفاده میکند). مبارزه قهرمانانه خلق فلسطین، فعالیتهای روشنگرانه تبلیغاتی و انتشاراتی گروههای پشت جبهه فلسطینی و سایر افراد و گروههای مترقی در خارج (علی رغم سیاستهای اپورتونیستی و مواضع خرد و بورژوائی غالب رهبران انقلاب فلسطین) در تصحیح مواضع غلط قبلی بسیاری از انقلابیون اروپائی از جمله در بهر، نقش اساسی داشته است، و روز به روز، بیشتر اهمیت کثیف و ارتجاعی صهیونیسم و رهبران اسرائیلی بر آنان آشکار میگردد. زیرا اکنون در دستگاههای تبلیغاتی مسموم کننده اسرائیل و ستونهای پنجمش در اروپا و آمریکا، یک تازمیدان نیستند؛ عملیات روشنگرانه سازمانهای فلسطینی و سایر افراد و سازمانهای مترقی در ارائه یاد زهرها و در رسم زدن، فعالیت چشمگیری دارند. البته ماهنوز تا تصحیح مواضع غلط بعضی از رهبران و پرچمداران "چپ" و "ما فوق چپ" اروپائی و آمریکائی در این زمینه، از جمله جناب سارتر و اعوان و انصار و همنسلا نش، فاصله زیادی داریم.

(۱۷) منظور از چیست که عنوان آن در صفحه ۶۳ ذکر شده است.

(۱۸) یعنی: اول زندگی کردن و بعد فلسفیدن.

این بینش قدیمی هابود برای دست انداختن و مسخره کردن کسانی که جز فلسفیدن یاب به بحث و جدل برداختن کار دیگری بلد نبودند، و قادر نبودند که امکانات و وسایل زیست خود را ایجاد نمایند.

(۱۹) capharnaüm نام شهر گالیله در فلسطین، شهری که مسیح در آنجا تعلیم میداد. اصطلاحاً همانطوریکه در اینجا منظور است، بمعنای محل محبوس کردن اشیاء، بروی هم و بدون نظم و ترتیب.

(۲۰) Ghetto واژه ایست ایتالیائی. سابقاً محله ای از یک شهر بود که یهودیان مجبور بودند فقط در آنجا سکونت داشته باشند (محله جهودها).

اصطلاحاً بمعنای اینست که اقلیتی را از باقی جامعه جدا نگه دارند، مثلاً در نیویورک، محله هارلم "گتو"ی سیاهان است. یکی دیگر از معانی اصطلاحی این واژه، مجامع و محافل محدود و بسته است که به خارج راهی ندارند، مثلاً میگویند: "گتو"ی فرهنگی ادبیات پیشاهنگ. در متن، یک کم همه این معانی، بویژه معنای اصطلاحی اخیر، مورد نظر است:

به مفهوم عام، اشاره است به مجامع و محافل چپ که در ریطن توده ها راهی ندارند و فقط در محله خود جیب و بیخ راه می اندازند و از سروکول هم بالا میروند.

و به مفهوم خاص، اشاره است به وضع پیشاهنگان انقلابی (تویا ماروها) که در درون همین "محله جهودها" نیز "یتیم" بودند و مجبور میشدند که در اینجا، منطقه کوچک جداگانه ای را برای خود دست و پا کنند تا بد و راز قیل و قالها و سروصداهای گوشخراش، سرشان بکارشان گرم باشد.

(۲۱) به "صاحبیه بایک تویا ماروی زندانی" در جلد سوم "ماء تویا ماروها" از صفحه ۱۹۵ بیعید مراجعه شود.

(۲۲) Caudillisme (یا "کودیلو" گرائی)، مشتق از Caudillo است. کودیلویی

رهبر بزرگ فرمانده نظامی. عنوان "افتخاری" فرانکو، دیکتاتور اسپانیا، نیز "کودیلو" است م.

(۲۳) در مورد این نکته، به حاشیه شماره (۵)، در شماره ۳ "عصر عمل"، ص ۴۹ مراجعه کنید م.

(۲۴) Boomerang یا Boumerang واژه ایست در یکی از زبانهای بومی استرالیایی.

انسانهای بدوی استرالیایی، اسلحه ای برای پرتاب داشتند که تیغه ای بود ساخته شده از چوبی سخت و خمیده. از اختصاصات این سلاح این بود در صورتیکه در پرتاب آن بطرف هدف، خطائی رخ میداد، سلاح بنزد یکی پرتاب کننده برمیگشت.

Boomerang اصطلاحاً بمعنای خاصه ایست که بزبان برانگیزانده آن تمام میشود. به این مفهوم، تقریباً چیز است شبیه به: تف سربالا م.

(۲۵) بنظر میرسد که در اینجا بره به این قسمت از مصاحبه رهبر زندانی توپا مارو با خانم ماریا استرگیلو اشاره میکند:

"— بنظر شما، مهمترین علامت مشخصه يك توپا مارو چیست؟

— اراده و... بیاد دارید که چه در مورد شرافتمندی چه میگفت؟

— بله: "از يك انسان شرافتمند میتوان يك انقلابی ساخت"

— همینست. اراده و شرف. با این دو، میتوان يك انقلابی ساخت."

(نقل از ترجمه فارسی ص ۲۱۳ جلد سوم "ما، توپا ماروها")

(۲۶) Toleda شهر است در ۷۰ کیلومتری جنوب غربی مادرید. در زمان جنگ داخلی اسپانیا

(۱۹۳۶-۱۹۳۷)، محاصره شدگان طرفداری فرانسوی در این شهر، بیش از دو ماه یعنی از ۲ ژوئیه تا ۲۷

سپتامبر ۱۹۳۶، با حفر سنگرهای در حوالی الکازر، آنقدر در مقابل حملات سربازان و بمبارانهای هوایی

حکومت جمهوری مقاومت نشان دادند تا هواداران فرانکو از راه برسند م.

(۲۷) اشاره است به از حکومت برکنار شدن و توقیف موسولینی در ۲ ژوئیه ۱۹۴۳. موسولینی، کسی بعد

بوسیله کماندهای آلمانی و ایتالیایی آزاد شد و از نو در اس حکومت قرار گرفت و ولی اینبار فقط در شمال ایتالیا

که در اشغال آلمانی ها بود م.

یادداشتهای زندان

"یادداشتهای زندان"، نوشته یکی از مبارزان داخل است که بدستمان رسید است. مایک قسمت از این نوشته را در این شماره، و بقیه را در شماره آینده منتشر میکنیم.

طریق دستگیری افراد بوسیله ساواک

روش دستگیری افراد بستگی به ارزشی دارد که آنها برای ساواک دارامیباشند. باین صورت که فرد هرقد را ارزش تر باشد، برای دستگیری او از امکانات وسیع تر—چه از حیث نفقات وجه از نظر محاصره، از خانه گرفته تا محله و منطقه—، استفاده میشود. در مورد برنامه دستگیری چریکها در خانه، کاملترین مطلب همانست که در مجزوه "تجربیات جنگ چریکی" نوشته فدائیان خلق آمده است. اما در مورد دستگیری فرد در خارج:

در گذشته فقط سعی میشد که تعقیب بصورت سایه به سایه، پیاده و یا با اتومبیل انجام گیرد؛ ولی اشکالی که این طریقه داشت این بود که چریک با دقت خاصش، با چند مانور عبور از مناطق پر جمعیت و کم جمعیت وغیره، خود را از محاصره خارج مینمود. نتیجه این شده است که ضد انقلاب در صورت مقتضی بودن شرایط، سعی مینماید که از محاصره منطقه ای هم سود جوید و چون در این طریقه، چریک بصورت متحرک (سایه به سایه) تعقیب نمیشود، ممکنست فریب خورده و خود را در محاصره تصور نکند و فرصت لازم برای دستگیری خود را در اختیار ضد انقلاب قرار دهد. بهر صورت، در مورد برخورد ساواک با گروههای مسلح قضیه روشن است و در این باره زیاد نوشته و گفته شده است؛ همچنین افرادی که مسلحانه اقدام مینمایند خود آشنائی کافی در این مورد دارند. ولی مطلبی که کمتر درباره آن صحبت شده است در مورد گروههای فعال غیر مسلح میباشد که بخاطرند اشتغال اطلاع در مورد نحوه دستگیری و بازجویی وغیره، ممکنست گاه خسارات جبران ناپذیری بیاریاورند، چه افراد بسیاری بوده اند که بعلمت همین بی اطلاعی دستگیر شده اند. من با چند گروه در زندان آشنا شدم که بنا به تصور خود، با اینکه تمام دقت های لازم را بعمل آورده و هیچگونه نقطه ضعفی در بین اعضای گروه خود نداشتند، با اینحال دستگیر شدند.

در اینجا لازم باشد که ساواک اکثر ابراسان شانس و اتفاق، موفق به دستگیری اینگونه گروهها میشود - منظور از شانس در اینجا دستگیریهائی میباشد که خود پلیس هیچگونه دلیلی برای آن در دست ندارد و فقط بر اثر کثرت دستگیریهاست که گاه چیزهائی تصادفاً بدامش می افتد. در زیر چند نمونه را ذکر میکنم:

- زن و شوهری در منزل مبارت بچاپ اعلامیه و جزوه و نشریه میکردند. تمام روابط خود را چه از نظر خانوادگی، چه از نظر شغلی و چه از باب ارتباط با دوستان سابق و غیره بترتیبی حل کرده بودند که کوچکترین خطری از آن جهت برایشان متصور نبود. در ضمن برای اینکه مدت بیشتری بعمل آورند، بین خود قرار گذاشته بودند هرگاه یکی از آنها در وساعت در تیر منزل آمد، طرف دیگر وسایل را مخفی نماید. یکروز، مرد جوان در خیابان، مانند دهان فردی که هر روز هورد سوء ظن واقع میشوند، دستگیر میگردد. آنها حساب چنین اتفاقی را نکرده بودند. با وجودیکه در نزدش چیزی نمی یابند، برای اطمینان بیشتر او را بمنزل میبرند؛ و همسرش که اطلاع داشت در پیش او مدرک خطرناکی نمیباشد، کاری برای پنهان نمودن وسایل موجود در خانه بعمل نیاورده بود.

- يك مورد دیگر مربوط بیک گروه میباشد که موارد مشابه آن زیاد اتفاق افتاده است. مهمترین مسئله برای اعضای این گروه در زندان این بوده است که بدانند چگونه شناخته شده اند. از یکطرف، با توجه به شناختی که از توانائی ساواک داشته اند و از طرف دیگر، با توجه به تمام مدت هائی که بعمل آورده بودند، بی بردن به علت شناخته شدن نشان، برای آنها اهمیت داشت. پس از تحقیقاتی که انجام دادند معلوم شد دانشجوی رابعلت سوء ظنی که باو پیدا میکنند، در خیابان دستگیر میکنند. او را بدون اینکه حتی اهل مطالعه و کتاب باشد، بزرشلاق می گیرند. او هم که حرفهای بهیچ طریقی به کله های پوک مامورین فرو نمیرود، برای خلاص کردن خود از ضربات شلاق، اولین نامهائی را که از همکلاسیهایش بدهش میاید، بدون آنکه حتی با آنها آشنائی چندانی داشته باشد، بیان میکند. مامورین که همانند خر و امانده منتظرند، بطرف منازل تمامی آن دانشجویان برآمده می افتند. یکی از این دانشجویان تصادفاً جزو گروه مورد نظریه است. این دانشجوی که فرمودار اتفاق را نکرده بود و اسناد و مدارک خود را عریان نگهداری میکرد، دستگیر میشود. . . .

از این نظر است که حتی در ضمن مطالعه يك کتاب اگر نیاز به آب خوردن هم داشتی، باید کتاب را آنگونه مخفی کنی که گوئی سالها ترا آن کاری نیست - بعضی ها حتی در مورد کتابهای آزاد روزهم همین مدت ها را معمول میدارند.

برای دستگیری افرادی که مسلح نباشند معمولاً بدین ترتیب عمل میشود که چهار نفر بایک پیکان — که دایماً با مرکز خود در تماس است —، بعد از بررسی منطقه در یک نقطه و درازانظار اهالی منزل، متوقف میشوند. از این چهار نفر، یک نفر مسلسلچی است و کلت هم دارد. آن سه نفر دیگر، فقط کلت دارند. معمولاً در بین این چهار نفر شخص زبان بازی — که اکثر اوقات هم میباید — وجود دارد تا زمانی که فرزند خانواده را به شکجه گاه میبرند، با کلمات فریبنده و خنده آمیز خود، مانع اعتراض اعضای خانواده شود. این فرد در غل آنچنان خود را علاقمند به معتقدات خانواده ها که اکثر اوقات همی هستند نشان میدهد و خود را آنچنان شیفته اسلام و خدا و غیره معرفی میکند که حتی گاه خود او هم، که تا حد زیادی از وضع خویش مطلع است، دچار شک میشود. این افراد در دل، با کلماتی از قبیل: چیزی نیست، مهم نیست، مسئله مهمی نیست! چون از اینجاری میشودیم میخواستیم برایش پیغام بگذاریم که فردا اگر وقت پیدا کرد، بماسری بزند و چند دقیقه بعد برگردد. ولی حالا که خودش را دیدیم چه بهتر که یک سر قدم بهمراه ما بیاید...

در همین حال، مشغول بازرسی منزل میگردند. نحوه بازرسی شان در رابطه با حالتی است که فرد از خود بروز میدهد. بسیاری از رفقا بوجه اند که علی رغم داشتن مدارک مهمی در منزل، بخاطر شناخت قبلی از برخورد با پلیس، بنحوی عمل کرده اند که در نهایت، تفتیش کنندگان فریب خورده اند. بعد از اینکه فرد را از منزل خارج میکنند، اگر راتومبیل با والتفات نکنند، حتمأ در کمیته جبران خواهند کرد.

با اغلب کسانی که از شهرستانها دستگیر میشوند — برای اینکه مقابله یا فرار نکنند —، بسیار دوستانه و با احترام برخورد میشود، و در طی راه آنچنان با آنها رفتار میکنند که گوئی اصلاً اتفاقی نیفتاده است...

در زندان بچند تن از رفقا برخورد کردم که با وجود امکان فرار — که چندین بار برایشان پیش آمده بود — فریب خورده و از آن استفاده نکردند.

نکاتی درباره "کمیته مشترک مبارزه با خرابکاران"

"کمیته" که اکنون پایگاه اصلی حفظ حیات امپریالیسم و ارتجاع داخلی است، نام اصلیش "کمیته مشترک مبارزه با خرابکاران" میباشد که بدلیل زیر ایجاد شده است: الف — بخاطر وحشت زیاد دستگاه ازمست آوردن قدرت، چه در اعضای ساواک،

چه اطلاعات شهربانی وجه رکن ۲ ارتش . بدین منظور ترتیبی داده شده است که تمامی این قسمتها در کنارهمد یگر به مبارزه با انقلابیون بپردازند ، و بدینوسیله در کنترل یکدیگر باشند . ساختمانی که در آن بازجویی ها بعمل میاید (فلکه) ، خود کمک زیادی در این مورد میکند . چه این ساختمان سه طبقه دارای حیاط و اثره شکلی است که ساختمان بصورت مدور و بگرد حیاط مزبور ساخته شده است و تمام اتاقها مشرف باین حیاط ، و اثره ای شکل میباشند (اتاقهای بازجویی و شکنجه) . در هر طبقه ، یک بالکن وجود دارد که مشرف به حیاط است و نقش ارتباط دهنده بین این اتاقها را برعهده دارد . نقشه تقریبی این قسمت ، همراه بایندها - که متصل به آن هستند ، در صفحه بعد آمده است . وقتی فردی را شکنجه میدهند ، همگی برای نشان دادن حسن نیت خود ، از اتاقهایشان بیرون می آیند و هر کدام سعی میکنند پیش از دیگری ، فرد مزبور را زیرمشت و لگد خود گرفته و مورد امانت قرار دهند .

ب - بخاطر داشتن برنامه واحد و مبارزه با انقلابیون . بعلمت اینکه در گذشته ، در برخورد های خیابانی با چریکها ، مواردی پیش آمده که نیروهای مختلف رژیم یکدیگر را مورد هدف قرار داده بودند .

ج - بخاطر کشف ارتباطات افراد با یکدیگر . میدانید که در گذشته ، ساواک وقتی که کسی را دستگیر میکرد ، به قرارگاههای خود از جمله به اوین میرد و شهربانی هم وقتی کسی را دستگیر میکرد ، برای اخذ پاداش ، بدون اطلاع ساواک و راه قرارگاههای خود میرد و تحت شکنجه قرار میداد - در اینحال ، رابطه احتمالی این گروهها کشف نمیکردید .

از دلایل فوق که بگذریم ، علت های فرعی دیگری از جمله مرکزیت داشتن کمیته شهرنهی و غیره ، برای ایجاد کمیته مشترک مبارزه با خرابکاران وجود داشته است . اوین و دیگر جنبه سابق خود را از دست داده و معمولاً برای نگهداری کسانی بکار میبرد که وضعشان هنوز روشن نیست ، و یا کسانی که هنوز بدگاه فرستاده نشده اند و در ضمن ساواک مایل نیست که قبل از بدگاه به زندانهای عمومی مانند قصر برد شوند . ریاست کمیته که البته تشریفاتی است ، بعد از یکی از مقامات شهربانی میباشند . البته همانطوریکه میدانید اولین رئیس کمیته ، همان سرلشکر طاهری بود که بعد از واصل شد . بطوریکه گفته میشود ، رئیس فعلی سرلشکر زند کربیی و یا با احتمال خیلی کمتر ، سرتیپ جعفریان است ؛ ولی باید گفت که رئیس واقعی اینجا شخصی است بنام حسین زاده که در ضمن معاون نصیری ، رئیس ساواک ، نیز میباشند . بطوریکه

برنامه و تقسیم بندی كاری در كمیته ، از بالا بدین ترتیب است :

- (۱) مقام شهرداری بعنوان رئیس تشریفات و اداری
 - (۲) رئیس واقعی و ناظر بر تمام برنامه ها ، شخصی بنام حسین زاده (که خود یکی از شكنجه گران معروف است که اکنون بعلمت گرفتاریهای زیاد ، شخصا تشریفات شكنجه میدهند)
 - (۳) سر بازجوها ، که هر كدام از اینان چند بازجو را اختیار دارند و بكارشان رسیدگی میکنند . چند تن از اینان عبارتند از : فرخی ، عضدی ، مصطفوی . . .
 - (۴) بازجوها ، که زیر نظر بازجوها كار میکنند و اغلب خود شكنجه هم میدهند ، مانند رسولی ، هدایتی ، اردلان ، متقی ، اسماعیلی ، محمدی ، خراسانی و غیره .
- ناگفته نماند که اکثر این نامها ، مستعار است . البته باید دانست که شاه خائن که حفظ خود را بوجود این سازمان میداند ، د ائمه رجریان كار و دستگیریهای افراد قرار میگیرد . گفته میشود که اغلب ورقه بازجویی های رفقای سطوح بالا را میخواند ، و در مورد شكنجه و فشار بیشتر ، اكثر از او كسب تكلیف میشود .
- در ضمن ، كمیته دارای تقسیمات دیگری نیز میباشد ، مثلاً ثابتی که دلش میخواهد خود را " رئیس روشنفكران ساواك " جا بزند ، معمولاً افراد سطح بالا را و بازجویی میکند .
- شخص دیگری نیز بنام جلیل وجود دارد که متخصص مواد میباشد .

شكنجه و بازجویی

وقتی شخصی را وارد كمیته میکنند ، در آغاز سعی مینمایند که روحیه او را خراب كنند تا در هنگام بازجویی به مطالب مورد نظر خود بآسانی دسترسی یابند . بعضی ورود ، فرد را احاطه كرده و به تمسخر و تهدید و ارباب اومی پردازند . یکی از اینطرف فریاد میزند :

— در كنربیا اینجانبین کی را گرفته ایم .

شخص مزبور می پرسد :

— اسمش چیست ؟

جواب می شنود :

— فلانی .

و او با قیافه ولحن بسیار متعجبی میگوید :

— راست میگی ؟ واقعاً خود فلانی است ؟ بدش بمن تا حال خواهر ماد . . . راجا

بیاورم . . . (۱)

یکی تعارف به نشستن میکند ، وقتی که فرد میخواهد بنشیند دیگری صندلی را از زیرش می كشد ؛ یکی در ضمن اینکه دست میدهد ، با دست دیگری میخواهند به گوشش ؛ یکی

از در وستی درآمده و فرد را بیک گوشه اتاق میبرد و مشغول نصیحت کردن میشود که :
 "جان من ، من خوبی ترا میخواهم ، هرچه داری بگو ، اینها آدمهای درستی نیستند ،
 ازیت میکنند " . گاه برای اینکه روحیه فرد را بیشتر خراب کنند ، همین شخص که تاکنون
 نرم و دوستانه صحبت میکرد ، با مشت و لگد و فحشهایی بمراتب بدتر از دیرین بجان فرد
 زندانی می افتد . اگر دیدند که باز زندانی هیچ نم پس نمیدهد ، او را چشم بسته به
 اتاق شکجه برده و یا از تخت هایی که اغلب در اتاق بازجوهاست ، استفاده میکنند .
 این اتاق — که از قرار معلوم در هر طبقه یکی از آن وجود دارد — را خودشان " اتاق
 تنبیت " میگویند ؛ و اگر بشنوند که کسی آنرا " اتاق شکجه " نامیده است ، با شکجه
 در آن " تمشیتش " میکنند !! ریاست آن بعهدہ حسینی است (۲) . در هنگام وارد
 کردن فرد به اتاق شکجه ، برای اینکه رعب و در دلش ایجاد نمایند (چون چشمهایش
 بسته است و جانی راننی بیند) ، دم در میگویند :

— پایت را بلند کن !

گوئی که پله یا مانعی وجود دارد . یا اینکه :

— کمر تراخم کن !

تا تصور کنی که به سوراخی داری داخل میشوی (البته این بچه بازیها همان دفعات اول
 و دوم برای رفقا روشن میشود) . بعد او را بطرف تخت میبرند . این تخت با تختهایی
 که در اتاق بازجوهاست ، تفاوت دارد . تخت های دومی عموماً همان تخت های
 معمولی است که پای شخص را با طناب یا کمر بند به آنها بسته و شلاق میزنند . البته
 در اینحال ، این امکان وجود دارد که فرد بتواند بخاطر خاصیتی که طناب دارد ، کمی
 آنرا حرکت دهد — که خود تخفیفی در درد دست . ولی تخت شکجه بنوع دیگریست .
 از نظر شکل تا حدودی میتوان آنرا به تخت عمل تشبیه کرد (البته نه بطرافات آن) . در
 حالت ایستاده ، این تخت ، تا حد و کمر انسان میرسد ؛ و این بمنظور مسلط بودن
 شکجه گرمیاشد . این تخت از قسمت پاتا کمر ، افقی و از سر تا کمر ، شیب دارد ، یعنی
 قسمت بالای بدن و قتیکه بروی آن قرار میگیرد بالاتر از کمر تا پاها میباشد . در قسمت
 بالای تخت ، کلاه شبیه کلاه موتور سواران تعبیه شده است که سر را از جهت چپ
 بدن در آن قرار میدهند . این کلاه از نظر آنها چند حسن دارد . یکی اینکه بخاطر
 خاصیت مخصوصی که دارد (یکوع خاصیت دیپازونی) هر ضربه ای که به آن میزنند
 مانند دیپازون ، بانوسان زیر ، منعکس میکند — که این خود ایجاد رعبه عصبی
 مینماید . خاصیت دیگر آن ، جلوگیری از شنیده شدن فریادهای متد شخص است .
 با وجودیکه اتاق شکجه را اکوستیک کرده اند ولی باز برای اینکه اعصابشان از

فریاد های شکجه شوندگان آسوده باشد، از این کلاه استفاده میکنند. بدین وسیله، صرفنظر از اینکه صدای شکجه شوند به خارج نمیرود، این صدای چند برابر قوی تر شده و بطرف خود شخص انعکاس مییابد (بعضی از رفقا زنگی بخرش میدهند، و از قسمت چپ کلاه که محل وارد کردن سراسر است، با صدای بلند فریاد میزنند تا بدین وسیله هم اعصاب شکجه دهندگان را خراب کنند و هم خود تاحدی از انعکاس صدای در امان بمانند). تخت، در قسمتی که پاها و جزئی از دستها - به موازات بدن - قرار دارند، دارای گیره هائیکست که دست و پاها را درون آنها میگذارند و با پیچ، گیره ها را سفت میکنند. در اینحال، دست و پاها در داخل آنها کمترین حرکتی نمیتوانند داشته باشند، چه هر حرکتی خود شکجه ایست: مقابله گوشت و استخوان با آهن. گاه این گیره ها را آنچنان محکم بهم می بندند که زخمهای بسیار شدید ایجاد می نمایند. با استفاده از کابل های مختلف (۳)، به شلاق زدن می پردازند. راجع به شلاق لازمست که این نکته را یاد آور شویم که این آخرین تجربه ایست که در مورد شکجه انقلابیون به آن رسیده اند. دردی که از آن حاصل میشود، برخلاف تصور اکثر افراد (قبل از چشیدن آن)، از شکجه های دیگر کمترین و مهمترین خاصیتی که برای شکجه گران دارد اینست که شخص علی رغم تحمل بیشترین درد، کم اتفاق می افتد که بیهوش شود. در حالیکه در موارد ناخن کشیدن یا سوزاندن، بعد از اعمال شکجه، فرد بیهوش میشود و یگرنمیتواند چیزی از او بدست آورند. خاصیت دیگر آن، باقی نماندن اثر شکجه است. البته این بدان معنا نیست که دیگر از سوزاندن و ناخن کشیدن و غیره استفاده نکنند، بلکه سعی می نمایند که این اعمال را اغلب در مورد افرادی انجام دهند که از آنجا خارج شدن نیستند و با در قسمت های از بدن (مانند آلت تناسلی و غیره) اعمال کنند که امکان نشان دادن آن بهمه کس موجود نیست.

در ضمن شلاق زدن بپاها - که بوسیله دو گیره بهم بسته شده اند و هر یک از ضربات بهر دو پا میخورد -، ضربه هائی هم به کلاه میزنند تا از خاصیت دیپازونی آن استفاده گردد. اغلب توام با این اعمال، از برق هم استفاده میکنند. بدین ترتیب کلاه گیره های ریزی را، که هر کدام بیک سیم برق وصل شده است، به قسمتهای حساس بدن، مانند پره های بینی، گوشه های انگشتان دست، بیضه و جاهای دیگر وصل میکنند - که با وصل شدن به برق، ایجاد شوک مینماید. ضمن استفاده همزمان از تمامی این وسایل، شروع میکنند به وارد کردن اتهامات مختلف (۴). یک دسته از این اتهامات، اتهامات عمومی است، یعنی هر فرد اهل مطالعه، عموماً با آنها

برخوردار داشته است مانند خواندن کتابهای ممنوعه (۵) ، جزوات ، اعلامیه ها و تیریه .
در اینجا ، فرد باید هشیار باشد که اتهامات وارده را بخود نگیرد و از کثیت و شمول آن
در بین عموم آگاهی داشته باشد .

اتهامات وارده گاه چنان بزرگند که شخص را بدست نگران میکنند تا جایی که راضی به
اقرار اعمالی میشود که انجام داده است تا شاید از شر آن اتهامات جان سالم بدربرد .
در حالیکه با کمی دقت و تفکر ، متوجه خواهد شد که خود بازجو هم به آنها اعتقاد ندارد
و فقط بخاطر بلوف و ارباب از آنها استفاده میکند . در ضمن شکجه را در مرتب میگوید :
— ما همه چیز امید انیم ولی میخواهیم که خودت همه چیز را بگویی .

در یک چنین مواقعی باید خوشحال بود ، زیرا که هیچ چیز ، وحد اکثر اینکه چیز مهمی ،
از او نمیدانند . اگر با مقاومت نشان دهی و چیزی نگویی ، بعد از اینکه مدتها شلاق
زدند ، میگویند :

— حرفهایت را بزن !

ناگهان ، " یکی از موارد " ی که اطلاع دارند — گاه تنها مورد هم هست — بیان میکنند
و به عکس العمل شخص در مقابل آن دقیق میشوند . در این حال ، شخص بهیچوجه
نباید خود را باززد ، و این مطلب را هیچگاه از نظر دور ندارد که : ساواک با اینکه از
تجهیزات و امکانات زیادی برخوردار است ، تا بحال بندرت نتوانسته است که گروه و
دسته ای را کشف کند و در اکثر موارد ، که موفق به " کشف " گروهی شده ، ناشی از خطای
افراد آن بوده است . این مسئله مهم را نیز باید متذکر شد که : اگر فرد تصور نماید که با
اقرار چیزی که میدانند قضیه تمام شده است ، سخت در اشتباه میباشد و هنوز به ماهیت
این ارادل پی نبرده است . همینکه فرد آغازه گفتن کند ، اشتباهشان زیاد تر میشود
و شکجه هم شدت بیشتری می یابد . چون مسائل باز تر شده است ، پای اشخاص
در یگری بمیان کشیده میشود ، بنابراین در مورد آنان نیز اطلاعات میخواهند . بازجوها
چون پاداش می گیرند ، از این نظر هر چه اطلاعات بیشتر و کامل تری بدست آورند ،
سبیل شان چرب تر میشود (حقوق رسمی بازجوها و تاسه هزار تومان است ولی گاه با
پاداشهایی که می گیرند ، این رقم در ماه چند برابر میشود) . از این نظر فرد باید از نو
و به نسبت مطالب اضافی ، شکجه بیشتری ببیند تا اگر احتمالاً چیزی ناگفته مانده باشد
بیان کند . فرد شکجه شونده اگر در این زمینه منطقی فکر کند ، باین نتیجه میرسد که
شکجه را در هر حال متحمل خواهد شد ، پس سعی نماید مطالبی که از او برای ساواک
روشن است بوسیله خود آنها گفته شود تا در صورتیکه انکارش در اصل قضیه تغییری
نمیدهد ، بوسیله او مورد تأیید قرار گیرد . مقاومت بسیاری از رفقاء گاه شکجه گران و

بازجوها را عجیب خسته و ناامید میکند. اینها برای اینکه فرد لااقل به اعمالی که انجام داده و کاملاً روشن هم شده "جهت پرکردن پرونده" اعتراف کند، به رفقای دیگرش متوسل شده و به آنها میگویند: "به فلانی بگوئید که ما این مطالب را امید انیم. لااقل رضایت دهد که همینهارا بنویسد!"

یکی از افراد یک شکجه شده و شدیداً تحت فشار قرار گرفته بود، موقع برگشتن به سلول، در راهروی بند به رفیق پورجعفری - یکی از سمپاتیهای رفیق شایگان، که همسرش هم با او دستگیر شده و در کنار یکدیگر تحت شکجه قرار می گرفتند - برخورد میکند و از او رموز خلاصی از فشاریکه بر او وارد می آورند، نظر میخواهد. رفیق پورجعفری با اینکه از شدت شلاق، مقدار زیادی از گوشت پاهایش ریخته بود (۶)، با نهایت قدرت و شجاعت، با آن جثه ضعیفش جواب میدهد:

— کتک بخور، اما حرف نزن.

و آنچنان کلمه "کتک" را داد اگر چه بود که گوئی از یک شربت گوارا حرف میزند. بعد از اینکه مدت زیادی فرد را شلاق میزنند، کف پاهاش دست متورم میگردد و خون در آنها جمع میشود. و اگر باینکار همچنان ادامه دهند، ممکنست کف پا پاره شده و فرد بیهوش گردد، و در نتیجه بازجویی عقیم بماند. در اینحال، شخص را از تخت پائین می آورند. او که قدرت ایستادن بروی پاهایش را ندارد، چند نفری با شلاق و لگد به سروسرورت، به حرکت و دیدن در داخل حیاط مذکور (فلکه) وادارش میکنند. نظر باینکه نمیتواند بروی پاهای خود بایستد، دایماً بر زمین می افتد. و آنها، با ضربات لگد و مشت و شلاق، هرباره او را از نو، وادار به دیدن میکنند - که خود شکجه ای طاقت فرماست. این وحشیگری مدتها ادامه می یابد (۷).

انوقت او را به اتاق شکجه می برند، دوباره به تخت می بندند و عملیات از نو شروع میشود. در بعضی مواقع (بطوریکه در صفحات بعد خواهد آمد)، از وسایل دیگر شکجه نیز استفاده میکنند. باید خاطر نشان کرد که اولین بازجویی، نقش تعیین کننده ای را در سرنوشت شخص ایفا مینماید، و اگر او نتواند از این بازجویی روسفید بیرون بیاید، خیلی از مسائل و گرفتاریهای بعدی حل خواهد شد. همانطوریکه قبلاً نیز بیان داشتیم، مطالب ذکر شده بیشتر بخاطر گروه های غیر مسلح است که تازه پا گرفته اند. چه عموماً کسانی که در سطح مسلحانه دست بعمل میزنند، گذشته از اینکه آگاهی کافی در این موارد دارند، بابت جستن از آگاهی و خصلت انقلابی خود قادرند که در زمینه موارد پیش بینی نشده نیز، مسائل را بنحوی حل کنند. در بین خاطرهاست که دوباره باید تاکید کرد اگر گروههای تازه پا گرفته از تجربیات فوق و نظایر آن بهره

گیرند، چه بسا که اکثر آنها در رابطه با حرکت شدیدی که در جامعه ما ایجاد شده است در طی یک مدت کوتاه بتوانند آمادگی لازم را بدست آورند (۸).

در طی دوران بازجویی، بخصوص بازجویی های اولیه، شخص را در سلولهای انفرادی نگاهداری میکنند تا از تجربیات دیگران بهره مند نشود. با توسل به اعمال دیگری از قبیل پخش نوار شکنجه های دلخراش، سعی میکنند که اعصاب فرد را در شب و در وقت خوابیدن خراب نمایند، تا زمانی که جسم شکنجه نمیشود، روح را عذاب باشد و نتواند برای موقع بازجویی، افکار خود را تنظیم و متمرکز کند. این تکه را یاد آور شوم که عکس العمل افراد در هنگام بازجویی، متفاوت است. یکی از عالی ترین نمونه ها، همان طوریکه میدانید، مقابله رفیق اشرف دهقانی است. ولی یک مسئله را نباید از نظر دور داشت که برای تمام افراد نمیتوان این روش را تجویز نمود. غالباً کسانی وجود دارند که تمام اعمال شان برای ساواک روشن نگردیده است؛ بنابراین، در صورت نشان دادن عکس العملهای شدید - که بالطبع به اعمال فشارهای شدید تر از جانب ساواک منجر میشود -، ممکنست که دشمن به کشف مطالب تازه ای توفیق یابد. مسئله دیگری که بسیار قابل اهمیت است، سعی ساواک در تحت فشار قرار دادن افراد مقاوم و پرمعلومات جهت همکاری میباشد. زیرا که ساواک با وجود آن همه تشکیلات عریض و طویل و بودجه سرسام آور، از یک عامل مهم محروم است، و آن داشتن افراد متفکر در زمینه های سیاسی واید تئوریک میباشد که بوسیله آنها بتوانند در مقابل انتقال بیرون قد علم کرده و جهت سرکوبی اینان، از اهداف و برنامه های آینده شان سردر بیابند! بهمین دلیل است که از افرادی مانند نیکخواه و لاشائی و احمد رضا کریمی، باروی بازیدیرائی میکند. البته جای خوشبختی است که اولاً تعداد این افراد انگشت شمار است؛ ثانیاً علی رغم خدمات زیادی که در بدو خیانت خود بدستگاه کرده اند، مع الوصف نظر باینکه جهت خود را صد و هشتاد درجه تغییر داده اند، بزودی بخاطر دور ماندن از جریان فکری، و تحرك و تکامل رفقای انقلابی، از دور کار میروند و به دخترکان خود فروش شباهت مییابند که چند صباحی بیشتر جلوه نمی کنند (۹).

افرادى که جهت همکاری بدستگاه، قول و قرار می دهند گمانی هستند که در مراحل ابتدائی فعالیت بوده و اکثر از دانشجویان در حال تحصیل میباشند. اینگونه افراد، بزرگترین اشتباه را زمانی مرتکب میشوند که در بازجویی ها خود را افرادی آگاه، هشیار و با معلومات نشان میدهند. از همینجاست که دستگاه، برای گرفتن قول همکاری آنها را بشدت تحت فشار قرار میدهد. البته اینگونه دانشجویان ساواکی شده، بعد از آن که کم است، و بیشتر ماموران، کسانی هستند که قبل از ورود بدانشگاه ها، به

استخدام دستگاه درآمده اند . چون دسته اخیر کسانی هستند که از آگاهی سیاسی و از شعور علمی و اجتماعی بی بهره اند ، صرف نظر از اینکه نمی توانند به مصاحبت و معاشرت دانشجویان روشنفکر در آیند ، اکثراد ر همان ماههای اول ، با سئوالات احمقانه ای که میکنند ، شناخته میشوند و دیگر کسی فریب آنها را نمیخورد . بهمین علت است که ساواک سعی میکند این برنامه رزیلانه ، یعنی " ساواکی کردن " دانشجویان مبارز ، را با اعمال فشارهای شدید دنبال کند . تاجائیکه گاه دانشجویی را که در یک اعتصاب ساده شرکت کرده است تا حدیک چریک شکجه میدهد ، بدین منظور که او را به همکاری با خود مجبور نماید (البته این برنامه بیشتر در مورد دانشجویانی اعمال میشود که چهار فکری وجه از نظرفراقت ، مورد قبول و احترام دانشجویان دیگر میباشند) . این خوشبختی وجود دارد که اکثر این افراد قبل از خروج از زندان در بین رفقای خارج معرفی میشوند تا نتوانند به اعتبار زندانی شدن و همچنین بر اساس حسن اعتماد پیشین در بین دانشجویان به سوء استفاده بپردازند . ولی چقدر خوب بود که این افراد قبلا از شرایط آنجا و شیوه های دشمن ، اطلاع میداشتند و سعی میکردند که خود را افراد بیسواد و پرتی جلوه دهند (۱۰) .

ناتمام

حواشی

(۱) مسئله فحش قابل اهمیت است . عده ای بوده اند که باید ترین شکجه ها ازبای در نیامند ، ولی با وجودیکه از فحش دادن اطلاع داشتند ، نظرباینکه کاملاً آنرا احساس نکرد ، بودند ، پس از فحش و ناسزا بخود و خانواده و مقدمات آنها ، ازبای درآمدند .

(۲) این شکجه گریبیر عصی ، حدود چهل سال است که شلاق میزند . به پدر و پسر ملوگانه هرد و خدمت کرده است . این شخص قبلاً در اوین به کار کثیف خود اشتغال داشت . حدود ۶ ماه قبل ، او را به کمیته منتقل کرده اند تا با سوءاستفاد از آشنابودن نامش در نزد زندانیان ، بهره برداری بیشتری بنمایند . کسانیکه اسمشان بعنوان رذالت و شقاوت بیشتر معروف است ، در اینجا از مواهب بیشتری برخوردارند ، و از این امر ، احساس افتخار هم میکنند — که مثلاً رابیوی فلان و بهمن اسم برابرند .

(۳) کابل‌هایی با سطح مقطع کم و با حالت افتاده، گذشته از قطع نسوج کف پا — که باعث جمع شدن خون در کف پا میشوند —، نکش "سرش" نیز پیچیده و سه ناخن‌ها اصابت میکند که بعد از مدت کوتاهی، تعدادی از ناخن‌ها را اثر اصابت شلاق می‌شکنند و بقیه سیاه شده و میریزند. شلاق‌هایی با سطح مقطع زیاد و با حالت شق یا سفت، گذشته از قطع نسوج و ایجاد سایر عوارض بالا، بعلت سنگینی و شقی، اثرات دردناک و شدید بر سلسله استخوان‌های کف پا تا ران‌ها باقی می‌گذارند.

(۴) کسیکه از وضع آنها آگاهی دارد، خوب میدانند که اگر از او چیزی در دست داشتند، به استفاده از این همه وسایل شکجه نیازی نبود. در این حال، میتوان مطمئن بود که اگر هم چیزی میدانند، چندان مهم وجدی نیست.

(۵) ساواک از نظر خود کتاب‌ها را بدو دسته تقسیم کرده است. یکی کتاب‌های با اصطلاح ممنوعه مانند کتاب‌های ماکسیم گورکی، اصول مقدّمات فلسفه و... بطور کلی کتاب‌هایی که در گذشته اغلب چاپ شده و بعداً ممنوع گردیده‌اند. دیگری کتاب‌های با اصطلاح مضّر مانند کتاب‌های صمد بهرنگی، چین سرخ از ماکسیم رودنسن و کتاب‌های آل احمد و کثر شریعتی و کتاب‌های علمی سیاسی که اینگونه کتاب‌ها تماماً در کتابفروشی‌ها موجود است و یا تا چندی قبل وجود داشته است. در اینجا، مسئله مهم اینست: چرا ساواک با وجود سانسورشدنی که اعمال میکند، حتی کتاب‌هایی را که بوسیله موسساتی نظیر "بنگاه پرورش فکری کودکان" و غیره منتشر میشود، بعنوان کتاب‌های مضّر جمع‌آوری میکند. چند عامل در این امر دخالت دارد: یکی بخاطر عدم هم‌آهنگی است که در سازمان‌های مختلف وجود دارد، این امر مانع از داشتن یک برنامه واحد شده و باعث میشود که گاه یک کتاب پس از گذشت ماه‌ها از زمان انتشارش، توقیف گردد. عامل دیگر لایلیست که برای خود دارند، مثلاً بنابر ادعایشان، از مشاهده این کتب در نزد اشخاص به میزان فکر و شعور شاکی خواهند برد. عامل دیگر، که تصور میکنم مهمترین آنها باشد، بهره‌روانی است که ساواک از این موضوع میبرد. بدین صورت که گاه فرد را مثلاً بهانه داشتن ماهی سیاه کوچولو بزرگشکجه می‌کشاند؛ فرد، اگر از این حیله اطلاع نداشته باشد در چارعدم تعادل روحی میشود، زیرا هر چه به مغزش فشار می‌آورد، می‌بندد کتابی مانند ماهی سیاه کوچولو، آنچنان کتابی نیست که او بخاطر داشتنش این همه تحت فشار قرار گیرد. مهمترین کتاب بوسیله در ستگاه درباری "کانون پرورش فکری کودکان" چاپ شده، در تلویزیون برایش

تبلیغ گردیده ، در کتابهای درسی کودکان جزء کتابهای مفید به کودکان توصیه شده است . گاه شخص ممکن است تصور کند که تمام این برنامه ها از بیــــش تنظیم شده است تا کسانی مانند او را بدام بیندازند . نظریاتینکه فرد بخاطر نداشتن آگاهی ، نمیتواند تمام این روابط (در واقع غیر مرتبط) را در مغز خود حل کند ، ممکنست در مقابل بازجو ، شروع به تحلیل قضیه بکند که : این کتاب باین علتها . . . چیزی ندارد . . . در نتیجه ، مقصود بازجوی ساواک ، همانا اطلاع یافتن از میزان معلومات و طرز فکر شخص است ، عملی میشود .

در مورد کسانی که برای بازرسی بمنزل می آیند و کتابها را از دید باصلاح تیزبین خود می گذرانند ، بد نیست که مطالبی گفته شود : اینها اکثر افراد بیشعوری هستند ، همگی لیستهای دارند از کتابهای ممنوعه و مضره که معمولاً آنها را به به حافظه خود واگذار میکنند که گاه چیز جالبی از آب در نمی آید . . . اینها بجز چند کتاب و نویسنده — که در اثر تکرار ، بانامهایشان آشنا شده اند ، مانند تنکابنی ، آل احمد ، ساعدی ، دکتر شریعتی — ، بقیه را از روی شعور ناقص خود انتخاب میکنند . به جلد کتابها نظری می اندازند و کتابهایی را که کلماتی نظیر کلمات زیر ، برویشان باشد ، بر میدارند : شوروی ، چین ، جنگ ، جنگ ، انقلاب ، نبرد و غیره . . .

(۶) کسانی که زیاد شلاق میخورند ، قسمتی از گوشت پاهایشان ، از قسمت زانو به پائین ، آب یاریخته میشود .

(۷) عمل دودن ، از تورم پاهای ، تاحد زیادی میکاهد ؛ تا در مقابل ضربات بعدی کف پاها پاره نگردند . دیگر اینکه حرارت پا گرفتسه میشود تا وقتیکه دوباره فرد را به شلاق می بندند ، در زیاد تری بکشد .

(۸) یکی از رفقا که " خاطرات يك چريك در زندان " (نوشته رفیق یوسف زرکار) را خوانده بود ، اظهار میداشت : " محیط برایم خیلی آشنا بود ، در مقابل تمام اعمالی که انجام میدادند ، آمادگی کامل داشتم . فقط زمانی متعجب میشدم که یکی از آن اعمال را زیاد میبردند . . . "

این رفیق در يك لحظه کوتاه که رفیق هم گروه خود را می بیند بطرف او می پرد ، و بدون توجه به مشت و لگدی که بر او می بارید ، مطالبی را جهت یکی شدن بحثهایشان و میان نکشیدن پای دیگران در قضیه راه در گوش آن رفیق زمزمه می کند .

(۹) یکی از رفقا از احمد رضا کریمی شنیده بود که میگفت : " مثل يك کاپوت از من

استفاده کرده اند و حالاً دیگر بدورم انداخته اند . "

احمد رضا کریمی ، کسیست که عده بیشماری را بعد از خیانت (البته قبل از آنهم " تحفه نطنز" نبوده) ، لوداده است . از جمله معلمی که درد بیروستان باو درس میداد و حتی دو سال از او نگهداری کرده بود . همچنین هرکسی را که در دانشگاه و جاهای دیگر دیده بود و می دانست که احیاناً اهل مطالعه اند .

(۱۰) نمونه این افراد چندین تن از دانشجویان دانشگاههای مختلف میباشند که علی رغم اتمام پرونده هایشان و خاتمه بازجویی ها ، هرروزه چندین ساعت زیر شکنجه قرار می گرفتند تا بهمکاری تن در دهند . و متأسفانه باید گفت که تعدادی از این افراد ، بعزت فشار زیاد از یکطرف ونداشتن آمادگی لازم در برخورد با دشمن از طرف دیگر ، باین خفت تن در میدهند . و بهمیـــــ خاطر است که اکثر قریب بر این عقیده بودند که افراد باید در بازجویی ها ، تاحد امکان ، خود را اشخاص بی معلومات و پرتی جلوه دهند . تا در صورت محکومیت هم مدت کمتری زندانی شوند ، و هم پس از خروج از زندان ، دوباره مبارزه خود را دنبال کنند .

منطق نظامی



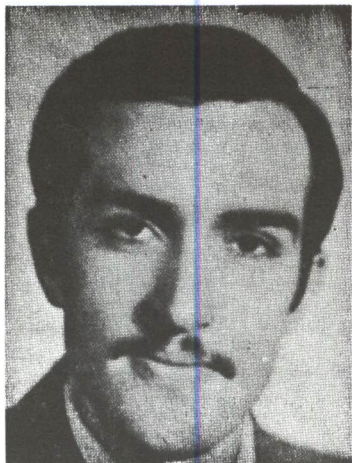
— آیا احساسات بشر در وستانه تان ، شمارا
از شلیک کردن بطرف مردم منع میکند ؟
— بهیچوجه . . . مردمی که سر به طغیان
بر میدارد ، از جرگه بشریت خارج شده است .

وحدت در میدان نبرد

..... شکی نیست که اسلام و مارکسیسم در همه زمینه ها با هم یکی نیستند ولی شکی هم نیست که اسلام و آریا مهریسم (مکتب مخصوص آریا مهر) در همه زمینه ها ضد یکدیگرند . آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه میزند درست همان دستورهائی را انجام می دهد که اسلام داده است ولی کاری که آریا مهر انجام می دهد درست ضد دستورهائ اسلامی است بیدادگری و تباهی است . آن مارکسیستی که در راه مردم تن به شهادت می دهد و در کنار چوبه اندام فریاد آزادی آدمی را با گلولی انباشته از خون بلند میکند و هرگز در برابر بیدادگری سرفروغ نمی آورد درست دستور علی بن ابیطالب را انجام می دهد که " دشمن ستمگر باشید و یار ستم دیده " آیا آن ویتنامی دلیری که برای آزادی با کالبدی نحیف و امتخوانی در برابر تاراجگران غول پیکر آمریکائی مردانه می جنگد با اسلام نزدیکتر است یا آریا مهری که با اسیران ائیل علیه خلق عرب و همه خلقهای ضد استعماری همکاری میکند ؟ اسلام دشمن ستمگر به مارکسیسم دشمن ستمگر ارجح می گذارد و میتواند دشادوش همه آنها علیه آریا مهر ستمگر به نبرد برخیزد زیرا دشمن هر دو یکی است - ارتجاع ، استعمار و زیسرا هر دو آنها با یک شمشیر رو برو هستند - ضد انقلاب "چوبه" تیرباران از خون همه شهیدان انقلابی خلق چه مسلمان و چه مارکسیست و رنگین است . با همان افزاینده مسلمان را شکجه می دهند ، مارکسیست را شکجه می دهند . مسلمان انقلابی با همان گلوله ای به شهادت میرسد که مارکسیست انقلابی . این گوهر یک وحدت واقعی در صفوف انقلاب است . این وحدتی است در میدان نبرد ."

از بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران

از نامه های رضارضائی



رضارضائی، یکی از فرزندان خانواده افتخارآفرین رضائی است - خانواده ای که تاکنون سه فرزند قهرمان خود را در راه باروری انقلاب ایران، از دست داده است. احمد، رضا و مهدی رضائی، هر یک بنوعی حماسه آفریده اند.

رفقای مجاهد ما، در کتاب از زندگی انقلابیون درس بگیریم - ضمیمه جنگل (۱) - چنان تجلیل و رخوری از رضا بعمل آورده اند که ما را از نوشتن شرح حال مجد و بیان قهرمانیها و فداکاریهای او در راه انقلاب ایران معاف میدارند.

ما در زیرسطوری از نامه های رضارضائی را از کتاب مذکور در فوق، نقل میکنیم. نامه های رضا به پدر و مادرش چنان پر شور و عمیق و آموزنده است که اگر قرار بود "دستچینی" بعمل آید، میبایست اکثریت قریب به اتفاق سطور آنها انتخاب میگردد. ولی هدف ما، از نقل "قطعاتی" از نامه های او، بهیژه بزرگداشتی است از این مجاهد انقلابی و آگاه.

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد یا آنکه زجان و تن اندیشه نباید کرد

پدر بزرگوار و مادر عزیزم و برادران و خواهران محبوس • امیدوارم که در زندگی بتوانم مایه تنگدشما نباشم و همانطور که با صداقت و پاکی خودتان مرا تربیت کرده اید ، فرزند خلقی باشم و جبران آنهمه پاکی و صفای شما را با فدا کردن جان خود در راه هموطنان رنج دیدم • من هرگز نمیخواهم برای من اشک بپریزد • به پاکی تربیت شدم و در راه مقدسی قدم گذاشتم ، ولی همیشه در هر راهی شکست و پیروزی وجود دارد من در سال گذشته تابستان به فلسطین رفتم تا در آنجا جهاد کنم • در آنجا جنگ بود و با اینکه جنگیدن و شهادت در راه آزادی سر زمین فلسطین ، بایه افتخار بوده ، برادران انقلابی فلسطینی ما حاضر نبودند که ما در آنجا شهید شویم و معتقد بودند که بهترین کمک ایرانیان در راه آزادی فلسطین کوشش برای آزاد کردن خود ایران است • در عین حال در جنگ شرکت داشتم • ما با بایه اجازه برادران فدائیکاران در ایران فعالیتها داشتیم بخاطر اشتباه و عدم توجه بعضی از رفقا دستگیر شدیم و مسوولیت ادامه راه بگردن کسانی افتاد که اکنون آزادند و امکان عمل دارند • سال گذشته در کنار برادران فلسطینی خود جنگیدیم و در همان موقع از جان خود دست شسته بودیم • در اینجا کار بحد کافی وجود دارد خصوصا هم صحبتی با مردان بزرگ • چیزی اضافه بر این ندارم که بگویم •

رضا اینچنین از زندان و شکجه گاه ساواک با خانواده خود حرف زد و چه کسی است که خانواده قهرمان او را نشاناسد ، شکجه هائی که پدر پیرش دید و قهرمانی برادر بزرگترش احمر شهید و دلاوری برادر کوچکترش مهدی شهید و پیام مادرش به بچه ها که " هرگز سلاح را از خود دور نکنید " و باز جواب مادرش به مردمی که برای تسلیت به آورفته بودند که بمن تبریک بگوئید ، تسلیت نگوئید فرزند چهارمی هم دارم که در این راه تقدیم خواهم کرد • و براستی هر چه گسترده تر بایه نبرد مسلحانه خلق که اینچنین قدرتهای انسانی شکفت انگیز نهفته درون خلق را نمایان میسازد و از مادری عادی چنان شیرازی میسازد • افتخار به خانواده رضائی سر مشق و نمونه خانواده های خلق ما •

..... شرایطی که کتم (وضع زندانها) خیلی بهتر از زندگی و وضع مایه آنها هموطن غیر زندانی ماست • هموطنانی که برای یک لقمه نان در مانده اند و

جهنمی که الان سراسر کشور را با سیستمهای ماکروویو و تلویزیون و... پوشاند مانند گوشه‌ها را کر میکند. رژیم به یک بسیج همه جانبه فرهنگی، پلیسی و... علیه جنبش جوان ما دست زده است. بچه‌ها حتی از دوران کودستان یک روز هفته باید در کلاس بحثهای سیاسی که در حقیقت - بحثهای شاهی - میباشد شرکت کنند.

برنامه آموزش دانش آموزان تا دانشگاه همه تغییر خواهد کرد و در آنها اصرار روی آموزشهای میهنی است. خلاصه رژیم با بهره‌گیری از تجارب امپریالیسم بدست و پا افتاده است. در مقابل، جنبش می‌باید ورشد میکند. تحریک توده‌های مختلف مردم خشن‌تر، اعتقاد بمبارزه مسلحانه محکم‌تر و افرادی که دست‌اندر کارند مصمم‌ترند و دیگر بحثی از تظلم‌خواهی و موش‌مردگی در مقابل دشمن نیست و کسی از رفا نیست که حاضر باشد بدون سلاح در خیابان حرکت کند و بخدا اگر مصالح دیگری ایجاب نمی‌کرد، نمیشد جلوی این رفا را گرفت که در هر جا بدشمن حمله نکنند. رفا‌ی عاصی و جسور و بی‌باک و مصمم. وحدت در میان ما مستحکم‌تر میشود، رفاقت بیشتر. مخالف زیادی بطور مخفی با مشی و اعتقاد به کار مسلحانه، فعالیت خود را آغاز کرده‌اند. ساواک بشدت سرش شلوغ است و فرصت سرخاراندن ندارد. نه تنها ساواک بلکه همه دستگاههای پلیسی دشمن بشدت مشغولند و از دست چریک‌عاصی، براستی و تنبک دشمن طی دو سال همه تلاش خود را به خرج دهد (آنها در زمانیکه ما سازماندهی‌های حساسیده و تجربه‌ای نداشتیم) و نتواند ما را نابود کند، چگونه خواهد توانست چریک دو ساله با انبوهی تجربه را نابود کند؟ نخواهد توانست. ولی در عین حال همه اینها شروط بزوانی است که ما همه تجارب خودمان را دقیقاً بکار بندیم و خوش‌خیالی نکنیم، ولی دیگر جنبش نطفه نیست، نهایی است که در سخت‌ترین زمینها و شرایط رشد کرده است و بدون شک در هوای ملایم ترو زمین آماده تربیه بار خواهد شکفت و خواهد بالید، بامید آنروز.

مادر قهرمانم. گاهی بطور ناخود آگاه سعی میکنم هرافتخاری که احمد و مهدی عزیز برایما بجا گذاشتند بخودمان متعلق بدانم. اما احمد و مهدی^ک یعنی پسران دلاور و مادی، بهمه خلق تعلق دارند. این دو ستاره تابناک همراه همه

ستارگان درخشانیکه در آسمان ظلمانی میهن ما می‌درخشند باید که شعله‌های تیز و
 بسزنده و درخشان خودشان را بر گذرگاه دشوار و خونین انقلاب بتابانند تا رهروان
 مصمم و آرزومند و پیگیر خلق راه مقدسشان را در روشنی ادامه دهند و به پایان برسانند
 مادر قهرمانم . از اینکه برادرانم هموار مرا بخاطر داشتن مادری چون تو
 دوست دارند شرمندام و آرزو دارم که بتوانم لیاقت فرزندی‌ت را داشته باشم و آنچنانکه
 تو آرزو داری اگر تو را می بینم روزی باشد که با تو پیروزی را ببینم .

مادر قهرمانم . ما در عصر شکوهمند انقلاب خلقها بسر می‌بریم . شاید
 خیلیها باشند که شکوه و عظمت دورانی که ما در آن زندگی میکنیم نتوانند درک کنند ،
 نتوانند سرود شور انگیزی که در سراسر جهان و در هر گوشه جهان ، در کوه و دشت
 و شهر با طنین گلوله های سرخ انقلابیون همراهی میشود بشنوند . ما در عصری به
 سر می‌بریم که قویترین دشمنان بشریت را با تپا و خفت بلانده اش می‌فرستند . مادر عصری
 زندگی میکنم که اراده خلقها همه سلاحهای هریمنی این دشمنان را پاك بشریت را به
 مسخره گرفته است .

” . . امروز شنیدیم که مادر قهرمانم را دشمن بسبب تظاهراتی که در دادرسی ارتش
 راه انداخته ، دستگیر و روانه شکجه کاه اوین ساخته است . علاوه بر اینها خاله
 شجاعم و خواهران و مادران دیگری نیز دستگیر شدند . من میدانم که دشمن
 چه تصمیمی دارد ولی میدانم که همه آرزوهایش در تلیم ساختن شما عبث خواهد بود .
 فردا است که رژیم در مقابل خشم مردم چاره ای جز توسل به زور و یا دست کشیدن از این

گونه جنایات نداشته باشد . رژیم در حال حاضر این خشمونت را بکار گرفته است
 و قصد دارد با ترساندن مردم آنها را از حمایت جنبش بترساند . ولی مگر مبارزه متعلق
 به ما است که رژیم سعی دارد مردم را از حمایت ما بترساند . تا ظلم هست ، تا فقر هست ،
 تا فلاکت و بی‌نوائی هست ، مبارزه هم هست . وقتی که توده های بنوا در جدال مرگ
 و زندگی ، زندگی خود را چیزی جز مرگ ندیدند مرگ شرافتمندانه را بر زندگی سیاه بود
 و از ترجیح خواهند داد . مگر این ما بودیم که کارکون جهان چپ و بلور سازی و کسره
 پزخانه ها و گشملی و شیر پاستوریزه و مینو و شکومارس را تحریک کردیم که دست به
 اعتصاب برای افزایش دستمزد خود زدند . ترس و وحشت ، با ساز پیروزی همیشه

قهرمانش را از میان کسانی انتخاب میکند که نمیدانند از مبارزه خود چه چیزی را طلب میکنند • کارگری که نان طلب میکند ، و مردمی که تحت فشار شقت بار زندگی جان میکنند از چه چیز میخواهند بترسند ؟ از سختی و گرسنگی و بیکاری که رقم آنها را تهدید بد بآن میکند ؟ آنها که خود بیکار و گرسنه هستند

۰۰۰ پدر و مادر قهرمان ، من هرگز بخودم اجازه نمیدهم که شمارا بخاطرسر داغی که بردل دارید تسلی بدهم • ما طی این دو سال مردان ارزنده ای را از دست دادیم ولی نکته مهم اینست که آنها برای ما تجارب و اندیشه هائی باقی گذاشتند که امروز ما با توان آن تجارب و اندیشه ها قدم برمیداریم • مهدی و واحد نیز از بیمن جوانان شریف و گرانقدری بودند که نه تنها بر روی برادرانشان ، برادران مجاهدشان ، بلکه بر روی بسیاری از مردم اثرات مثبت و سازنده از خود باقی گذاشتند • آنها با دلیری و گذشت و فداکاری خود و سرانجام با حماسه شهادتشان نامشان تا ابد جاویدان شد • فعالیت و تحرکی که احمد بعد از شهریور در سازمان دادن برادران باقیانده از خود نشان داد و برخورد جدی و قاطعش با مسائل برای همه ما نمونه بود • و امروز همه ما با افتخار از او یاد میکنیم • مهدی از خود مقاومتی بینظیر نشان داد و در زندگی کوتاه و انتقال بیش مراحل زیادی را طی کرد و عمر پرمعنی داشت • روحیه مهدی واقعا تعجب آور بود • وقتی که او را بعد از آنهمه شکجه بحالت فلج در سلول انداخته بودند مهدی با همان پاهای سوخته از دیوار سلول بالا رفته بود و اسمش را بر طاق سلول نوشته بود که باعث تعجب دشمن شده بود که چگونه مهدی توانسته است با اینهمه زخم از دیوار راست بالا برود • همین روحیه بود که سرانجام شکجه گرش را از پای آورده • حتما میدانید که ناصر خدا یاری که در تمام مراحل ، مهدی را شکجه میداد و تئیکه مهدی را در زیر شکجه گشت د چارچون شد و سپس با سکنه قلبی بدرک رفت • اینست روحیه یک مجاهد نمونه • ناصر خدا یاری گفته (.)

دو سطر جا افتاده است) آنقدر رشید است که هر کس از برادران مجاهد را کشته گرفته اند با خشم و کینه پیش او از ما یاد کرده اند • که مثلا دیدی چطور روده های احمد را دانه یم گریه خورد • چطور مهدی را کشتیم • . . . میگویند خدا یاری باو گفته بود که اگر حرف بزنی و محل بچه هارا بگویی تو را تیرباران میکنم و گرنه در زیر شکجه

میکنیم و مهدی این معامله آخر را هم نپذیرفت. میدانید که مهدی خانه جمعی برادرانش را میدانست و هنوز از آن استفاده میشود و اخیراً آنرا عوض کردیم. امروز حماسه مهدی زبانزد همه برادران جاهدش میباشد و مهدی قهرمان را همه آزاد یخواهان و همه مردم شریف که از شهادت معصومان عاش بدر آمدند میشناسند. علائقندم به عوض هر نوع اندوه و دریغ، افتخار و سربلندی نصیب شما باشد و با روحیه و شجاعتی که تا کنون از خود نشان داده اید نمونه ای راستین از مقاومت و استواری از خود بسازید این را یقین دارم که شما چنین هستید."

"... مادر راستی همین فکرش را میکردی که من علیرغم سیری که در زندگی عسادیام جریان داشت امروز در موضعی باشم که باسلحه، بگلوله، بطرحهای نظامی، به آینده دوردست طرحهای بزرگتر، به ارتش بزرگ خلق فکر کنم. برای خود من هم این موضوع جالب است."

میدانم الان علائقندی که بدانی چکار میکنم. من هم خیلی علائقند بودم که بدانم شما در شرایط جدیدی که برایتان بوجود آمده چه احساسی دارید و چه میکنید؟

اگر بخواهم وضع خودم را تشریح کنم باید چنین بگویم: که در یک پایگاه امن زندگی میکنم که در آن بکارهای روزمره سازمان که به من مربوط میشود رسیدگی میکنم. از محل این پایگاه هیچکس اطلاع ندارد؛ و خودم در مواقع معینی از آن خارج میشوم و به برادران سرمیزم و باهم در مورد مسائل به بحث میپردازیم و مجدداً باز میگردیم. در مواقعی که در منزل هستم با وسائل ارتباطی کاملاً مطمئن با برادران در تماس هستم اگر دقت کرده باشید مدتهای زیادیست که ما دستگیریهای زنجیری نداشته ایم و صرفاً باید روی مواردی که افراد از اصل غفلت کرده اند و دمام افتاده اند انگشت گذاشت. این نتیجه تجاری است که امروز داریم و نگه دارنده ماست. زندگی من در پایگاه بهیچ وجه یک زندگی اضطراب آمیز و کسل کننده نیست. بلکه کارهای فراوان به من اجازه هیچ گونه اتلاف وقتی را نمیدهد. انجام کارهای تشکیلاتی، مقداری مطالعه و ورزش بطور مرتب، تمرین تیراندازی، کار روی طرحهای نظامی آینده و تمرین فنون

نه من و نه هیچ يك از برادران آنطور كه دشمن شاید عده ای از مردم تصور میکنند زندگی اضطراب آمیزی ندارد • شادی و امید و حرکت صفات بارزی است كه در ما دیده میشود • ما از يك برادر شهید طوری یاد میکنیم و خاطره او را زنده میدانیم كه كوفی فردا خواهد آمد یا او را هرگز از دست نداده ایم • احساس سلامت كامل میكنیم و احساس میکنیم كه دارای اعصاب بسیار قوی و پرقابلی هستیم • نه من بلکه همه برادران چنین اند • به عنوان نمونه هیچ كس را سراغ نداریم كه در اثر فشار طاقت فرسایی كه به ما وارد میشود از انجام وظیفه شانه خالی کرده باشد •

بهر صورت هیچ كدام از تلاشهای وسیع و وحشیانه پلیس قدرت نابودی ما را ندارد ••••• ضامن بقا • ما خون های پاکی است كه داده ایم و پیوندی كه با توده داریم ••••• امروز انقلاب مسلحانه، به مثابه اصولیترین راه حل در مقابل این همه جور و ستم پذیرفته شده است • زیرا كه مردم بنه تجربه دریافته اند كه نمیتوانند هیچگونه حق مسلم خود را به جز از راه قهر و خشونت بدست آورند • این آرزوی بزرگ ما بود •••••

”خبر دستگیری محسن عزیز همه ما را نگران كرد • ما از کیفیت قضیه اطلاعی نداریم مگر اخباری كه از گوشه و كنار بگوش ما رسیده است چیزی كه برای ما مسلم است اینكه دشمن رذل و خونخوار كینه عمیق از ما بدل دارد و موضع ما نباید در مقابل این كینه مظلومانه باشد چون این آرزوی دشمن است كه همه ما را وادار به تسلیم و زبونی كند • ما علیه همۀ این فشارها باید مقاومت كنیم و بدشمن ضربه بزنیم ••••• اما موضوعی كه در مورد محسن میخواستم بگویم و در مورد افرادی نظیر او صادق است این است كه امروز بعلت فشار فوق العاده پلیس كار چریکی بصورت امری تخصصی درآمده است كه باید قواعد و فن آنرا فرا گرفت • این قواعد و فنون چیزهایی هستند كه ما به بهای كرامت پس خونها بدست آورده ایم • باین جهت توصیه ما این است كه امروز تنها شرط فعالیت

و تنها امکان فعالیت انقلابی در درون گروه‌های پیش‌تاز که از تجارب و امکاناتی سبب
خوردارند ممکن است، و کلیه فعالیت‌های انفرادی ویی برنامه و پراکنده محکم بشکست
است. از این جهت تنها شکل قابل قبول فعالیت انقلابی، فعالیت جمعی در درون
سازمان‌های با تجربه است... آنها نباید خود را باین آن در برزند که فدا شوند
بلکه بهتر است که در این ایام به خود سازی بپردازند، مطالعه کنند، ورزش کنند
کوه پیمائی کنند، رانندگی ماشین و موتور بیاورند، سعی کنند که فن و حرفه‌ای بیاموزند
از قبیل حرفه‌های فنی و مکانیکی و برق و رادیو و... خلاصه بهر شکل آمادگی‌های خود
را افزایش دهند و منصری کارآمد از نظر تئوری و عملی از خود بسازند. باید دانست
که انقلاب تنها تفنگ بدوش گرفتن نیست. انقلاب مسئولیت‌ها و کارهای متعددی را بدوش
دارد. حرکت جنبش درست مثل یک ماشین مدیون کار هماهنگ اجزای مختلفی است که
از پیچ و مهره شروع می‌شود و پیستون و چرخ و فرمان را دربر میگیرد. و همانطور که
همه ماشین پیستون نیست یا همه ماشین فرمان نیست همه چیز انقلاب هم تفنگ نیست.
برپا داشتن این تفنگ خود نیاز به امکانات و آمادگی‌ها و افرادی دارد که در سطوح
مختلف و به شکلهای مختلف فعالیت دارند. معروف است که میگویند: در ازای هر
فردی که در جبهه جنگ است و تفنگ بدوش دارد حداقل ۱۰ نفر باید در پشت
جبهه فعالیت کنند و به جبهه پول، امکانات پایگاهی، مخفیگاه، انبار، اسلحه
اطلاعات و هزار چیز دیگر برسانند. از طرفی نباید تصور کرد که در ارزشیابی، این
کارهای مختلف با یکدیگر از نظر حیثیت و ارزش تفاوت دارند. نقش یک پیچ و مهره در حرکت
صحیح ماشین همانقدر مهم است که سایر اجزاء، زیرا بدون همین پیچ و مهره هم
حرکت ممکن نیست. آیا ما میتوانیم بدون کمک‌های مردم زنده باشیم؟ مسلماً نه
بنا بر این هر اقدام کوچک چه در جمع‌آوری پول چه در ایجاد یک خانه امن و مناسب
چه در ایجاد انبار چه در دادن کمک‌های فکری و اطلاعاتی و هر چیز دیگر قدمی
است در زنده نگه داشتن جنبش. همه کسانی که انقلاب را زنده نگه میدارند
هدف‌ها و شعارهای آنرا بین توده می‌برند و... از شرافت انقلابی بر خور دارند
و سهمی از زنده در انقلاب دارند. کسانی هستند که تنها تفنگ بدوش گرفتن را جسامت
و شرافت میدانند. این اشتباه است. آیا بهمین کار تبلیغاتی ما دران توجه نمی‌کنید
که چه اثرات ارزنده‌ای از نظر افشاکری و رسوا کردن رژیم داشت؟

ما افتخار میکنیم که قربانیان بی آزاری برای رژیم شاه و امپریالیسم نیستیم .
 سلاحهای ما هر آن آماده است که وجود پلید این هارا از روی زمین براندازد
 ما امروز با حداقل امکانات یعنی با سلاحهای کهنه و فشنگهای که با دست خودمان
 میسازیم و با ساده ترین مواد انفجاری به جنگ رژیم آمده ایم و رژیم برای مقابله با ما
 از پیشرفته ترین تکنیک از قبیل بی سیم و سلاحهای خود کار استفاده میکند . باید
 تاریخ قضاوت کند که پیروزی سرانجام با کیست . آیا آمریکا با این همه هواپیماهای
 ب - ۵۲ و اف - ۱۱۱ و فانتوم و ناوهای هواپیما برش پیروز میشود یا ویت کنگ که
 سرمایاش یک شت از زن و یک تنگ است ؟ گفتم که ما هیچ دل به این خوش نکرده ایم
 که پیروزی را در یک سینی طلایی تقدیمان کنند و یا دشمن مادر یک صبح روشن در جلوی
 ما زانو بزند و تسلیم شود . بدانید که ایران از آخرین سنگرهای انقلاب در جهان است
 ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید و باید
 آرزو کنیم که ایران گور امپریالیسم باشد . خلق ما باید دلاورانه رنج بزرگترین نبرد های
 تاریخ و طولانیترین آنها را تحمل کند .

باری هر شهیدی که بر زمین می افتد با این آرزو میدان پیکار را ترک نمیکند
 که رزنده ای جای او را بگیرد . حال است خونهایی که ریخته شده است همدرد
 رود . این خونها بدون شک نهال انقلاب را بارور کرده است . و دیگر این نهال
 نخواهد خشکید . بگذار سازشکاران و ترسوها و بزدلان از این همه شهادت هراسان
 شوند و بکینند نمیشود کار کرد . فهم شهید جز این نیست که همچون چراغی باشد
 فرا راه دیگران . این جا پاهائی که شهدا میسازند فردا راه انقلاب را میسازد . . .

بیاد مرضیه احمدی اسکونی

رفیق شیرین معاضد روز جمعه ششم اردیبهشت برای ملاقات يك سپاتيزان عازم محل قرار میشود . این قرار قبلا توسط مأمورین دشمن کشف شده بود و تمام منطقه تا چند کیلومتر در محاصره دشمن بوده است . رفیق دیگر مرضیه احمدی اسکونی که از جریان ملاقات خبر داشته از طریق ضبط امواج بی سیم مأمورین پی میبرد که قرار او رفته و منطقه در محاصره است . رفیق مرضیه احمدی بلافاصله بعد از وقوف به چگونگی امر ، بدون اهمیت به خطری که او را تهدید میکرد ، بمنظور مطلع کردن رفیق شیرین معاضد وارد منطقه محاصره شده میشود و رفیق را پیدا کرده و او را مطلع میسازد .

(باختر امروز - شماره ۵۶)



صفحه ۱۴ ، "نبرد خلق" ، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ، مراجعه کنید .
 مادر اینجا به مناسبت اولین سالروز شهادت اینس مارکسیست لنینیست اصیل ، این چریک فدائی خلق و این هنرمند انقلابی ، ۶ شعرتراکی (باترجمه فارسی) اورا منتشر میکنم .

یادش گرامی باد !

در جریان این محاصره ، رفیق شیرین معاضد (که هنوز قهرمانانه ، وحشیانه ترین شکجه های جلادان رژیم راتحمل میکند) دستگیر میشود . رفیق مرضیه احمدی اسکونی ، پس از يك نبرد نابرابر ، با مزدوران رژیم ، ازبای درمی آید .
 درباره شرح حال رفیق مرضیه احمدی اسکونی ، به مختصری از زندگی انقلابی فدائی شهید ، رفیق مرضیه احمدی اسکونی ، چاپ شده در شماره ۳ ،

به " اشرف " قهرمان

قابی د ا یانیب بیر چوپور افسر
 کارت لاریمیزا باخیر ایچری قویور
 گوزلری قیزاریب ، آغزی کف له نیپ
 حرص ، اونا باخاندا ، آدامی بوغور
 بیرالینده باتوم ، بیرینده بی سیم
 بیرا وجدان باغیریر ، د وگور ، ساواشیر
 همقطار لاریدا ، د ورویلار اورد ا
 هامی سی ناگوزتچیلیق یاراشیر
 قویونی سورودن آبییران کیمی
 هر کسی ایسته بیر آیاریر اونلار
 اوشاقلار د ا یانیب قابی اونونده
 نگران باخیشلار قاینایان قانلار
 بیر قیزیولد ان گلیر ، یامان تله سیر
 قاباغین کسیل لر : کارتیزی وئیرین
 قیز د ایانیر ، قوخمور ، د یک باخیراونا
 گورونور بیلری شهامت یئرین
 " سنون نه حقیقین وار یولوکسه سن ؟
 قاباغین آلا ممیراویوغون افسر
 قیزاوزون قورتاریر ، یولونا گئدیر
 باخیشلار اوخشا بیر بو قورخما زلیقی
 هرکس اونو گوؤرور ، برک آلقیش ائدیر
 یامان توخونوری بوایش افسره
 وارلیقی بنزه یین گوزتچی ایته

که کودکان را عاشقانه دوست میدارد

دم در افسر آبله روئی ایستاده است
 به کارتهایمان نگاه میکند و راهمان میدهد
 چشمانش سرخ شده و دهنش کف کرده است
 وقتی باو مینگری، خشم راه گلویت را میگیرد
 بیکدست باتوم دارد و بدست دیگرش بی سیم
 یکریز فریاد میزند، سرزنش میکند و میزند
 همقطاراننش هم آنجا ایستاده اند
 پاسداری بهمهمشان می برازد
 گوئی که گوسفند را از گله جدا می کنند
 هر کس را که دلشان میخواهد می برند
 بچه ها روبروی در ایستاده اند
 با نگاههای نگران و خونهای جوشان
 دختری از راه میرسد، شتابزده است
 جلوش را میگیرند: کارتتونو بدین
 دختر می ایستد، و بی باکانه به افسر مینگرد
 بنظر میرسد، با شهامت آشناست
 "تو چه حق داری که راهو ببندی؟"
 افسر نمیتواند جلو او را بگیرد
 دختر خود را رها نده، براه خود میرود
 نگاهها این بی باکی را نوازش می کنند
 هر کس که او را می بیند، تحسینش می کند
 اینکار برای افسر بسیار گران می آید
 باو که هستیش به سگ پاسبان می ماند

نفرت گوزتچی سی ، زور گوزتچی سی ،

آناسی اوتانیر وئردیقی سوته

با خیشلار آلتیندا آیدین ازیلیر

درین نفرتلری قانیر ، کیچیلیر

بیرگون خلقین اوغلو، سئویملی سی ایمیش

ایندی زور گوزله بیر خلقدن سچیلیر

گلیرم کلاسا باشیم آشاغا

اوره گیم توتولوب ، بدنیم اسیر

ائله توتقونامکی ، دلولبولوت تک

کینه ، ناچار د وئوم باغیریمی کسیر

اوستاد افاد ئیله کتابدان اوخور

اوشاقلارهامی سی تئرتئز یازیلار

ائله هئچ زاد ی گورمه ییب اونلار

قلم نن سکوتون جانین پوزوللار

د بیه سن حقی میش زور دگسین افسر

د بیه کیچیلماق ، اونلار خوش دور

کیسه نی سیند بریر بیراگری باخیش

کیمی نه یاماندا ، تپیک ده نوش دور

کیچیک اوشاقلار "تست" یازیلار :

بارماقیوی کس سن ئئیلییه جاقسان ؟

تویووی ایتیر سن ئئیلییه جاقسان ؟

گوزلریم قارالیر ، کونلوم سیخیلیر

آخی بئله سؤزلرنه ایش وئره جاق ؟

کیسه دوشونورکی ، آج اوشاقلاردان

کیم بئله یاواسؤزلری سئوه جاق ؟

پاسبان نفرت و زور
 و مادرش از شیری که باو داده است شرم دارد
 بزیر سنگینی نگاهها آشکارا خرد میشود
 و از احساس نفرتهای ژرف تحقیر میشود
 او که روزی فرزند توده‌ها و محبوب آنها بوده
 حالا پاسدار زورگشته و از توده‌ها جدا شده است
 سر بزیر افکنده بکلاس می‌ایم
 دلم گرفته و تنم میلرزد
 آنچنان گرفته‌ام که به ابر آبیستن می‌مانم
 کینه و آنگاه شکیبائی ناگزیر قلبم را میشکافد
 استاد با غرور فراوان از روی کتاب می‌خواند
 همه بچه‌ها تند تند می‌نویسند
 گوئی چیزی را متوجه نشده‌اند
 با صدای قلم خود ، سکوت را می‌شکنند
 گوئی افسر بحق زور گفته است
 گوئی که تحقیر شدن را دوست میدارند
 کسی از نگاه کج می‌شکند
 و برای کسی ناسزا و تپا هم نوش است
 برای بچه‌های کم سال "تست" می‌نویسند :
 اگر انگشت را ببری ، چه خواهی کرد ؟
 اگر توبیت را گم کنی ، چه خواهی کرد ؟
 چشمانم سیاهی می‌رود ، دلم فشرده است
 آخر اینگونه حرفها بچه کار می‌آیند ؟
 چه کسی می‌اندیشد که از کودکان گرسنه
 کدامیک این یاوه‌ها را دوست میدارد ؟

چیلپاق ایاقلارا ، آج قاریتلارا
 توپدان دانیشماقین معناسی یوخدور
 ایشدن باش آچمیلار اویناماق ایچون
 سوروشمالی درد لر اولاردا چوخ دور
 هانسی توپووارکی ایتیرسین اونو ؟
 آج آج ایشله ماقدان گلیب لرجانا
 اللری کسیلورده دؤیماقدان
 بارماقدان نئجه من دانیشیم اونا ؟
 قوی اوستاد دئسین کی پیس معلم
 من اونون سؤز لرین قانا بیلرم
 امریکائی اوستاد سنومه سین منی
 اوشاقلارین عشقینی دانا بیلرم
 درد یمیز بوردگیل ، سواد یمیزدا
 اواورگه دن سوزلر ، درد یمه دگمز
 قورخمورام نمره می آژورسین اوستا
 نمره نین آزلیقی ، باشیمی اگمز
 اما قور خورام کی یوخسول اوشاقلار
 بوسؤزلره گؤره منی آتسینلار
 " نرگسین " ، " سلمانین " یورقون گؤزلری
 من بئله دانیشام ، یاشا باتسینلار
 اوشاقلار قور خمایون ، یاد یمد اسیز ، سیز
 هئچ زمان سیزلری اونود ما میشام
 گله جاغام گئنه سیزین یانیزا
 دالغین کینه لرده قانا دیوموشام .
 سیزه بئله یاواد انیشمارام من

بیاهای برهنه و شکمهای گرسنه
 سخن از توپ گفتن مفهومی ندارد
 آنها از کار کردن فراغت برای بازی نمی یابند
 اما دردهائی که بشود از آن سخن گفت ، فراوان دارند
 کدامین توبش را گم خواهد کرد ؟
 بسکه با شکم گرسنه کار کرده اند ، بجان آمده اند
 "دُفّه" دستهایشان را پاره میکند
 چگونه از انگشت با او سخن بگویم ؟
 بگذار استاد بگوید که من معلم بدی هستم
 من حرفهای او را نمی فهمم
 بگذار استاد امریکائی مرا نپسندد
 عشق بچه ها را نمی توانم انکار کنم
 همدرد نیستیم ، سوادمان هم یکسان نیست
 حرفهائی که او میاموزد ، بدرد من نمی خورد
 از اینکه نمره ام را کم بدهند باکی ندارم
 کم بودن نمره ام ، شرمسارم نمی کند
 اما از این میترسم که کودکان بینوا
 بخاطر این حرفها مرا از خود برانند
 و چشمان خسته "ترگس" و "سلمان"
 وقتی من اینگونه سخن بگویم ، به اشک بنشینند
 بچه ها بیم مدارید ، شما را بیاد دارم
 هرگز شما را فراموش نکردم
 باز هم پیش شما بر میگردم
 در حالیکه بالهایم را در کینه های موج شسته ام
 با شما از این یاوه ها سخن نمیگویم

کسین بارماغی هرگون گورو سوز
 سوروشماق ایسته میر، کرگاه دالیندا
 بارماق کسین ده قانین سوروسوز
 سیزه بئله سؤزلر هئچ لازم دگیل
 کسمهلی اللردن دانیشا جاغام .
 اوینا تمالی تویدان نه قانیرسیز ، سیز ؟
 دانیشسام اورکن آلیشا جاغام
 کیم سیزه توپ آلیب ، اویناتماق ایچون ؟
 کیم قویوب گنده سیزتوپ اویناماغا
 ارباب لار آلاهی یارادیب سیزه
 ظلوم قازانلا رینداقایناماغا
 آنجا ق تویدان گرهک دانیشام سیزه
 اویناتمالی توپلا را یشیزه گلمز
 بویوک دور ، پولاد دورمن دانیشان توپ
 اونون جانینی هئچ دفه ده دلمز
 یاخجی ایشه سالیسیق پولاد توپلاری
 ال کسمن دفه لرمین پارچاا ولار
 بارماقلا ریزتوخدار ، اللریزتوخدار
 ارباب لار قازلار ، کرگاه لار قالار
 پولاد توپ یاخیشیجا ایشینی گورسه
 بئلیزده قوزاولماز ، رنگیزده سولماز
 قارانلیق لار کئدر ، یوخسول لیق گئدر
 حیاتیزگول آچار ، سولغون لیق قالماز
 اوشاق لار گوزله بین منی

انگشت بریده را هر روز می بینید
 پرسیدن ندارد پشت دار قالی
 هنگامیکه انگستان را می برید ، خوش را می مکید
 هرگز اینگونه حرفها را لازم ندارید
 با شما از دستهای بریدنی حرف خواهیم زد
 از توپ بازی چه می فهمید ؟
 اگرهم از اسباب بازی با شما حرف بزنم ، دلم آتش خواهد گرفت
 چه کسی برای شما توپ خریده است تا بازی کنید ؟
 چه کسی بشما اجازه بازی داده است ؟
 خدا اربابان شما را آفریده است
 تا در ديك ستمشان پیوسته بجوشید
 بهر رو باید از توپ ، با شما حرف بزنم
 توپ های بازی بکارتان نمی آید
 تویی که من از آن حرف میزنم ، بزرگ و پولادین است
 که تنش را ، "دفعه" هم قادر نیست بشکافد
 اگر تویهای فولادین را خوب بکار اندازیم
 "دفعه" هایی که دستها را می برند ، هزار پاره میگردند
 انگستان و دستهایتان بهبود می یابند
 اربابان نمی مانند اما کارگاهها می مانند
 اگر توپ فولادین کار خود را بخوبی بپایان برساند
 پشتتان قوز در نمی آورد ، رنگتان نیز پژمرده نمیشود
 تاریکی و فقر رخت بر می بندد
 گلهای زندگیتان شکوفا میشود ، و افسردگی دیگر نمی ماند
 بچه ها منتظرم باشید

یولد ایام گلیرم من سیزه ساری
 حیاتیما معنا سیزباغیشلا دیز
 یاخچی د وغلدا ایدیم اونو ، باری من
 بیرگون چاتا جاغام گؤزله بین منی
 ایاقیم چاتماسا ، فکریم چاتارکی
 هئج زامان دشمنه ساتمارام سیزی
 درین بویوک عشقین کیسه آتارکی ؟
 گؤزله بین گرم بیرگون یانیزا
 هامی میز پرله شیب یولا دوشه ریق
 محبتی و عشقی بوتون ائلره
 پایلاریق هامی میزگؤزل یاشاریق

(۱۶ اذر ۵۱)

”الفـ“

۲

۱ وشاقلین عالمی ایدی ، اوره کیم ایشیق ایدی
 کیچیک ، تمیز دنیا ، اویون یاراشیق ایدی
 یولد اشلاریم دوژده ، هامی سی شاد کینه سیز
 بیران کوسواولسلیدی ، گینه باریشیق ایدی
 قارنلیق قورخمالی ایدی ، اما اوندان قاچمازدیق
 گنجه لرناغیل لاردا ، شیرین تمیز محبت
 بیزی باریشدیراردی ، دئمک اونا گوره ده
 کونلوموزون قاپیسین ، کینه لره آچمازدیق
 ائله بیل گؤرلر ییمیز گنجه لرده گروردی

من در راهم و بسوی شما می آیم
 هدف زندگیم را از شما الهام گرفتم (زندگیم را شما مفهوم بخشیدید)
 کاشکی بتوانم آنها بخوبی تحقق بخشم
 روزی میرسم ، منتظرم باشید
 اگر پاهایم نیز بشما نرسد ، اندیشه ام میرسد
 هرگز شما را بدشمن نمی فروشم
 چه کسی عشق پر شکوه و ژرف خود را رها میکند ؟
 چشم براهم بدارید روزی پیشتان می آیم
 همگی با هم براه می افتیم
 عشق و محبت مانرا بهمه توده های جهان نیز
 می بخشیم و همگی به زیبائی زندگی می کنیم

روزگار کودکان را بیاد می آورم که دلم از روشنائی سرشار بود
 هنگامی را که دنیای کوچک و نیالوده ام از بازی آذین می یافت
 رفقای همه شاد و بی کینه بودند
 يك آن هم اگر قهر میکردیم ، بدنبالش آشتی فرا میرسید
 تاریکی ترسناک بود ، اما از آن نمی گریختیم
 زیرا که شبها محبت های پاک و شیرین قصه ها
 ما را آشتی میداد ، گوئی بیاس همین هم بود که
 درچه دلپایمان را بروی کینه ها نمی گشودیم
 گوئی چشمان مان ، شبها هم توان دیدن داشت

اولد و زلار، آی، گونش تك بیزه ایشیق وئردی
 بیر یئله ایشیقینان، گویه بولوت گلستیدی
 گنچری کیچیک بولوت، گونون اوستون آلسئیدی
 بیلردیق گون چیخاجاق، بولوتد اقالمیاجاق
 گننه ده دسته لشیب، دوزمه ییب باغیراردیق
 گونشی نغمه لرله، قوناغاچاغیراردیق
 "گونوم گئدیپ سوایشسین، آبی دونون دگیشسین"

.....

"گونوم چیغ، چیغ."

آی لار، ایللرد ولاندی

زامان ناقابالیق تک، اوشاقلیق اوتدی
 گنچری غم لریمین، کیچیک سئوینجلریمین
 یئرین بویوک گدرلر، گنچمز کینه لرتوتدی
 گونش ییزیم مملکه دن اوغورلاندی توتولدی
 ایستی، ایشیق چشمه سی، پاك قورودی قورتولدی
 ایندی ایللردن بری، کجه لریمی آی سیز
 گوند وزلریمی گون سوزباشاچاخارد یرام من
 سویوق، نفرت، آلدانمیش، یورد و موزوورویوب
 شادلیقین، سعادتین، کوکی دیدن قورویوب
 هئچ زاد فارانلیق کیمی، منیم کونلوموسیخمیر
 اود و زمز اوشاقلیقیم، بیر آن یادیم دان چیخمیر
 ایندی نجه تابلاشیم ببر بئله قارانلیقا؟
 داهاد وشنورم کی، گونش تکجه بوردان یوخ
 آیری ئولکه لردن ده، یامانجا اوغورلانیب
 بوتوداد وشنورم، گونش لرین دوستاقین

ماه و ستارگان ، بسان خورشید بما روشنائی میدادند
 با وجود اینهمه روشنائی ، اگر ابری آسمان را فرا میگرفت
 و ابر گذرای كوچك روی خورشید را میپوشاند
 میدانستیم كه خورشید سر انجام از زیر ابرها در می آید
 اما با نا شكیبی ، به گروه فریاد میزدیم
 خورشید را با نغمه بمهمانی میخواندیم
 آفتابم رفته آب بخوره ، پیراهن آبیشو عوض كنه

آفتابم درآ ، درآ

ماهها و سالها گذشتند

زمان چون نهنگی كوچكیم را بلعید
 و جای غمهای گذرا و شادیهای كوچكم را
 غمهای بزرگ و كینه های پایدار فرا گرفت
 خورشید سر زمین ما به یغما رفت
 چشمه روشنائی و گرما بیکباره خشکید
 اینك سالهاست كه شبهایم را بی مهتاب
 و روزهایم را بی آفتاب سر میكنم

سرما ، نفرت ، فریب ، سر زمین ما را فرا گرفته است
 سعادت و شادی از بین و بن خشكیده است
 دل من از هیچ چیز باندازه تاریکی نمیگیرد
 كوچكی بی شكیم را لحظه ای از یاد نمیرم
 اینك اینهمه تاریکی را چگونه شكیبا شوم ؟
 زیرا در می یابم كه خورشید نه تنها از این سر زمین
 از سر زمینهای دیگر نیز ، بناروائی دزدیده شده
 و این را نیز در می یابم كه دیگر اسارتگاه خورشید هارا

نغمه‌هایی که در ایام کودکی میخواندیم قادر نیست فروریزد
و بآن زندانهای تاریک ، صدا بتنهائی نمیرسد
گفشهای آهنینی که پدرانمان در قصه‌ها می‌گفتند دیگر فرسوده شده
اینک در این راه دشوار ، پای آهنین را نیاز هست
عصای آهنین نیز ، بافسانه‌ها پیوسته است
اینک تفنگ آهنین ، و فشنگ فراوان را نیاز مندیم
که پشتوانه‌اش عشق خموشی ناپذیر توده‌ها باشد
هر آنکه دوستدار خورشید باشد ، همه عشق‌هایش را رها میکند
از خستگی در راه گیر نمی‌ماند ، "خود"ش را از یاد برده
در فرا سوی کوههای بلند ، خورشید را می‌یابد
اینک پرسشی است : آیا من خورشید را دوست می‌دارم ؟
من خورشید را دوست میدارم !

آنان که به آرزوهای کوتاه و هستی حقیر
چهار دست و پا چسبیده‌اند
آیا هرگز اندیشه می‌کنند
بانسانهای بزرگ و زیستن ژرف
به ارزشمند زیستن و پر شکوه مردن ؟

به :

سحر سحر بورد و موزدان
 قارانلیق گنجہ قاجما میش
 هله گونش قیزیل ساچین
 اوجاد اغلاردا آچما میش
 بش قهرمان ، یارداقلان
 تاپیشیریلدی جلارلارا
 مین لرتیمز سئوهن قلبه
 ویردی جلاردرین یارا
 تازا قانلار قوروما میش
 گننه توکولدی ناهق قان بورد
 بوجورایستی قرمز قانلار
 بزک وئربریزیم یوردا
 قانماز طوفان بیلہ بیلمز
 بهاردا ، لاله فصلینده
 بیروگل چمندن سولدورسا
 مینلرتازا ، لاله لرآچار
 سوتسوزد دشمن ، نئجه قانسین ؟
 اللرآزادلیق ، یولوندا
 بیر قهرمان شهید اولسا
 مین اورهکدن قورخوقاچار

پنج شهید "آرمان خلق"

بامدادان بهنگامی که هنوز
 شب تیره از دیارمان نگریخته بود
 و هنوز خورشید گیسوان زرینش را
 بر کوهساران بلند ننگشده بود
 پنج قهرمان که جاودانه بیادها می مانند
 به جلادان سپرده شدند
 هزاران قلب عاشق و پاک را
 جلاد زخم عمیقی زد
 هنوز خونهای تازه ریخته ، نخشکیده بود
 که باز هم خون ناحق ریخته شد
 خونهای بدینسان گرم و سرخ
 سر زمین مارا زینت می بخشید
 طوفان بنادانی در نمی یابد که
 در بهاران هنگام شکفتن لاله
 اگر يك گل در چمن بیژمرد
 هزاران لاله نو میشکفتد
 دشمن بی فرجام ، چگونه در یابد ؟
 براه توده ها ، و براه آزادی
 هر آینه قهرمانی شهید شود
 از هزاران دل ، هراس میگریزد

هر سحر باخیزام د ماونده من
 قوجا داغ و قارلا دا يانیب دوروب
 بیلیم نه واع دان ، هانچی زامان دان
 کهنه لمز، آغ ، تمیز چادرین قوروب
 گاهدان زروه سینه گونش ساچیلیر
 گاهدان داد و مانلار دؤره لیراونو
 نه یئلر ، نه سئلر کیچیلد میرجانین
 داشدان دور سینهسی ، قاردان دور دونو
 آغ باشی بنزه بیرآرش باشینا
 " کاوه نین " " ضحاکین " اوند ایزی وار
 یئنی " ضحاک " لارا کهنه تاریخ دن
 خلقین کینه سیندن آیدین سوزو وار
 هر زامان باخانداد ماونده من
 دایاقیم چوخالیر ، کینه د رین لیر
 " ضحاک " گورورهم ، کونلوم اودلانیر
 " کاوه " نی یاد لیرام ، باغیریم سرین لیر

(پائییـز — ۵۱)

حقیقت اولد وزدان پارلاق
 اوندان ایسه ایره لی دور
 اولد وزوگوره ن گوزلریم
 نئجه حقیقتی گورمز ؟

هر پگاه که به د ماوند مینگرم
 کوه پیر، پر وقار ایستاده است
 نمیدانم از کدامین هنگام
 چادر سفید و نیالوده و نفرسودنی خود را بر افراشته است
 گاه خورشید بر تارکش می تابد
 و گاهی مه آنرا فرا می گیرد
 سیلها و بادها از جان او نمیکاهد
 زیرا که سینه ای سنگین و پوشاکی بر فین دارد
 قله سپیدش به سر آرش می ماند
 رد پای "ضحاك" و "گاوه" در آن نقش بسته است
 به "ضحاك" های زمانه از تاریخ دیرینه
 از کینه توده ها، آشکارا سخن میگوید
 هر گاه که بد ماوند مینگرم
 پایداریم می افزاید، کینه ام ژرف تر میگردد
 "ضحاك" را که در آن می بینم، قلبم پر شرر میگردد
 آنگاه "گاوه" را بیاد می آورم، دلم خنك میشود

حقیقت از ستارگان فروزان تر
 از آنهم نزدیکتر است
 چشمان من که توان دیدن ستاره را دارند
 چگونه ممکن است حقیقت را در نیابند ؟

دوسند از: A.L.N (کارلوس ماریگلا)

۱ - مسائل سازماندهی

چرا سازمان ما تشکیل یافته است؟ برای اینکه يك خط مشی انقلابی - بعنوان استراتژی، جنگ چریکی - را بر مرحله عمل درآورد. اصول ما با اصول چپ سنتی برزیل قاطبی شدن نیست - با اصول سازمانهایی که به تشکیل جلسات برای تهیه و تنظیم اسناد دل بسته اند یا به تکالیفی کم و بیش بوروکراتیک علاقمند میباشند که بوسیله هیات رهبری دیکته میشوند و غالباً بروی کاغذ باقی میماند.

برعکس، سازمان ازپائین به بالا عمل میکند: بر اساس لجام گسیختگی عملیات و مبارزه انقلابی بنا میشود، و بر مبنای ابتکار عمل گروههای ارزشیایی میگردد که پایگاههای ما را تشکیل میدهند. گروه کوچک اولیه مبارزان که وارد میدان عملیات شد و (هسته) سازمان را تشکیل داد، در مجموع بروی اصولی متکی بود که با فرصت طلبی ربطی نداشت. از آنجائیکه، از همان لحظات اول، جهت گیریش بمعنوم ساختن زیربنایی بود که عملیات را امکان پذیر سازد، از این نظر فکرش را باین مشغول نمیداشت که يك ابزار سلسله مراتبی، با جلسه نمایندگان و دعوت سازمانهای قراردادی رهبری سابق، را برپا دارد.

ساختمان اولیه سازمان

در آغاز، همینکه این مقدمه البراهین مطرح شد، سازمان ما بروی يك بخش استراتژیکی و تاکتیکی میتوانست حساب کند که خود را وقف کار در منطقه عملیات جنگ چریکی و خلق يك مرکز تعلیمات تکمیکی چریک کرده بود. این بخشی متحرک است، زیرا که میبایست با توجه منافع آن جنگ چریکی عمل کند، بنابراین تابع عملیات پیچیده تغییر محل دادن میباشد. علاوه بر این بخش، سازمان دو نوع گروههای محلی را در خود جمع میکند:

۱- گروههای منتج از تبدیل و دگرگونی سازمانهای قدیمی قراردادی ما به گروههای انقلابی.

۲- گروههای غیر قراردادی، برکنار از سازش و مصالحه احزاب، که اصول ما مورد توجه شد قرار گرفته و آمده اند که صفوف ما را فشرده تر کنند.

مقارن با آن، در بسیاری از نقاط کشور، سازمانهای کوچک مستقل، چند بخشی از فعالیتها انقلابی، بویژه روحانیون، مصمم میگردد که با ملحق شوند.

مفصل بندی گروههای موجود، در ستگاه هم آهنگ کننده شهری سابق را بظهور رساند.

تغییرات معین بر اثر تشکیل کارهای تخصصی

واهمیت، مرحله کمال رساندن این کارها

ما سازمان يك بنیاد دگماتیک نداریم: همانطوریکه تئوری مارکسیست-لنینیست تعلیم میدهد، سازمان تجریدی وجود ندارد. بعقیده ما، هر تغییر کیفی جنبش انقلابی، تغییرات کیفی در سازمان انقلابی را - که همواره در خدمت يك خط مشی سیاسی است - بدنبال می آورد. بنابراین، پیشرفتهای جنبش، تغییراتی را در سازمان وارد میکند و متقابلاً، تغییرات سازمانی، بروی پیشرفت جنبش اثر میگذارند.

و تکنیک مرکز تعلیمات تکمیلی چریک، اولین کارهایش را برای تلاشهای استراتژیک-سیاسی فعالیتهای محلی تحویل داد، اولین تغییر تحقق یافته است. ارجحیت اعطاء شده باین تعلیمات تکمیلی - که برخورد ارشدگان آن، دستچین شده اند -، باید مزد خود را در نتیجه آن دریافت دارد. این نتیجه، تغییر کیفی جدیدی در سازمان، در شکل و محتوای جنگ چریکی و در فعالیت محلی ایجاد خواهد کرد.

پیدایش واحدهای متحرک

پیدایش واحدهای متحرک، همچون گروه کار استراتژیکی و گروه تاکتیکی مسلح، دومین تغییر را بوجود آورد. گروه کار استراتژیکی و گروه تاکتیکی مسلح، فعالیتهای اساسی را - بطور مستقل، در حالیکه در بین آنها چیزی جز حلقه ای از ارتباط برقرار نشده - توسعه میدهند. گروه تاکتیکی مسلح، بصورت يك حامی قابل اهمیت کار استراتژیکی درآمد. این گروه، گذار از نقطه عزیمت رابثت رسانید. است، در آنجائیکه مافوق قدرت آتش بودیم، امکان رسیدن به موقعیت جدیدی را فراهم کرد. است، در اینجائیکه ما دارای يك قدرت آتش قابل توجه میباشیم.

گروه تاکتیکی مسلح - تا حلقه ای که ما موریت خود را بانجام رسانید -، يك ابزار خاص عملیات تغییر محل دادن بود. است، عملیاتی که يك قدرت آتش قابل ملاحظه، يك تکنیک عالی و شناختهای تخصصی را متوقع بود. از گروه تاکتیکی، مسلح، ما بنوعی از عملیات کنترل شده بوسیله فرماندهی استراتژیک رسیدیم.

پیدایش سه جبهه شهری

در ۱۹۶۸، در جنبش انقلابی، سه جبهه از فعالیت علیه رژیم دیکتاتوری، بمنضمه ظهور رسیده است: جبهه شهری توده ها، شبکه شهری حمایتی، جبهه چریک شهری. با اینحال، توسعه نامساوی جنبش انقلابی در کشور، سبب شده که تظاهرات در برخی از

نقاط قطع شود، در حالیکه برخی دیگر - بزبان نقاط اولیه - پیشاپیش تسلط پیدا کنند. هدف آینده نزدیک ما اینست که سه جبهه را در سر تا سر کشور به منصف ظهور و تجلی برسانیم، و از نقطه التصاق آنها، تشدید جنگ چریکی منتج خواهد شد.

جبهه چریک شهری.

تسخیر اسلحه و مواد منفجره، اقدامات تروریستی انقلابی، خرابکاریها، همه انواع عملیات مسلحانه، عملیات ضد امپریالیسم، تبلیغ و ترویج برهبری گروههای مسلح، نوشتن شعار بروی دیوارها، پخش کردن تراکتها، انجام تظاهرات برق آسا و بالاخره چاپ و انتشار مطبوعات مخفی - اینهاست خصیصه چریک شهری، نتیجه زیربنائی که خود بروی ساختن اسلحه و آلات و ابزار نابودگری متکی میباشد. این زیربنا، باضافه اسلحه و مواد منفجره تسخیر شده، یک عامل تعیین کننده در تغییر کیفی جنبش انقلابی و سازمانی را تشکیل میدهند. یک جبهه چریک شهری معتقد است که باید در اجراء یک سیاست نابودگرانه سیستماتیک تا انتها پیش رود، و بدینوسیله بتواند رژیم دیکتاتوری را مورد مخاطره قرار دهد و یک بخش عمده از نیروهای سرکوب او را سرگرم کند که این نیروها نتوانند بروی جنگ چریکی (روستائی م.) فشار خود را متمرکز کنند. در هر نقطه کشور باید بروی جبهه چریک شهری حساب کرد؛ در یک چنین جهتیست که سازمان انقلابی محلی باید محور تلاشهای خود را مستقر کند.

جبهه شهری توده ای

جبهه توده ها، در راس خود، جنبش دانشجویی، نقش بی سابقه ای را در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری ایفا کرده است. اشغال کردن آنها، تظاهرات خیابانی، بانگ اعتراض بلند کردن آنها، اعتصابات، مبارزه علیه سانسور، توقیف و دستگیری مأموران پلیس برای مبارزه با زدن انیان سیاسی - اینها هستند اشکال مبارزه توده ها. نقش روحانیون، مهم و در خور توجه بوده است: اینست یک مدرک دیگر (از جنبش دانشجویی که بگذریم) در زمینه اینکه طبقه متوسط برزیلی از رژیم دیکتاتوری نفرت دارد. روحانیون در حال حاضر یکی از رزمندگان ترین نیروها را تشکیل میدهند. مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری باز هم در در تر خواهد رفت، بشرطی که گروههای انقلابی محلی بتوانند عملیات خود را در محیط کارگری، در نزد روستائیان، و بطور کلی در میان کلیه اقشار مورد استثمار قرار گرفته جمعیت، دنبال کند. جبهه شهری توده ها متوقع اینست که گروههای انقلابی در محلهای کار و تحصیل برپا گردد. در عین حال باید یک قدرت آتش مناسب و معقول را در اختیارش قرار داد. زیرا

عملیات جنبش توده ها باید عملیاتی مسلحانه بود و از زیربنای شبیه زیربنای جبهه چریک شهری برخوردار باشد . معذالك ، بویژه در کارخانه ها ، در محافل کارگری ، در رستوران توده های روستائی است که باید به برپا داشتن این زیربنا همت گماشت ، زیرا که ضرورت دارد که اعتصابات و همچنین مبارزات روستائی را رادیکالیزه کرد .

"جبهه توده ها" را نباید با "کارتود" ای قاطی و اشتباه نمود . نباید مبارزه را که میتواند نامبارزه مسلحانه و نفوذ در میان کارگران ، در زانغه های در میان روستائیان پیش رود ، با تلاش برای بجلو انداختن آگاهی (توده ها) - پایکار گرفتن وسایل فرهنگی مورد دسترسی وانگیزه های درخواستهای اقتصادی - قاطی و اشتباه نمود . قدر مسلم ، انقلابیون از یکاگر گرفتن این وسایل ابائی ند آرند ، ولی آنها را با جبهه توده ها عوضی نمیگیرند .

شبکه شهری حمایتی .

شبکه شهری حمایتی چیست ؟ جبهه بزرگ، لژیستیک، حمایتی، انقلاب برزلی و جنگ چریکی . گروههای حمایتی ، نقاط تکیه گاهی و ستجمعی یا انفرادی در شهرها و بویژه در روستاها لازم و ضروریند . اقامتگاه ها ، نشانی ها ، مخفی گاهها ، سیستمهای ارتباطی ، اتومبیلها ، تجهیزات ، منابع مالی ، آذوقه ها ، اطلاعات - اینها هستند وسایلی که شبکه حمایتی باید در اختیار داشته باشد ؛ شبکه ای که تشکیل آن شایسته است که مورد توجه خاص انقلابیون قرار گیرد .

خصوصیات ساختمان کنونی ما .

تغییرات کیفی که بحثش رفت و همچنین وقایع و حوادث ، ساختمان اولیه سازمان ما را دستخوش تغییر نمود - که خصوصیات اساسی فعلی آن بشرح زیر میباشد :

۱- مایک فرماندهی استراتژیک در اختیار داریم که مسئولیت مسائل زیرمعهده اش محول گردیده است : جنگ چریکی روستائی ، کنترل مناطق استراتژیکی مخفی ، کار سیاسی در میان روستائیان ، کنترل مرکز تعلیم تکمیلی مبارزان ، تحقق عملیات تغییر محل در آنها و استقرار شبکه حمایتی .

۲- در هر منطقه بزرگ شهری ، که بنظرمان مهم جلوه کند ، یک دستگاه هم آهنگ کننده ایالتی در اختیار داریم که مسئولیت جنگ چریکی شهری را برعهده دارد - دستگاهی که اجراء وظایف زیرمعهده اش محول گردیده است :

الف) حفظ کردن عملکرد زیربنای مبارزه مسلحانه ،

ب) خلق کردن قدرت آتش مورد احتیاج جنگ چریکی شهری ،

ج (تحت رهبری خود، توسعه دادن جبههٔ چریک شهری در مناطق شهری،
 د (عرضه کردن قوه محرکه به جبههٔ شهری توده‌ها، و سازمان دادن فعالیتش.
 ه (سازمان دادن شبکه شهری حمایتی،

و (در رابطه بودن با دستگاه هم‌آهنگ‌کنندهٔ محلی، با دستگاه هم‌آهنگ‌کنندهٔ
 د انشجویی، کارگری و غیره، بمنظور اینکه بتوان وقتیکه لازم میشود آنها را برای مستحکم
 کردن زیربنای مبارزهٔ مسلحانه و شدت بخشیدن به جنگ چریکی شهری، فراخواند.

۳- سازمانهای کوچک یا گروههای مستقل، مبارزان انقلابی منفرد، تیراندازان ماهر
 میتوانند در این ساختمان ادغام شوند، و از یک آزادی کامل عملیاتی و تاکتیکی برخوردار گردند
 فقط باین شرط که تمام اصول استراتژیک، تاکتیک و ارگانیک ما را بدون قید و شرط بپذیرند
 و در عمل از آنها دفاع کنند.

۴- عنصر اساسی سازمان ما، گروههای انقلابی میباشند که خود را بر اثر قدرت ابتکار و روحیهٔ
 رزمندگی، برجسته و شاخص نموده‌اند. هر یک از این گروهها، از یک تعداد کوچک مبارزان
 تشکیل میشود. تقسیمات خانه‌خانه‌ای یا صف‌ه شطرنجی (۱) فاقد منفذ، بجا امکان
 میدهد که در صورت بروز امور پیش‌بینی نشده و توقیف‌ها، دستگیری عده‌ای مانع لورفتن
 دیگران شود.

این امر به دستگاه هم‌آهنگ‌کنندهٔ مربوط میشود که عملیات پیچیده را بهم پیوند بزند - عملیاتی
 که شرکت گروههای متعددی را متوقع می‌باشد. ولی هر گروه (منظور گروه‌هاییست که در
 بند ۳ ذکرشان رفت م.) حق دارد از گذاشتن نام دستگاه هم‌آهنگ‌کنندهٔ یار رهبری
 بروی عملیات خود امتناع ورزد، و در اینحال سعی خواهد شد که این مانع از پیش‌پای فعالیت
 انقلابی گروه - که منطبق با اصول تاکتیکی سازمان ماست - برداشته شود.

۵- نه زنجیر پیچ در پیچ فرماندهی: برای اینکه سادگی عملکرد، سرعت عملیات، تحرک
 و ظرفیت قوهٔ ابتکار گروه‌ها را نابود نکند. نه اسپستان‌ها و نه کیسره‌های سیاسی نظیر
 آنچه در سازمانهای سنتی مشاهده میشود: ما سازمان خود را بروی توسعهٔ ظرفیت قوهٔ
 ابتکار عمل انقلابیون، بروی شجاعت‌شان - بر مبنای اصولی که در مقابل آنها متعصب
 شده‌ایم - می‌گسترانیم.

۶- در اینحال، فایدهٔ هیات رهبری چیست؟ هیات رهبری یا فرماندهی یا دستگاه
 هم‌آهنگ‌کنندهٔ می‌کوشد که حد اکثر ممکن بسادگی بگراید. از یک تعداد حد اقل رفقاء
 که شایستگی قابل اعتماد بودن را - با مشخص نمودن خود بر اثر از خود گذشتگی‌شان، شرکت
 شان در خطرناک‌ترین و با اهمیت‌ترین عملیات، ظرفیت قوهٔ ابتکارشان و آشتی ناپذیر

بود نشان در دفاع و اجرای واقعی اصول انقلابی - بدست آورد، اند، تشکیل میگرد .
ازیک تجربه جدید سازمان انقلابی و منشاء فرماندهی اشی .

این نوع سازماندهی، تجربه بی سابقه ایست در جنبش انقلابی برزیل . پاره ای از مسائل مربوط به نحوه عملکرد ملی و گلی هنوز حل نشده اند - که در جریان پیشرفت سازمان است که حل خواهند شد . هرچند که خود مختاری و آزادی عملیات سیاسی و انقلابی، بهرای نحوه عملکرد سازمان محلی، لازم و ضروری باشند، با اینحال، فرماندهی انقلابی - یعنی سیاسی، نظامی -، خود برانگیخته نیست : منتج از عملیات استراتژیکی و تاکتیکی متحرک میباشد - که گلی اند .

اصول سازمانی ما .

۱- اصل اساسی سازمان ما ، حرکت کردن از جنگ چریکی است . و همینکه این مقدمه البرهان تحقق یافت، از سازمان ، یک ابزار خط مشی سیاسی ساخته میشود تا این استراتژی را دنبال کند .

۲- یک سازمان برای اینکه انقلابی باشد، باید بطور اتم، پراتیک انقلابی را بکارگیرد . اما هیچگاه نباید از صورت ادراکی در آوردن (Conceptualisation) استراتژیک ، از اصول شعریک و سازماندهی و از انضباط خاص، غافل ماند .

۳- سازمان انقلابی با پیشاهنگ نامیدن خود، پیشاهنگ نمیشود . بلکه باید دست به عمل بزند، یک پراتیک انقلابی، متقاعد کننده کسب کند : فقط عمل است که پیشاهنگ میسازد .

۴- فعالیت اصلی ما ، ساختن یک حزب نیست، بلکه برپا کردن عملیات انقلابی است .

۵- یک سازمان انقلابی تلاش اولیه اش این نیست که به ترتیب در آن جلسات مستورن در زمینه ضامین کلی و بوروکراتیک ، سپرد از ؛ بلکه اینست که بطور منظم بی دربی ، تحت نظریات رهبری ، خود را وقف عملیات انقلابی - ولو کم دامنه و محدود - کند .

۶- عنصر تعیین کننده نحوه عملکرد سازمان انقلابی، عبارتست از ظرفیت ابتکار عمل گروهی آن . هیچ فرماندهی، هیچ دستگاه هم آهنگ کننده ، قدرت این را ندارد که مانع ابتکار عمل گروهی بشود که برپا کردن عملیات انقلابی را نشانه گرفته است .

۷- خط مشی نظامی ما جد از خط مشی سیاسی نبوده و تابع آن نیز نمیشود . خط مشی ما ، یک خط مشی انقلابی و واحد است که در نما از یک چیزا - که نظامی و سیاسی باشد - در خود جمع کرده است .

۸- واحد چریکی، بازوی مسلح یک حزب یا یک سازمان نیست - هر حزب یا سازمانی که

میخواهد باشد . واحد چریکی ، فرماندهی ویژه - سیاسی و نظامی - انقلاب است .

۹- چیزی که ظهور و تثبیت فرماندهی سیاسی را تعیین میکند عبارتست از ارتقاء عملیات انقلابی - که موفقیت آن بستگی دارد به شرکت دانی ، مستقیم و شخصی اعضای فرماندهی .
۱۰- حرف از یک فرماندهی سیاسی فاقد از خود گذشتگی ، بدون قابلیت فداکاری و بدون شرکت مستقیم در عملیات انقلابی را هم نباید زد . بحث بر سر شایستگی فردی یا قدرشناسی نیست ، تحلیل از اصل سلسله مراتبی معنائی ندارد . " بارهای بروی دوش " در یک سازمان انقلابی ، ایجاد ارزش و اعتبار نمیکند . این سازمان جز مأموریتها و تکالیفی که باید انجام شود ، چیزی دیگری نمی شناسد .

۱۱- وظیفه هر انقلابی ، انقلاب کردن است .

۱۲- مابرای انجام اقدامات انقلابی از احادی درخواست جواز نمیگیریم .

۱۳- ما جز با انقلاب ، با چیزی دیگری تن به سازش در نمی دهیم .

۱۴- حد سازمان ما ، رسیدن بعد تاثیر و قابلیت ماست .

۱۵- نگه داشتن دقیق ترین گوش بزرگ بودن و هشجاری در مقابل دشمن طبقاتی و بویژه در مقابل پلیس ، از اولیه ترین وظایف است . سخن چینیان ، جاسوسان ، مأموران نفوذ کرده در سازمان باید بشیوه ای سرمشق شوند و مثال زدنی مورد مجازات قرار گیرند .
۱۶- اصل اساسی ما در زمینه گوش بزرگ بودن و هشجاری عبارت از اینست که هر کس باید بداند که کارش مربوط به چیست . وگرنه ، تضمین عملکرد مخفی سازمان انقلابی ، امری غیر ممکن خواهد شد .

برزیل ، دسامبر ۱۹۶۸

(۱) در مورد این اصطلاح که از اصول اولیه و بسیار مهم جنگ چریکی شهری میباشد برای نمونه میتوان به فصل " بعنوان نتیجه گیری " در جلد سوم " ما ، توپا ماروها " ، مراجعه کرد .

۲- در زمینه اصول و مسایل استراتژیکی

مسئله تعیین کننده برای انقلاب برزیلی ، مسئله استراتژی است . در این زمینه ، بین انقلابیون ، توافق کامل وجود ندارد .

سازمان ما ، یک دریافت استراتژیکی دقیق را مورد تصویب قرار داده است که جهت یابی

هـ) بنابراین، از نظر ما، استراتژی انقلابی يك استراتژی گلی است، زیرا که ایسن استراتژی وظیفهٔ مقابله با استراتژی گلی امپریالیسم امریکای شمالی را برعهده دارد. و از طرف دیگر، استراتژی سیاسی و استراتژی نظامی، دو چیز جداگانه ای نیستند، بلکه پشت و روی همیسن يك اقدام بشمار میروند.

و) خصیصهٔ گلی داشتن استراتژی ما الزاماتنی برایست و قتیکه ما مبارزه را دنبال می‌وازگون کردن قدرت نظامی، تغییر بنیادی جامعه برزیلی، الغای ساختمان طبقاتی اش، ارتقا به سوسیالیسم رانشانه می‌گیریم. دشمن اصلی ما امپریالیسم امریکای شمالی است، ولی مبارزه ضد امپریالیستی ما بصورت عملیات ضد الیگارشیك و رهائی بخشی ملی تبدیل شکلی می‌یابد.

بدینگونه، در مقابل ضربات کوبنده انقلابیون، قدرت نظامی مجبور خواهد شد که دفاع از امپریالیسم امریکای شمالی و الیگارشی برزیلی را برعهده بگیرد، و در نظر خلق بی اعتبار خواهد شد.

از طرف دیگر، با وازگون کردن قدرت نظامی و پانا بود کردن نیروهای ارتشی اش، ما امریکای شمالیها را بیرون خواهیم کرد و الیگارشی برزیلی را نابود خواهیم نمود، بدینگونه موانعی را که در پیش پای سوسیالیسم وجود دارد، از بین خواهیم برد.

۲ - استراتژی مبارزه در شهر و روستا

الف) شهر، منطقهٔ مبارزهٔ تکمیلی است: هر نوع مبارزهٔ شهری که بوسیلهٔ جبههٔ چریکی یا جبههٔ توده ای برانگیخته شده باشد، همواره خصیصهٔ يك مبارزهٔ تاکتیکی را داراست.

ب) نبرد تعیین کنند، نبرد است که در منطقهٔ استراتژیکی یعنی در منطقهٔ روستائی جریان می‌یابد؛ و نه نبردی که در منطقهٔ تاکتیکی، یعنی در منطقهٔ شهری درگیر میشود.

ج) هرگاه بر اثر خطا، نبرد در شهر مشابه نبرد تعیین کنند، دنبال شود، مبارزهٔ استراتژیکی در منطقهٔ روستائی به صفحهٔ دوم (مبارزه) منتقل خواهد شد. — سرورژوای باتخمین شرکت روستائیان در مبارزه در حد هیچ، از فرصت استفاده کرده و با ضد حملهٔ منکست انقلاب را در نقطهٔ خفه کند. در صد در این برخورد آمد پرولتاریا را — که از متحد اصلی خود یعنی طبقهٔ دهقان محروم شده است — به بازی بگیرد و خواهد کوشید که در سنگاهٔ بوروکراتیک — نظامی دولت را کامل و دست نخورده حفظ کند.

د) فقط و قتیکه نیروهای ارتش اجتماع قبلا ناتوان شده و در سنگاه دولت نظامی پرورژوای دیگر قادر نیست علیه توده ها دست بعمل شود، باید اعتصاب عمومی را برآورد و انداخت: فقط و قتیکه مبارزهٔ چریکی به پیروزی نزد يك است.

این اصل، مشتق از اصل د یگریست که میگوید: هدف اصلی استراتژی انقلابی نابود کردن دستگاه بورژوازی است - نظامی دولت و جایگزین کردن آن بوسیله خلق اسلحه بدست میاشند، و در اینحال لازمست مانع از آن گردید که بورژوازی از اعتصاب عمومی بهره برداری کرده و از فرصت برای برپا داشتن يك کودتای احتیاطی استفاده نماید و بدینوسیله راه رسیدن انقلابیون به قدرت را قطع نماید.

۳ - استراتژی جنگ چریکی شهری.

الف) شهر، منطقه مبارزه تکمیلی است. جنگ چریکی شهری، در مقابل جنگ چریکی روستائی، يك نقش تاکتیکی را ایفاء میکند. لازمست که جنگ چریکی شهری را بشمايه ابزاری برای محاصره ویرانده کردن نیروهای ارتش رژیم د یکتاتوری، بنظرمانعت آنها از متمرکز شدن در عملیات سرکوبی جنگ چریکی روستائی، بکارگیریم.

ب) برای برپا داشتن جنگ چریکی شهری، ما اشکالی از مبارزه را بکار میگیریم که اشکال مبارزه توده ای نمیشاند: از کمانده های کوچک مسلح - که دارای قدرت آتش قوی میباشند - برای مبارزه علیه رژیم د یکتاتوری، استفاده مینمائیم. توده ها، که تاکنون در مقابل رژیم د یکتاتوری ناتوان بودند، مشاهده میکنند که قدرت آتش انقلابیون دشمن آنها را هدف گرفته است. در اینحال، با علاقه به جنگ چریکی شهری خواهند نگرست و حمایت خود را به آن عرضه خواهند داشت.

ج) اشکال مبارزه جنگ چریکی شهری و همه نوع عملیات مسلحانه، تاکتیکی اند: عملیات ناآگاهگیر کننده، کمین ها، مصادره ها، سرقت اسلحه و مواد منفجره، عملیات تروریستی، انقلابی، خرابکاریها، اشغال کردن آنها، تنبیه کردن مأموران امریکای شمالی و پلیسهای شکجه دهند، میتینگهای صاعقه آسا، پخش اعلامیه ها و غیره.

ولی وقتیکه ما جنگ چریکی شهری را برپا میداریم باید باین امر توجه داشته باشیم که تهدید محاصره شهرها بوسیله دشمن وجود دارد، و در نتیجه، ما فقط با این شهرها نخواهیم توانست به مقصد نهائی راه یابیم.

د) زیربنای جنگ چریکی شهری و جنگ چریکی روستائی دارای نقاط مشترکی میباشند که عبارتند از: تعلیم و کمال بخشیدن به چریک، بحک آزمایش کردن اشتن مقاومت جسمانی او و بکار گرفتن ظرفیت حرفه ای اش، ابزار و وسایل تکنیکی و آلات و ادوات اولیه جنگی مورد نیاز، خلق و بحک آزمایش کردن قدرت آتش، شبکه اطلاعاتی، وسایل ارتباط و حمل و نقل، منابع پزشکی و کمکهای اولیه. نیت ما باید مبتنی بر این باشد که گاهی به یکی و گاهی به دیگری تکیه کنیم تا هیچگاه باین حد فرو نیائیم که فقط به جنگ چریکی شهری یا فقط به جنگ چریکی روستائی متکی شویم، باید قادر باشیم که این دو شکل از مبارزه را به

شیوه ای معقول با هم ترکیب و تلفیق نمائیم .

هـ) انقلابیونی که مبارزه چریکی دست می یازند برای جنبشهای توده ای در مناطق شهری و اشکال مبارزاتی شان از قبیل : اعتصابات ، درخواستهای اقتصادی ، تظاهرات و پایکوت کردنها ، اهمیت فوق العاده ای قائل می باشند .

اصل استراتژیکی مان مبتنی بر اینست که در رنجبتر توده ای شهری شرکت کنیم بمنظور اینکه بخلق زیربنائی توفیق یابیم که قابل انطباق با مبارزه مسلحانه در محافل پرولتری و دانشجویی ، و همچنین در محافل دیگری که علاقمند به حمایت از جنگ چریکی شهری هستند ، بوده باشد .

۴- استراتژی جنگ چریکی روستائی .

الف) مبارزات روستائیان برای درخواست حقوق حقه خود در مقابل مالکان بزرگ و نیز (مبارزات) سازمانهای سندیکا های روستائی ، میتواند فرصت برخورد های مسلحانه را فراهم کند . به این مفهوم ، این نوع مبارزات ، مثبت می باشند . ولی بدون وجود قدرت آتش ، روستائیان توسط ارتجاع ، نابود خواهند شد . محتمل است که روستائیان با شروع مبارزات اقتصادی ، بتوانند جنگ چریکی روستائی با خصلت استراتژیکی را برپا دارند . روستائیان برزلی ، از یک آگاهی ضعیف سیاسی برخوردارند . سنت مبارزات شان از سطح راهزنی مآبانه و مسیحا جویانه تجاوز نمیکند . تجربه مبارزات طبقاتی شان تحت رهبری پرولتاریا ، تازه و معدود میباشد . در موقعیت گونی کشور ، تحت تسلط رژیم دیکتاتوری ، مبارزه استراتژیکی در منطقه روستائی همچون نتیجه زیربنائی جنگ چریکی مستقر شده در بین روستائیان ، توسعه و گسترش خواهد یافت . اینان مشاهده خواهند کرد که این قدرت آتش متوجه مالکان بزرگ بوده و با منافع توده روستائی تضادی ندارد . در اینحال ، اینان از جنگ چریکی حمایت کرده و در آن ، درگیر خواهند شد .

ب) اصل اساسی استراتژیکی مبارزه چریکی مبتنی بر اینست که این مبارزه - در صورتیکه اتحاد مسلحانه کارگران و روستائیان ، سازمان نیافته و استحکام نپذیرفته باشد - ، نمیتواند نه وزنه و نه نتیجه تعیین کننده داشته باشد .

ج) جنگ چریکی روستائی ، تعیین کننده است . این جنگ ، بخاطر تحرك فوق العاده خود می تواند پایگاه تشکیل ارتش انقلابی رهای بخش ملی را بنانند . این پایگاه میتواند بر مبنای اتحاد کارگران - روستائیان - دانشجویان بنا شود . در جنگ چریکی شهری غیر ممکن است که بتوان روستائیان را درگیر کرد - کسانی را که بدون آنها انقلاب بجائی نخواهد رسید .

د) رزمندگان چریکی برزلی در هیچ لحظه نباید بدفاع از مناطق و قلمروها ، ایالات

یایک پایگاه، یک موضع ثابت برخیزند. اگر باینکار دست یازیم به دشمن امکان خواهیم داد که نیروهای خود را متمرکز کند، مارا محاصره کند، و بدینگونه هدفهای شناخته شده و آسیب پذیری را نابود سازد.

هـ) جنگ چریکی برزلی باید همواره در حال جنبش و حرکت باشد. جنگ چریکی روستائی باید بینهایت متحرک باشد، هیچگاه بیک اشغال دست نزنند، مگر اینکه نقشه عقب نشینی را با همه جزئیاتش قلاب ریخته باشد. در تمام اوضاع و احوال، جنگ انقلابی در برزلی، یک جنگ جنبشی است.

و) در جنگ انقلابی، جنگ چریکی نقش استراتژیکی عمده را ایفا میکند. این جنگ (جنگ چریکی م) به عنوان هدف سیاسی، تشکیل ارتش توده ای و دست گرفتن قدرت را دنبال میکند. در مبارزه انقلابی، ما باید از هرگونه انحراف از این هدف اجتناب کنیم - و مانع از آن گردیم که جنگ چریکی شهری یا جنگ چریکی روستائی تا درجه راهزنی تنزل پیدا کند. مایانکه ما به راهزنان ملحق گردیم و یا شیوه های آنان را بکار گیریم.

۵- استراتژی سازمان

الف) گستردگی کشور، دیگرگونی مناطق در زمینه اهمیت استراتژیکی، قانون عدم تساوی توسعه انقلابی و همچنین عوامل دیگر، پیدایش مراکز مبارزاتی، رهبری شده بوسیله یک دستگاه هم اهنگ کننده منطقه ای را، مشخص میکند. این مراکز، خود را وقف پابرجا شدن و ریشه گرفتن جنگ چریکی خواهند کرد، مبارزه انقلابی را عمل خواهند نمود، از یک آزادی مطلق تاکتیکی و سیاسی در زمینه مسائل منطقه ای برخوردار خواهند بود.

ب) رهبری سیاسی و نظامی متحد، در یک چشم بهم زدن و بطور کامل بوجود نخواهد آمد، بلکه ازورای یک پروسه دایمی شکل خواهد گرفت - پروسه ای که در جریان آن جنگ چریکی، شکل خواهد گرفت، و نقد را از استراتژی به تاکتیک، از تاکتیک به استراتژی در نوسان خواهد بود تا یک گروه از مردان و زنان شایسته برای عملیات انقلابی، و قادر به نتیجه نهائی رسانیدن آن، خود را تثبیت نمایند. اینست مفهوم رهبری استراتژیکی و تاکتیکی ما.

ج) وحدت سازمان ما مجموعه مباحث استراتژیکی، تاکتیکی، ارگانیکی می باشد، و نه منکی به شخصیتها و نامها.

بخاطر همین دریافت تئوریک و براتیک است که در مناطق مختلف کشور، انقلابیون منزوی و بدو راهم، آنچنان دست بعمل میزنند که گوئی از اعضای سازمان واحدی میباشند.

چند پاسخ

رفیق "طغیان"، پس از ابراز محبت نسبت به عصر عمل، و اعلام آمادگی خود برای همکاری با مجله، چنین ادامه میدهد: "درباره جزئیات مطالبی که میتوانم برای شما تهیه کنم، در نامه های بعدی سخن خواهم گفت. فعلاً شعرهای را... برایتان میفرستم تا اگر صلاح دانستید در نشریه تان درج کنید و اگر نه بعنوان پیامی آشنابند بربید..."

رفیق! در شعرارسالی ترا خواند مایم و از این "پیام آشنا" خوشحال شد مایم. بخاطر محتوای انسانی و شور و هیجان انقلابی این دو قطعه، و همچنین بخاطر کیفیت شعری آنها، که نمایشگر آشنائی سراینده با فوت و فن شاعر است، بدرج شان در مجله اقدام میکنیم تا این "پیام آشنا" بگوشهای دیگر برسد، بگوشهای گل سرخی هار و انشیان هگا دیگر. این دو شعر، سند تازه ای بدستان داده است که علی رغم همه ابتلائات محیط خارج، قلبهای بسیاری وجود دارد که اینچنین پر شور بخاطر مردم محروم و تحت ستم کشورمان و پیشاهنگان قهرمان آن می تپد، و از نفرتی شدید از دشمن خلق ماسرشار است. آن شور، گسترده تر؛ و این نفرت، شدید تر باد!

در این شماره مجله، شعری را که بمناسبت سالروز شهادت دوتن از رزمندگان قهرمان خلق ماسرود شده، منتشر کرده ایم. و شعر "مرگ شایسته ترا تسلیم است" را در شماره آینده عصر عمل چاپ خواهیم کرد.

یا از طریق نشانی صندوق پستی مورد استفاده مجله، و یا از طریق که در نامه خود اشاره کرده ای می توانی با ما تماس بگیری.

سلام گرم ما را ببیند



"بهرتقدیر، در این زمینه هیچگونه تردیدی وجود ندارد که بدون حمایت توده های شهری و روستائی، پیروزی انقلاب امکان پذیر نمیشد؛ با توجه بد تجربیات کلیه جنبشهای ملی رهائی بخش در سه قاره است که بروی اهمیت کار سیاسی تکیه میشود. و باز بهمین خاطر است که کار سیاسی حزب توده (که مبارزات مسلحانه را منقور و مرد می شناسد) و سایر گروههای ضد استعماری را هر چند نارسا، محدود و بسته باشد نه تنها بدون اهمیت تلقی نمیکیم، بلکه بیک معنی آنرا واقعا مفید و لازم نیز میشماریم."

این عبارت که در صفحه ۷۴، شماره ۲ عصر عمل منتشر شده بود، سبب شد که

تنی چند، چه در اروپا و چه در امریکا، این چند سطر را مورد انتقاد قرار داده اند. ما همانطوری که در سرمقاله شماره اول عصر عمل اشاره کرده ایم قصد این را نداشته و نداریم که در اینگونه جار و جنجالها وارد شویم، ولی تعدادی از رفقایمان از ما مصرحاً خواسته بودند که: در شماره سوم عصر عمل، توضیحی در این باره بدیم. ولی این درخواست موقعی به ما رسید که مجله زیر چاپ رفته بود. راه و روش ما در یک عبارت کوتاه خلاصه میشود: پذیرش مبارزه مسلحانه بعنوان عمده ترین وسیله مبارزه در شرایط کنونی در ایران و طرفداری از جنبش انقلابی داخل. و تفصیل این را در سرمقاله شماره اول عصر عمل و نیز بویژه در مطالب چهار شماره مجله عمل نشان داده ایم و گمان میکنیم که خواننده آگاه و بیغرض، بدستی با آن آشنائی داشته باشد. بیک نکته مهم، یکبار برای همیشه، اشاره کنیم که: همکاران ما در توافق و تعقیب خطوط استراتژیک مجله، در زمینه مسائل ثانوی، از آزادی بیان و قضاوت برخوردارند، و اظهار نظر و قضاوتشان، در همه حال، باقی نویسندگان و کل مجله را متعهد نمی کند. این نکته نه اختصاصاً در زمینه موضوع مورد بحث، بلکه بویژه درباره کلبه مطالب مجله، چه در گذشته و چه در آینده، صادق میباشد.

اماد بر مورد نکته مورد بحث، ما از نویسنده مقاله "ازویتنام تا ارگوگوشه و درسهائی از آنها"، خواسته ایم که در این زمینه نظر خود را بیان کند - که در زیریدرج آن مبادرت می ورزیم -

عصر عمل

من در قیقانی دلم چه دسته و گروهی و یا افرادی، با چه دید و وابستگی ایدئولوژیکسی، عبارت مورد بحث را مورد حمله قرار داده اند - بی اینکه، نه به کلمات، بلکه به مفهوم دقیق عبارت توجه کنند. بویژه، بی اینکه کل مقاله و بالا اقل همان حاشیه شماره (۲۷) را دقیقاً مورد توجه قرار دهند، اما منظوم در آنجا، از کار سیاسی حزب توده، یک بخش از کارهای انتشاراتی آن بود، نظیر انتشارات آثاری از مارکس، انگلس و لنین. پیداست که کار انتشاراتی یک جز، از کار سیاسی و توده ای می باشد، نه تمام آن. اما چرا این یک جز، را کار سیاسی نامیده بودیم؟ اول اینکه کار انتشاراتی فی نفسه یک کار سیاسی است، و مخصوصاً بدلیل اینکه: از فحاشی و تهمت زدن، قیسل و قاتل راه انداختن و چند تنی "عضو" در خارج داشتن که بگذریم، کار سیاسی حزب توده و همچنین مدعیان خوشبختی آن، به کار انتشاراتی محدود و نه آنچه همه میدانیم که نه حزب توده و نه این دسته از مدعیان آن، در داخل کشور محلی از اعراب بشمار نمیروند و همین بدلیل بود که در آن مقاله کار سیاسی حزب توده و دیگران را "نارساء" محدود و بسته خوانده بودیم.

"کار سیاسی حزب توده... و سایر گروههای ضد استعماری را... بیک معنی... واقعاً

مفید و لازم " شمرده بودیم (البته کارسیاسی بیفهمی که در فوق توضیح داده ایم) ، اگر این حضرات ، انتشار سرمایه مارکس ، هیچ هم بروملوثی ناپلئون انگلس ، آثاری از لنین ، ارانسی ، روزبه را " واقعا مفید و لازم " نمی دانند ، ما را با آنها بحثی نیست .

پیدا است پاره ای دیگر از انتشارات حزب توده از جمله نوشته مسخره وی سروده و غیرصاد قانیه " جرچیکهای خلق چه میگویند ؟ " و بسیاری از برنامه های رادیویی و انتشاراتی دیگر آثرانه تنها " واقعا مفید و لازم " نمیدانیم ، بلکه مسوم کننده و مضر هم می شماریم .

ما اگر بنا به اعتقاد عمیق خود ، در مقاله " ازویتنام تا وروگوئه . . . " ، شدید ترین حملات را به حزب توده و سایر احزاب برادر " کرده ایم ، با این حال این ترمسخره " موسیال امیریالیسم " را بصورتی که عده ای علم کرده اند ، قبول نداریم . ما سوراخ دعا را کم نمی کنیم و نشانه را عوضی نمی گیریم .

برای خلقمان و خلقهای محروم جهان یک دشمن درجه اول می شناسیم ، و آن امیریالیسم امریکاست . برای اینکه خیال عده ای را راحت کنیم معتقدیم ، درباره مبارزات رهایی بخش سه قاره ، بویژه در مورد خلقمان ، نه آنطوریکه بعضی ها خیال میکنند " امیریالیسم امریکا و شوروی " ، بلکه سیاست خارجی چین و شوروی را در یک کفه ترازو قرار میدهم و هر دو را توئی یک گونی میریزم . و متاسفانه میدانیم که در مقابل جلالتین امیریالیسم تاریخ ، تنها نیم و هیچیک از این دو اما مزاد معجز نخواهد داد . و برای این قضاوت خود ، دلائل رسوا کننده و انگار ناپذیر بسیاری در دست داریم .

خلاصه اینکه ما گروهها و دسته های سیاسی را کلاً و بایک مشت پیشرو اوری ، رد یا قبول نمی کنیم . آنها را نه بر اساس ادعایشان بلکه بر اساس عملشان مورد قضاوت قرار میدهم ، بی آنکه در این راه گرفتار التقاطی گری شویم . ما قضاوت کلی خود را ، فی المثل درباره حزب توده ، داریم ، ولی آنقدرها از صداقت و انصاف برخورداریم که اگر جرژی ازکارش را مفید و لازم یافتیم ، در نمایش دادنش خست بخرج ندهیم . نگارنده این سطور نیز با چند سطری از سرمقاله شماره اول عصر عمل که در زیر نقل میشود ، موافقت کامل دارد :

" دیگر اینکه ، چون ادعای این راند اریم که نمایشگر حقیقت ، تمام حقیقت هستیم ؛ از این نظریه اگر گوشه هایی از حقیقت را در بین گروهها و دسته های دیگر مشاهده کنیم - ولو اینکه با خط مشی مبارزه شان موافقت نداشته باشیم - ، در بر خسته کردن و نشان دادن آنها تردید نخواهیم کرد . البته این حق را برای خود محفوظ میداریم - همانطوریکه این حق را برای دیگران نیز قائلیم - ، که از خطوط انحرافی و از راه و روش نادرست آنان صدقانه انتقاد کنیم ، همانطوریکه انتقاد صدقانه و سازنده دیگران را بجان می پذیریم . "

(عصر عمل ، شماره اول ، ص ۳)

ما هیات رهبری سابق و " کمیته مرکزی " فعلی حزب توده را همچنان محکوم میکنیم ، ولی صد ها شهید توده ای را - که آخرینشان رفیق پرویز حکمت جو بود - همچنان جز " قهرمانان خلقمان " بشمار می آوریم . به همین نحو همانطوریکه گفتیم ، ما بسیاری از کارهای انتشاراتی حزب توده را مضر و مسوم کننده میدانیم و این مانع از آن نیست که پاره ای از انتشارات آنرا " واقعا مفید و لازم " بشماریم .

انتشارات عصر عمل توسط عده ای از
هواداران جنبش انقلابی خلق
منتشر میشود . بعلت کمبود
امکانات ما برای توزیع این انتشارات
با سازمانهای جبهه ملی ایران -
خارج از کشور - تماس گرفتیم و آنها
موافقت کرده اند که امکانات خود
را به منظور توزیع انتشاراتی
که در جهت دفاع از جنبش انقلابی
تشخیص میدهند ، در اختیار ما
قرار دهند .

کلیه مسایل و مطالبی که در جهت
بررسی شرایط جوامع تحت ستم ،
دفاع از جنبش خلقها علیه امپریا -
لیسم و چارزه پرولتاریا علیه سرمایه
داری نگاشته شده باشد جای خود
را در سلسله انتشارات ما خواهند
یافت . از اینرو از همه چارزین
و طرفداران جنبش میخواهیم که در
صورت تمایل مطالب و نوشته هائی
را که در مورد مسایل بالا تدوین
شده است برای انتشار به آدرس
زیر ارسال دارند .

75 KARLSRUHE 1
postfach 2563
West Germany

